بر مسند ریاست جلوه گر شد چون پسر نداشت ساهوجی پسر سنبهاجی را ولیعهد
کرده ریاست ممالک در قبضه اقتدارش سپردند چنانچه پیشوا کارفرما هستند
و راجه رام خلف سیواجی چهار راجه مرحوم را دو پسر متولد شدند رام راجا
و سنبهاجی چون ساهوجی چهار راجه لاولد بود بند رام راجا را ولیعهد خود ساختند
چنانچه تا حال در ستاره ریاست دارند ثبت احوال سرداران دکهن

تمام شد

العاقبت بالخیر

قلعه ویت پور برناب لگده تلنک لگده قلعه باکن کوتهل لگده قلعه کورند بهر

قلعه رودول بال ستاره قدیم سنگارگده قلعه فرنک کهالیری رتن گده

ولگرور قلعه کلیان قلعه کوس قلعه سرودام قلعه واهول قلعه راج پور

کهاندیری قلعه وارلی قلعه جندبهر قلعه جور قلعه خاندیس وغیره چندی و یرول

ساجرا گوجرا جونیر ماتک گده احوال فرزندش خانه و توپ

خانه تا کجا شرح دهد از اندازه حساب وشمار افزون است و اشیاء و اجناس

که در قلاع هستند بملاحظه حساب در نیاید سنبهاجی مهاراجه بجای پدر بر تخت

فرمان روائی جلوه افروز شده دقیقه از رعایت پروری و عدالت گستری

فرونمیگذاشت و همه راضی وشاکر بوده بدعای ترقیات حشمت و جلالت

اشتغال میداشتند چون ایام زندگانی بسر آمد دار این جهان فانی رخت اقامت

بربست ساهوجی راجه خلف سنبهاجی کارفرما شد و برسوجی راجه سه

برادر دیگر بودند کاهوجی و درانوجی وسنتاجی این هر چهار برادر در کمال یکرنگ

استقامت در رشته کارفرمائی میکردند از برسوجی راجه وتباجی بظهور آمد و از

تباجی راجه الهوجی متولد شد و از الهوجی چهار پسر تولد کنند جانوجی راجه

دمودهاجی راجه وساباجی راجه ودتباجی راجه جانوجی راجه

جیون گده ونڈن
...وین گده قلعه کہوسالا وہروی گده ہرش خیدر گده
...ده خیدن گده بلیجا گده رام سین گده ستیا گده نگا گده قلعه
انجیل بیل بہاندیر گده قلعه جہادی پاین گده شہرا گده بجی ورک کورنا گده
سنیپ گده بہار گده میرو گده قلعه تہوہری قلعه کرور قلعه ہاہن قلعه نارل
ویا کہر گده راجاپور کرن گده قلعه پونا تیالا خورد قلعه جوبرپور قلعه سوہبا
سوبیر گده ہمی بیت گده ویکیرزنگ گده بجتر گده مرور گده کبیر گده
روہنڈا روزنا گده منین گده جہندر گده رراک گده ہبار گده
سا بیری سنگه گده تلاو گده اہی وت گده سری ونٹ گده
نالو کہنڈه اونت گده اوجا کہر گده نیرنگ گده قلعه کاویل ہیم گده
بکہیرا گده باندون گده چیتن گده سیدہی ورک قلعه کہندور کودران ور
نالون جیول کوہون قلعه مرچ بالا ناور سمان گده قلعه کرہار
گوندال اگول قلعه بان ویس ملکاپور جابلی سیپ گده سندر گده
حاجن گده قلعه برے بار گده سوبار گده نول گده رجب گده ہنونت گده
جند گده بہسدرا گده قلعه مول اییر قلعه کاکوری فنگل گده ببرام گده
جیپن گده مندن گده قلعه اون تہا قلعه کہیوا ہری گده مرک گده
قلعه ونٹ باور

سلاح خانہ شمشیر سہ صد قبضہ . کٹار بندہ دو صد عدد و آہنی ہفصد برچھہ چہار ہزار
جمدہر دہ ہزار پٹہ دو ہزار سپر یکہزار درست صد چہرہ دو ہزار تیر چہل ہزار
بکتر چہار ہزار جلیتہ دو ہزار ریتی پنج ہزار خود چہار ہزار تبر شش ہزار سیل
دو ہزار تپانچہ سہ ہزار کردت پانصد بارود ست لکہ ہندی بالکی لواری یک
ہزار قناب کیری دوازدہ ہزار ذول انگشی یک ہزار و پانصد پنجہ ہفت
ہزار ہندی موم سیزدہ کہندی رال یک ہزار کہندی گولہ آہنی لکہ عدد و
نہصد نقارہ یک ہزار و دو صد شاخ ہشت ہزار اصطبل و غیرہ و دواب اسپان
عراقی شش ہزار اسپ ترکی ہشت ہزار اسپان دکھن دہ ہزار مادہ اسپ
نہہ ہزار اسپان اقسام دیگر ہفت ہزار یابو دہ ہزار شتران سہ ہزار قطار
فیل پانصد زنجیر مادہ گاو یک ہزار جاموش مادہ پنج ہزار میش دہ ہزار نر گاوان
پنج ہزار حوالات بارگیران پنجاہ ہزار رکس اسب از انجملہ سی ہزار نر و بست
ہزار مادہ و فیل یکصد و بست و پنج زنجیر غلامان و چیلہ یکہزار کنیزان شش صد
اسم نویسے مرہٹہ بالقید فرست بہونسلہ سرکے کھور بریا بیجاری آنکاری
بابین کر دیوی اینگلی بال کر سیندھی دیر کر بہا لے راو کدم جگدیو راستے
سرور کر باہرتے بارتے ہتوسری بالکہ کہارکے کاکرے جادو ور پور ول کر

انادرو

هزار کهندی موثلب بیست هزار کهندی ارهر یک هزار کهندی مستک
پانصد کهندی روغن زرد بیست پنج هزار کهندی ارد خمی تلخم هفت هزار کهندی
انگوزه سه هزار کهندی سندهی دو صد و هفت کهندی زیره دو صد کهندی
صمغ سه کهندی کو بے جنبل دو صد کهندی کنجد سفید ده هزار کهندی هرتال
ده هزار کهندی اهرکیه ده هزار کهندی نیل ده هزار کهندی کبریت دو صد کهندی
سنگرف سه کهندی کابلی پنجاه کهندی زنگار دو کهندی پیپل دراز دو
کهندی پیلامور دو کهندی افیون صد کهندی اجوائن یکصد کهندی شب یمانی یکصد کهندی
توتیا دو ر یکصد کهندی ریزه آهن هفتصد کهندی کنجد سیاه دو صد کهندی برنج
راجی بهوگ یکصد کهندی برنج لالا دو صد کهندی برنج تلسی بانس یکصد کهندی برنج نهم
برنج جیری پسبال چهار صد کهندی دال ارهر بیست هزار کهندی دال مونگ
دو صد کهندی عدس صد کهندی شکر سفید یک هزار و پانصد کهندی نبات
سه صد کهندی نمک یازده هزار و پانصد کهندی سیر پنج هزار کهندی
پیاز سه صد پنجاه کهندی قند سیاه یک هزار و شش صد کهندی

قرنفل بست ہزار بلو بست کہندی جاوتری سی کہندی جوزبویہ سی ہزار کہندیا
زعفران چہار کہندی عنبر دہ ہزار کہندیا ارگجہ دو کہندی چندن پنجاہ ہزار بلو پانصد کہندیا
کنار چندن پنج کہندی کافور چہار کہندی عود دو کہندی کلاں بست ہزار کہندیا رگت چندن
بست ہزار کہندی منقا پنج کہندی چار مغز سی بلو سی کہندی بادام دو کہندی
خراسے ہزار کہندیا کھجور چہار ہزار کہندی مغز نارجیل پنجاہ کہندی الاچی سی کہندیا
روغن خوشبو موگرا چہار کہندیا روغنے سوگندہ راۓ دو کہندی روغنے چمبیلی پنج کہندیا
روغنے خوشبو عود سی کہندیا روغنے چنبابیل دو کہندی سوپاری ہفت ہزار کہندی
توگل پنج کہندی زرد چوب پانصد کہندی ہلیلہ یکصد کہندیا زنگی ہر دو ہزار کہندی
منور وسن ہشت ہزار علوچ سرخ پنج ہزار خشخاش یکصد کہندیا سیماب
دو کہندی

جواہر خانہ

الماس مانک پنہ پکھراج مروارید مرجان لہسونیا نیلم گومید
انگشتری برتہ مرصع پدک یعنی دکہدہکی طرہ مروارید سرپیچ مرصع
جیدرریکہہ سیس پہول نک بینی بنیا بازوبند کرن پہول توگل
کنگن بابلیا دہیڈی

غلہ

شالے ہفدہ کہندی کودرم دو لکہہ کہندیا نخود پنج ہزار کہندیا ماش دوازدہ
ہزار کہندی

محبوس کردانید سوراباي مادر راجارام غرور را کشت و تولاباي غرور را در آتش
خشم سوخت سنبهاجي راجه از سر نو باز رسمیات ناگزیر سیواجي بعمل آورده و خیرات
بسیار کرد و در آن وقت مهاجي بابا که اهل استعداد و بهمه صفت موصوف بود آمده بر همه امورات
کارخانجات معمور شد و خطاب گیتی گلشن یعنی بر همه بالاتر بخشیدند او را لیکن مسلک
و ترود و همه کارها بحسب دلخواه بانجام رسانید و همه وابستگان سواجي نایک را از نظر
انداخته بدر کردانید و مالوجي بهاندر و اوجي گنگ را که مصدر فساد بودند بکشت
کشت و کانهوجي بهاندر و نیروجي فرزند را سرفراز کردانید و خانه های موروثی
پنهته و انتاجي پنهته را ضبط کردند چون از همه سو دلجمعی شد بر مسند ریاست جلوه گر شد
بعد از ان بشفاعت هتی راو چهادک و کتوسرکی و توکوجي بالکر و چهادوجي نیمبالکر
جان بخشی مور و پنهته و انتاجي پنهته شد و سنبهاجي مهاراجه در به یکی دستبها نشسته
عدالت فرمود و دستور العمل مقرر کردند که همیشه موافق آن بعمل آید گنگاجي بر بهود
بالاجي موچم دار رو بیروجي پنهته وغیره سرداران بجان و دل در اطاعت جي کوشیدند
و سنبهاجي مهاراجه بر تخت ریاست جلوه افروز شده داد عدالت و شجاعت
و سخاوت داده در دلداری و رضامندی خلایق نیکو شیده و همه مقصدیان کارخانجات
تفقید نمود که موجودات نقد و اجناس مهاراجه شیواجي مرحوم معروض دارند اعتماد بدیگر نکرده

او دیده

دستگیر کردن سنباجی فرستاده بودند درکده تباله رسید اتفاقاً سوباجی نایک وحکیم
بهیروجی برای درشن کولاو بیبی رفته بودند در رسانیدن خطوط اهل قباد و بعضی
خطوط که بهیر سیواجی مهارجه بمضمون اینکه من راجارام را ولی عهد کرده ام همه
ملک و امرا قلاع را به قبضه اختیار او سپردم همه سپاه و منصدیان وغیره هم بمتابعت
باشند باسم قلعدار و دیگر مردمان ضمیمه قلعه که نوشته بودند رسانید قضارا خطوط
بجنس نظر سنباجی در آمد از اطلاع این معنی سوباجی نایک و قلعه دار را طلبیده
از مضمون خطوط آنها اطلاع جست مشار الیهما خطوط تغلبی که بهیر سیواجی ازحوم نوشته
بودند گذرانید سنباجی هرکاره مذکور را طلبیده استفسار احوال نمود و از اظهار هرکاره
و مضمون خطوط تفاوت صبر من گردید برهم شده همه ها را محبوس ساخته چهره
ازانجا بر بخیت سراغ کرده دستگیر نمودند و باسم هر یک قلعداران و عمالان
خطوط نوشت که من به تنظیم و تنسیق می پردازم همه ها به اطمینان بکار مرجوعه مشغول
باشند و خود کوچ کرده روانه شدند مورد ونیته میشوا از اطلاع اینواقعه در تشویش
افتاده در عروج سنباجی تزلزل خود پنداشته و باهم مشورت کردند که سنباجی
ظالم است انتشاق ممالک نمیتواند شد و در ریاست ایشان مایان
خیلی مشکل و سپه سالار ازو مرتبه ها گفتند که سنباجی بسیار شجاعت و سنو

دارد

و مورو پنیته میشنواند که در ضلع سری تیپر ناگپ جهت استقامت میداشت و ابا پنیته که

همراهی گرد آوری رفته بود از اطلاع این واقعه ناگپور با جمعیت ده هزار سوار آمدند

و بصلاح باهم از دست برسوجی راجه رسمیات این امور ناگپور با نجام رسانیدند

بعد از فرصت از این کار مورو پنیته با جمعیت ده هزار سوار رو در قلعه با نجور رفته استقامت

ورزید چون برسوجی راجه که صاحب دعوی بود و بتقریب گرد آوری ملک فرستاده

مطمین گردید بعد از آن بمصحوب کیشنوجی هرکاره خطوط باسم سوباجی نایک

و حکیم بهیروجی نایک امیکلی و بهیروجی فرزند و جکید و پو پنیته وغیره سرداران که متعینه

سنهاجی راجه بودند متضمن بردستگیر کردن راجه موصوف نوشت و اینجا همه ارکان

متفق شده راجا رام را بر مسند ریاست نشانیده با نتظام بر پرداخته و خطوط

و بر پروانجات استقلال همه نایبان و قلعه داران رقم نموده مطمین ساختند و اندراو

نیم بالکر و رنکوجی بهونسله و کانتی گرهاوک و کوجر وغیره ها را متفق کرده جمعیت

مستقل بهم رسانیده خواستند که بسمت تپالا رفته سنهاجی را دستگیر نمایند چون

اینخیال تصمیم یافت راجا رام را از کده دراج پور طلبیده در با نجور آورده از آنجا

به جمعیت خوب مستعد شده در تاب کده آمدند و همه مردمان آنجا را همراه گرفته

در ستارا مخیم ساختند و آنجا که کیشنوجی هرکاره نسخه خطوط باسم سرداران متضمن

کهندی عبارت است از سبت من غله بجهت از کهندی خیرات شد و عالمی
بفیض رسید بعد از آن یکباره کنگ کرداوری آمده خود را بمیزان سنجید و هزار باده
گاو خیرات نمود و خواست که باده گاوان بسیار موافق ضابطه و آئین خیرات باید
کرد این اراده در دل گذشت و بانجام رسید و هزار عدد دانه زر و در راجه کوه بخشید بخشش
ثواب عظیم دارد اول به برهمنان داده بعد از آن خود پوشید از آن روز همین بالاے
دانه های مسطوره را در گلو و سر و دست میداشت و بیاد حقیقی اشتغال داشته
لمحه و لحظه بغفلت نمیگذرانید درین اثنا یکی از نجاران بدطینت نزد سیوا جی مهاراجه
که سور ابای نام داشت اظهار کرد که مهاراجه سیواجی سنبا جی خلف را از کرده
تیاد الطلبیده اند و اراده دارند که ولیعهد کرده همه ملک را حواله او سپارند چنانچه
اکثر قرار داد و کار این معنی بمیان آمده است از آنجا که زمانه نیرنگ ساز خیال دیگر
در سر داشت و پیمانه زندگانی مهاراجه لبریز شده بود و از استماع این معنی مزاج آن
زن که با ور را جا رام بود منحرف شد و کاری از و سرزد که سیواجی مهاراجه و
ولیعت حیات سپرده متوجه دار البقا یعنی کیلاس باس شدند و از فوت ایشان شورے
از میان برخاست و صغیر و کبیر ملک حیرت زده پس سنبا جی مهاراجه بهوسله و
گانوجی بهاندول کر حوالدار و کارکنان متفق شده متصل سیوجی مهاراج بود در آتش

بسوز

با قوت خان و سیدی بهلول از صورت شکست زده رسیدند با بیزاد خان نایب

از ضلع متفق شده بجنگ آویختند و صاحبان انگریز هم با بداد خان بیزاد خان آمدند جنگ

عظیم واقع شد و دو خان در او شجاعت داده مقتول شد و دیگران تاب نیاورده رو

بفرار نهادند همه لشکر متفرق شده و انها در راه غریب بر آمده از مکان را با دست خستند

و همه تهانجات را بتصرف خود در آورد و دیگر قلعه کهاندیرای که بسیار مستحکم بود بدست

نیامد و مورو پنته در ضلع کوکون رفته بوجه احسن نظم و نسق نمود و بیرم اسماء زمیندار

که باتفاق دو هزار کوهلی در آن ضلع قطاع الطریقی میکرد و بسعی و تردد مورو پنته دستگیر

شد و بحضور سیواجی مهاراجه فرستاده برای قتل فرمودند بار او همین اظهار کرد که مرا

نباید کشت در خون من ضررهای منظولیست که تدارک آن خارج از تصور است

اگر سر تقدیر در قتل این ضعیف مزاج مصروف باشد سر بریده مرا ملاحظه نباید

فرمود که دیدنش ضرر ندارد سیواجی مهاراجه اظهار او را نامسموع کرده فرمودند

که سرش را بریده بر دروازه معلق آویختند در همان شب در آن خانه آتش افتاد

و شعله زن شد سیواجی مهاراجه نیت کردند که غله بوزن پنجهزار کهندی به فقیران

و محتاجان خیرات خواهیم کرد اگر همه ما از فضل حق سلامت مانند بمجرد استحکام

این نیت همه آتش فرو نشست و ضرر نمایان حال نگردید نیت منعقد را بانجام رسانیدند

نباید کرد فضل حق شامل حال خواهند شد چون از خواب برآمده صباح امروز مستعد
شده بمقابله آمد دلاوران از هر دو طرف بجنگ آمیختند سیدوجی نامی معتمد
از سرداران سیواجی کشته شد و بسیار مردمان بکار آمدند آخرالامر هزیمت افتاد و خود
بدولت از راه بیرگانو عبور کرده در رائی گده تشریف آورد و بالاجی اوجی نزد سنبو
دراورنگ اباد رفته بود درانوقت مراجعت کرده پیش سیواجی آمد چون ماجرائے
فتح رن مست خان بحضور ظل سبحانی رسید از عنایت خلعت سرفراز شد خا
موصوف قلعه پول را مرتب ساخته مستحکم گردانید چون مهاراجه سیواجی از
انتظام امورات مالی و ملکی مطمئن شد کالنه ملک را که در حیطه تصرف میداشت
طلب نموده ملاحظه فرموده در پرتاب گده آمده زیارت و پرستش سری بهوانی
جیو نموده خوشوقت شد و از انجا باز مراجعت کرده در رائی گده آمد راجارام صاحب
اده را با دختر پرتاب راو گوجر کتخدا ساختند نام آن صبیه به سیتابائی موسوم شد
در جشن شادی خیرات و انعام زیاده از اندازه نمود و در دل خیال بست که در
جشن هم خیرات و انعام باید کرد که احوال معاش و خزانه بر ضمیر حضرت ظل سبحا
منکشف گردد و بنابرین برهمنان را از دارالخلافه طلبیده بجائی یک هز
بخشیدند دولت خان و دریاسارنگ در پی تیاری و تعمیر قلعه کهاندیری
یاقوت

جواب داد که قوم پربهوان بهمه اعتماد و رعیت باشند ملاحظه باید کرد چنانچه قلعه راج

پور را بقبضه پربهو تفویض نموده کسی صلاح ایشان کار نکنند چون را قلعه قلعه است

و بجان دریغ نمیدارند سنباجی راجه نیلا پنته دیوان خود را موقوف کرده یک

کس پربهو را بدیوانی نامزد کردند و خود کوچ کرده بطرف بهوپال گده متوجه شده

به اندک ترود مفتوح فرموده هر کس سر غرور بر داشت پایمال شده ترتیب

پانصد کس برای دست و پا شکستند و بریدند از انتظام آنجا دلجمعی نموده باز بگده پالا

رسیدند چون این ماجرا به سیواجی مهاراجه بر هن شده خود بدولت از راوی گده

آمده بدیدار فرزند سعادتمند خوشنود شدند و یک بتر له وضع که صفحه در گرد و دشت

محظوظ فرموده و شنیده و سبز نیران اثر در خود از آنجا کوچ کرده بطرف جالنا پور

متوجه شده آن مکان از تصرف در آورده خان محمد عهده و مند نام شخصی با جمعیه را

فرود گاه در ردیف آن مقرر کرده بود آنکه در ردیف آن وران باغچه تکیه ساخته بودند

سیواجی مهاراجه در آنجا رفته باغ را مسمار و ویران کردند آن فرصت حالی

منصب داران بادشاهی را که متعینه جالنا پور بود در شب موکلان غیب در خواب

آمده گفتند که عقب لشکر سیواجی روز دو کوشت نمایید شاربه جواب داد

که جمعیت من قلیل است تاب مقابله ندارم باز در خواب گفتند که هیچ اندیشه

همه خلق را رهین منت گردانید که همه هون به نیراجی بهیته و لکه لکه هون به آتش
برهمنان عطا فرمود و همه خورد و کلان از حسب حوصله و استعداد و هر یک انعام بخشید
در دل هرگونه گذشت که کسی از رفقای من بجای دیگر رفته دست طلب دراز
نکند میسر بود اگر رفیقان متمول باشند هر روز حسرت بکار خواهند آمد از
حوصله فراخ حکم فرمود که کسی محتاج نباشد هر که بحضور آمد محروم نگشت
و کسی که دست طلب دراز کرد مایوس نگردید روزی در دل خیال بست
که از لنگا بهت زناردار که از علمای روزگار از بنارس آمده بود چیزی آموخته
در زمره برهمنان داخل شوم و همه کار موجب برهمن عمل آرم چون این خیال مصمم شد همه
زناردار ان متفق شده بهت مذکور را منع کردند که دست از این راه تعلیم منحرف
شد چون این معنی بر ضمیر مهاراجه سیواجی منکشف شد گفت که برهمنان بزرگ
هستند اینها را بخدمت معمور کردن بی ادبیست در اینها اسم بغیر از عبادت
کار دیگر نباید کرد بنابر همه برهمنان را از کار خدمات موقوف کرده بر پیوان را
بهر یک علاقه معموری خشند مور و نیته نگارش برهمنان منظور داشته معروض درنشت
که رنجه بجویز فرموده اند علی صلاح دولت است لیکن بر کار خانجات حضور و خدمات عمده
اعتماد بر پیوان نباید کرد و الا روزی ضرر و مخاطر عاید حال خواهد گردید سیواجی مهاراج
جواب داد

کار بود از دریافت افعالش هر دو چشم برآورده بباد اشمی اعمال رسانید

و در قصبه هتو نے محبوس گردانید و رگهوناتهه پنیته را که در جنید اور فرستاده بود

ستارایه همه ملک را خود متصرف شد و ایکاجی را دخل نداد ایکاجی مرقوم

از وقوع این ماجره بخدمت سیواجی مهاراجه اظهار احوال کردند مهاراجه موصوف

به پنیته ستارایه تقید نوشتند که همه ملک را به ایکاجی تفویض کرده خود بدیوانی

بدستور سابق کار کرده باشند و خیال دیگر محض بیجاست پنیته مذکور امتثال حکم

نموده همه ملک را به ایکاجی مفوض ساخته لیکن قلعه ایلول را بقبضه خود داشت

و غبار سخنان تند و درشت پیشین از صفحه فرونشسته سینه را از زندان کینه جدا داشت

و کسبن تر و خود مغرور بوده سخنان طعن و گستاخی برزبان می آورد و از

گفتارش سیواجی بدمظنه تر گردید ایکاجی بجان آمده همه احوال بدمزاجی و گستاخی

موهی ایسه سیواجی مهاراجه مرقوم نموده مهاراجه نظر بر حقوق برادر کرده تقید بسیار

متضمن قسم به رگهوناتهه پنیته نوشت که در میان من و ایکاجی بوجهی تفاوت

نیست باید که بهمه وجوه تن برضائی برادر عزیز القدر داده اطاعت ایشان

بر همه واجب داند پنیته مذکور کاربند حکم شده کمر اطاعت چست بست و بند

بست همه ملک و قلاع بوجه احسن نموده کار روائی نموده سیواجی بکرم و احسان

دو بردل بحیط تصرف در آمد ساج را دو کوچ بام در قلعه بنیاد نهاد و تعمیر ساخت و دیگر
قلعه تهانجات را نیز که دران ضلع واقعه بود بحیط تصرف در آورده مرمت نمود
این ملک شصت لکهه پون تصرف در آمد چون از نمود مجمعی شد همه افواج
نهاکانگر را رخصت گردانید و اراده جنداور مصمم کرده الکاجی برادر خود را که حاکم
انجا بود طلبیده ملاقات کرده مطمئن گردانید و بعد ازان استدعای حصه املاک
پدر نمود و الکاجی مشوش شده بوقت شب رو بفرار نهاد و ملک جنداور
چهل لکهه پون را تصرف در آمد بعد از چندی ترحم بر احوال برادر نموده لکهه
نا پنیته راس تی حیوان او بود با ملک تعین کرده گفت که الکاجی را
طلبیده همه ملک جنداور باو تفویض نماید هر چند سنارایه قبول نمیکرد لیکن به
تسلی و اطمینان سپرده مامور گردانید و خود از انجا کوچ کرده در بالا واری آمد
جادو تری نامی زنگه قوم پالیسے یعنی زمیندار انجا بود به پناه قلعه تا کیاه جنگ
نمود چون آذوقه و سامان حرب رو به تنگی نهاد بیرون آمده مقابل شد همه
همه مورچال را شکسته بسیار بهم بر هم کرده و تا دو روز بمیدان آمده دا
شجاعت میداد آخرالامر تاب نیاورده رو بهزیمت نهاد و دستگیر
بسیار بیحرمت گردید و اموال بسیار بدست آمد سکهوجی کا یک

سیل رسیده بود در آنجا ملکارجن را زیارت کرده خواست که حالا در همین جای

متبرک استقامت باید کرد و سر خود را نیاز ملکارجن کرده سعادتهای عقبی

بیاندوخت این اراده را مصمم نموده اداب پرستشش بجا آورده از جواهرهای

بی قیمت پرستش نموده و خواست که سر خود را نثار کند اطراف نشینندۀ در بغل

بود ملاحظه فرموده در کنار آن همه بیته کیسو بیته نفر است دریافته بر پای افتاده بسیار

معذرات نموده گفتند که بمحتاجان و مسکینان زر نثار و در آن خیرات کردن

و کار لایق نمودن ثواب عظیم دارد و باعث خوشنودی حق تعالی است و از

بریدن عضو چندان خوشحال نمی شوند و اگر انهم یعنی برخلاف باشد عذاب

آن بر سر پایان باد بعد از قیل و قال بسیار از آن کوه فرود آورده از اراده

مقصود باز داشتند و قرار یافت که همه زیارت گاه ها که ضلع کرناتک است

بجا باید آورد چنانچه در مکانهای متبرکه سری رنگپتن و از راه چل واند سیر ج کلار در

در راج و نجیره رفته اداب زیارتگاه نیازمندی بجا آورده بسیار خیرات نمود

و هرکس که آنچه طلبید در دادن آن قصور نشد و برهمنان را مواضعات در وجه طعمه مقرر

کرد که همیشه تا ابد الدهر یافته باشند چنانچه هنوز جاریست خواهی فاق حاکم حیدری

از روید به جلالیت اقبال مهاراجه خود بخود در انقراض بنیاد حیدری و ساعت کرده

شاه مقابل شود و فیل مست را در میدان آوردند شاه موصوف اشاره فرمودند
که فیل را بر ایساجی اتنگ حمله نماید چون بمقابل ایساجی مسطور دو چهار گهری بازیچه
رسانیده نموده بضرب شمشیر خرطوم فیل برید و کارنامه شجاعت بر روی کار آورد
و فیل پس پا شده گریخت مهاراجه سیواجی بفراخ حوصلگی تره مرصع را که در دست
مبارک پوشیده بود و انعام فرمودند شاه نیز زیاده از حوصله انعام بخشید جواهر آلات
بقیمت سه لکهه هون بمهاراجه تواضع فرمودند و همه لشکر از که و مه بحسب استعداد
و حوصله هر یک انعام و عطای مرحمت شد و بازو و زنجیر فیل سه راس اسپ
بمهاراجه نیاز نمودند و پرسید که منشی کدام است بالاجی اوجی را طلبیده ملازمت کنانید
از گفتگوی دلپذیرش حکام کرده استعدهای منشی مذکور را کرده فرمودند که این منشی
پیش من مانده است برادری اتحاد نموده باشند مهاراجه سیواجی در جواب
گفت که من هزار تردد و تلاش مردمان صاحب استعداد در اهم رسانیده تسبیحی
درست نموده اگر یک دانه متفرق شود همه تسبیح ناقص می‌شود بنابر معذورم بعد همچنین
مقالات نشاط انگیز و دوستی آمیز ده هزار سوار و ده هزار پیاده همراهی راجه نامزد
فرموده رخصت نمودند مهاراجه سیواجی سه لکهه هون در وجه مدد معاش مردمان
تعینه داده و از آنجا کوچ نموده بطرف کرناتک متوجه شد چون نزدیک کوه سری

سیل

سیئل رسیدند و در انجا ملکارجن را زیارت کرده خواست که حالا در همین جای
متبرک استقامت باید کرد و سر خود را نیاز ملکارجن کرده سعادتهای عقبای
باید اندوخت این اراده را مصمم نموده اداب پرستش بجا آورده از جواهرهای
بی قیمت پرستش نموده خواست که سر خود را نثار کند لطرف شمشیر که در بغل
بود ملاحظه فرمود رکناتهه پنهته که پیسو پنهته بغر است دریافته بر پای افتادند و بسیار
معذرات نموده گفتند که محتاجان و مسکینان و زنار داران خیرات کردن
دکار لایق نمودن ثواب عظیم دارد باعث خوشنودی حق تعالی است و از
بریدن عضو چندان خوشحال نمی شوند و اگر اینمعنی برخلاف باشد عذاب
آن برسر ایشان باد بعد از قیل وقال بسیار ازان کوه فرود آورده از اراده
مقصود باز داشتند و قرار یافت که به زیارت گاه ها که ضلع کرناتک است
بجا باید آورد چنانچه در مکانهای متبرکه سری نگلیتش و از باجل و انندسین ج کلادور
و در راج وجنبره رفته اداب زیارتگاه نبارسندی بجا آورده و بسیار خیرات نمود
و هر کس که انچه طلبید در دادن آن قصور نشد و برهمنان را مواضعات و وجه طعمه مقرر
کرد که همیشه تا ابد الدهر یافته باشند چنانچه هنوز جاریست خواص فاق حاکم چندیا
از دید به جلادت اقبال مهاراجه خود بخود در و نفرار نها چندیی و ساخت کرده

ه مقابل شود فیل مست را در میدان آوردند شاه موصوف اشاره فرمودند
یل را با ایساجی انگ حمله نماید چون بمقابل ایساجی مسطور دو چهار گهری بازیچه
سمانه نموده بضرب شمشیر خرطوم فیل برید و کارنامه شجاعت بر روی کار آورد
فیل پس پا شده گریخت مهاراجه سیواجی بافراج حوصله کثره مرصع را که در دست
مبارک پوشیده بود انعام فرمودند شاه نیز زیاده از حوصله انعام بخشیدند و جواهر آلات
بقیمت ۳ لکهه هون بمهاراجه تواضع فرمودند و بجهت لشکر از که و مه بحسب استعداد
و حوصله هر یک انعام و عطای مرحمت شد و باز دو زنجیر فیل و ۳ راس اسپ
بمهاراجه نیاز نموده پرسید که منشی کدام است بالاجی اوجی را طلبیده ملازمت نمایند
از گفتگوی دلپذیرش و کام کرده استعدادهای منشی مذکور را دیده فرمودند که این چنین منشی
پیش من مانده است بر دوری اتحاد نموده باشد مهاراجه سیواجی در جواب
گفت که من هزار تردد و تلاش مردمان صاحب استعداد را بهم رسانیده تسبیحی
درست نموده اگر یک دانه متفرق شود همه تسبیح ناقص میشود بنابر معتقد و مرم بعد این چنین
مقالات نشاط انگیز و دوستی آمیز ده هزار سوار و ده هزار پیاده همراهی راجه نامزد
فرموده رخصت نمود مهاراجه سیواجی ۳ لکهه هون در وجه مدد و معاش برهمنان
متعینه داده و از آنجا کوچ نموده بطرف کرناتک متوجه شد چون نزدیک کوه ست
سل آرسید

خاموش باشند و دیوان خود را که با دو نا آدربان نام داشت اجازت کرد که همین جا

تیاری طعام کرده اند سه روز در همانجا ملاقات یکدیگر داشت داد و داده شاد

کام بودند چون محرصه با متعداد و رسید سرداران لشکر از خاطر راست باطل با هم اندیشه

نموده مستعد شدند و خانه دار محل را احاطه کردند و در شهر هنگامه بر باشد مهاراجه

سیواجی از اطلاع این واقعه از دریچه سر برآورده مجرای همه گرفته مطمئن خرم بودند

همه لشکریان با طمینان خاطر مراجعت کردند روز دیگر تا ناشاه از احوال جلاو

ران لشکر مهاراجه استفسار کرده سیواجی اجازت داد که همه سپه سالاران

مستعد شده حاضر آیند تا ناشاه از جهروکه دار محل ملاحظه کرده خوشوقت

گردید و همه لشکر مانند هفت هزاری و پنج هزاری بنظر جلوه گر شد پرسید که

شجاعت و دلیری با وران بسیار مسموع میشود جواب داد که مردمان خوب

در لاور همراه مورد تنبیه تعلیق هستند مردمان نو ملازم همراه دارم شاه پرسید

جوان مردی که فیل مقابله تواند کرد کسی هست جواب داد کرا قدرت است

که با فیل حضرت رو بمقابله تواند نهاد مگر مزاج حضرت بر تماشای اینچنین باشد

چندان کار دشوار نیست الیس جی گنگ نامی چنانچه دارد ایمای فرمود

که سپه سالاران با دری را حاضر گردانید به یکی از دلاوران فرمود که با فیل

دلی موثق شده اداب
دانسته سربلند ساخت سیواجی مهاراجه با امیدهائی
قدمبوس بجا آورده در خصت شد دران وقت رگهوناتهه پنته اظهار کرد که از طرف
بهاگانگر رفته از حاکم آنجا رابطه اتحاد مستحکم گروه فوجی شایسته همراه باید گرفت
و از هنگامه عقب مطمئن باید شد این معنی پسند خاطر افتاد و نیلا پنته را پیش تاناشاه
حاکم بهاگانگر فرستاده رابطه اتحاد مربوط گردانید و خود هم برای ملاقات شاه
موصوف متوجه شد دران وقت جمعیت بست هزار سوار و دوازده هزار
پیاده با وزراء همرکاب بود چون متصل بهاگانگر رسیدند همه سرداران بارگیران
و باوران و غیره هم را طره و کنز طلا و سلاح و ذخیره انعام بخشیده لشکر را جلوه گر
ساخت و خود برای ملاقات متوجه شد چون نزدیک رسید تاناشاه با
شتیاق کمال خود بدولت بر در محل آمده تماشای لشکر نموده و نذر و نثار
سازو یراق سپاه‌سالاران محظوظ و متوهم شده بخود اندیشید که سیواجی مهاراجه
به کمال دلیری و شجاعت شمشیری بدست گرفته بالای دار و محل برآمدند
و با یکدیگر ملاقات شد دران وقت شاه معزالیه گفت که همه مردمان شما بیرون
هستند مهاراجه جواب داد که فوج سرکار هم حاضر نیست او شما هر دو کس
تنها هستیم هر چه اراده باشد حاضر ایم قصور نیست شاه معزالیه در دل تصور نمود

قاموش

هر بلک کرناتک نیز مقرر شدن چندان دشوار نیست مهاراجه از استماع این مقالات

منبسط شده احراز و احترام نموده پیش خود نگاه داشتند و اخراجات بانکه قلیل و دیگر

از سرکار مقرر فرمود و بعد از آن کوچ نموده در پایچ در آمد و جمعیت را آماده و مستعد کرده

شنیده از جا حکم بیجاپور سلسله موافقت و موالست فرمود طاس خاطر مطمئن شدند

و مورو پنت و اناجی پنت را برای حفاظت و نظم و نسق ملک تعین نموده از همه

وجوه و جمعی حصول شد و نیتوجی پنت و نیلوجی پنت مجموعه دار را همراه گرفته روانه

شدند و در موضع باتی کانو موهن جی بابا درویش عابد بود و علاقات آمد و به مورو

پنت اشاره نمود که گلهای خوشبو بنظر مبارک عابد گذرانید آن فقیر ماضی دست

طلب کوتاه و زبان سوال بجدی بسته بود که دست را با دهن برای خوردن

طعام آشنا نمیکرد و لکر دیگر برابه اشتیاق خود میخورانید قبول نمید انگشت سیواجی

مهاراجه هفت خوان شیرینی بنظر عابد گذرانیده بدست خود میخورانید و در دل

تصور کرد که من بطرف کرناتک عازم میشوم اگر ممالک آنجا بآسانی مفتوح

شود و بتبرک و رحمت گردد و بمجرد وقوع این تصور عابد روشن ضمیر لقمه از دهان خود

بر آورده آشنید و از تفضلات کردانید باز بطرف مورو پنت نظر مهربانی فرما

فرمود منارالیه دسته گلی نظر گذرانید آن دسته گل را بر سر سیواجی مهاراجه

خود عرض کردن واجب است و امداد و اجازت از خداوند اگر و در فرمان

پذیرای و جانفشانی ملازمان تقصیری و اغماضی بلحوظ اگر دو سزاوار عقوبت هستند

یعنی را خود بنفس نفیس تجویز فرمایند و اوصاف شجاعت و فراست شریف

از احاطه بیان افزون است از تصدی و سپاه هر که بگرامی خدمت مشرف

هستند امتثال حکم نموده بجان میکوشند و خود بدولت قدردانی فرموده هر

یک را بقدر حالت و استعداد و باضافه جاگیر و منصب نوازش میفرمایند بنا

بر نام سخاوت و شجاعت از فلک الافلاک گذشت و نیاز چند انچه

بخدمت آقای خود التماس میکرد به فضول گوئی خطاب فرموده کبود را

نافرموده میکردند جای که التماس خیرخواهان اعتماد نداشته باشند استقامت

انجا تضییع اوقات است بنا بر در نیاز بس میبرم که بیاد خداوند حقیقی سعادت تنها

در این اندوزم سیواجی مهاراجه فرمود که واقعی همچنین است پنهانی مذکور

عرض کرد که اگر مزاج مبارک بر اجابت عرض خیرخواهان مصروف است

اظهار احوال میکنم همه محالات ملک کوب حوادث روزگار بادشاه جنیدی که

چهل لکهه هون جمع دارد و دیول دوازده لکهه هون و بعضی محالات قرب

جوار اگر متوجه شوند به اندک فرصت و تردد بدست ملازمان می‌آید و کنند

بر الای

اکور مع جمعیت خود آمد مهاراجه خود بدولت پیش آمده ملاقات کردند بعد از
هید رسمیات دنیوی گفت که از شما و برادر ایلکاجی چه تردد و شجاعت
بظهور آمده شاهجی راجه بحیات خود ملک پنج لکهه هون را تنخواه کرده خود امداد
یفرمود و شما هم مختار کار خود بودند کدام جا بر انشجاعت گرفته و چه تردد بظهور
آورده کرناتک را هم که چندان استحکام ندارد و نتوانستند تصرف شد و خواهش غایرا
که در چندی استقامت داشته مخاصمت مینماید استخراج ان نمی تواند شد
و این عاجز را چهار لکهه هون جاگیر تنخواه بود حالا بفضل مسبب الاسباب بجاه
شصت لکهه هون را ملک بقبضه تصرف در آمده و هشتاد لکهه هون را کهندنی
یعنی حصه چهارم وصول میشود و چهل هزار پایگه یعنی اسپ در طویله خاص دارم
و چهل هزار سوار ملازم و دو لکهه نفر پیادگان نادری برای رفع مخالفان مستعد هستند
و سوای از نانان و دیگر قوم که شمار آن افزون است و سیصد قلاع بزکده ها
بضرب شمشیر به تصرف در آورده و آنچه بین بذات خود بنائی نهاده مرتب
ساخته ام تا کجا شرح دهم و به یمن فضل مفضل حقیقی اوصاف نام نیک بزر
گان اشتهار یافته و آینده هم زیاده برین امیدوارم و از طرف شما چه تردد
بظهور آمده رگهوناتهه راو این مذکور التماس کرد که بنده گان را بخدمت خداوند

قلاع و استخراج متمردان در ملک گردیدن ضرور است از آنجا کوچ نموده در رای
گده آمد مورو پنت و نیلو پنت با هم برخلاف شده در میان خودها مناقش گردیدند مهاراجه
از دریافت این معنی برای رفع مخاصمت تدبیری تجویز کرده دختر مورو پنت را به
پسر نیلو پنت کتخدا کرده رفع مناقشه یکدیگر نموده هر دو به مصالحت گرائیدند و غبار کینه
از سینه هر دو به آب زلال قرابت زدوده شد کتوجی رادسرکی که از عمده
مصاحبان مهاراجه بود درخواست رسوم در هر موضعات رای گده نمود کشناجی
و ساوجی ولیس مودکهه یعنی چودهری قبول نه نمودند سیواجی مهاراجه نظر بر رضای
رعایا نموده مجوز خبر شد از مصاف رعایا پروری در عالم اشتهار یافت رگهوناتهه
نارائن مجموعه دار برادر ایکاجی برادر سیواجی مهاراجه که کار فرمائی چند اور بود و تحریر
منسجابت و سخاوت و احوال قلعه گیری و تخت نشینی سیواجی مهاراجه
اظهار گردانید ایکاجی جواب داد که بابای ما از قدیم الایام نمک پرورده حضرت
ظل سبحانی ایم اراده سلطنت کردن خوب نیست رگهوناتهه نارائن برخود
پیچیده برهم شد و رخصت گشته روانه طرف بنارس گردید چون متصل تنالا آمد
از حرب سوال جواب عازم شدن طرف بنارس سیواجی مهاراجه اطلاع شد
خطی متضمن طلب بنشاوه تقید نمود که بغیر از ملاقات پیشتر نرود رگهوناتهه نارائن ۲

ازاو

ملاقات را بد است سواجی که عابد حق آگاه بود آمد در دل اراده بستند که اگر چیزی

متبرک مرحمت کرد و یقین که راجه پور مفتوح خواهد شد چون روبروی آمد هیچ تبرک

بدست نیامد مهاراجه را اندیشه افزوده را بد است آگاه ضمیر از دریافت بایوسی

مهاراجه بزبان مبارک فرمود که به ترددِ بسیار قلعه راجه پور مفتوح خواهد شد در همانجا

از هر باشند عابد روشن ضمیر ملاقات گردید سیواجی مهاراجه از آن عابد آن صافی

ضمیر فرمود که اگر به همین همت شریف قلعه راجه پور مفتوح می شود هر قدر که قلاع که به تصرف

دارم سری قلعه یکموضع نذر خواهم گذرانید درویش فرمود که مواضعات در ضلع بهاکانگر

و برار و خاندیس و بنگاله و مالوه و گجرات باید داد و متصدیان کارکن که در انجا حاضر بودند

در دل خودها گفتند که اکثر از مکانات در قبضه تصرف نیست طلب مواضعات در

انجه در دار راه سرسری است مهاراجه سیواجی خیال مبارک گرفته فرمود که این همه

ممالک عنایت شده به همین تفضل به تصرف خواهد آمد چنانچه باندک فرصت

به حصول انجا مید به انبساط کمال از انجا کوچ نموده در مهار آمد اوو خان ناظم انجا

بملازمت آمده اظهار کرد که حالا مهاراجه بر تخت جلوس نموده یکجا اسایش

فرمایید همه ملک بوجه احسن تنظیم و تنسیق شده است جواب داد که بغیر از گرد

آوری و جهانگیری قیام ملک دشوار است برای پاسداری رعایا و استحکام

قلعه جسنخان را سردار عمده دانسته خلاص کردند خان بمغرا لیه از اقتضای حمیت
بر خود پیچیده تاب نیاورده زهر خورد و مرد چون اقبال مهاراجه در ترقی بود سیدی
هلال و جادو رای خود بخود سر بگریبان خجالت کشیده دست بسته حاضر آمدند بازار
یعنی پنیته جابور تصرف در آمد و قلعه آنجا از رنگنه را امداد حاکم بیجاپور مفتوح شد افتتاح
افتتاح آن بوقت معین موقوف داشته مردان را بمحاصره مستقل نموده خود
بسمت دیگر متوجه شد چون بر گذر کهات راجاپور در آمده مسموع شد که در حقر
سیب بابا یاقوت درویش مرتاض آگاه ضمیر بحق پرستی و خدا شناسی قیام دارند
باشتیاق کمال بملاقات آن درویش خدا پرست آمد چون بحضور رآمد در دل خیا
طر گذشت که چیزی باید پرسید آن آگاه دل از آنجا برخاسته بطرف دیگر راهی
شد سیواجی نیز از عقب میرفت چند قدم رفته باز بخانه خود آمد و سیواجی مهاراج
را حاضر یافت یکموی سفید از بروت خود جدا کرده بمهاراجه داد مهاراجه آنموی
مبارک را به گوبند بسناتهه داد که در تعویذ تعبیه کرده بیارد و چون تقدیر الهی دیگر
موی مذکور از دست افتاد و گم شد و مهاراجه از دریافت این معنی برهم شد
بسناتهه را از علاقه خوطه داری موقوف نمود و از گم شدن موی مذکور فال
فرمود که راجه پور بتصرف دولت بسیار بدست خواهد آمد و از آنجا رخصت شد
لا فات

شجاعت و دلاوری داد و آخرالامر تاب نیاورده رو بگریز نهاد و دارو دستگیر بغارت

رفت و خود با معدودی جان بسلامت برد و مهاراجه بفتح و فیروزی معاودت فرمود

به پریل که جلوه افروز گشتند باجی پنهته و سنتاجی جادو را برای گرداوری و خبر

گیری قلاع تعیین نموده تقید کرد که در هر قلعه رفته از احوال استحکام عمارت و سامان

حرب و ذخیره غله و ذخیره خبر گیران شده اطلاع دهد و خود بسمت کرناتک تشریف

ارزانی فرموده در هر مکانی که عبور افتاد کهندتی یعنی چوته گرفته پیشتر نهضت

میفرموده در ملک پرگنه آمد بر سوجی بهونسله و بهیرراو موهیته و سنتاجی جکتاب

و مانسنگه موروی و دیگر سرداران عمده همرکاب بودند بعطای لایق ممتاز فر

مود حسن خان که سردار کوکانو بود نظر بر جمعیت مستقل گردیده بموافقت نمی

گرائید و بر سر او تاخت آوردند تا یک هفته بازار جنگ و جدال گرم بود آخر

الامر هزیمت خورد و حسن خان مذکور از بس فربه بود سیواجی فیل تاب سواری

دیگر نداشت در وقت هزیمت نتوانست گریخت گرفتار شد و بهیرراو که

از سرداران عمده سیواجی بود داد شجاعت داده جان بحق تسلیم و سیواجی

مهاراجه از حسن خان گفتند که قلعه کوتهله را داده خود در اخلاص بسازد و مشارالیه

قبول نکرد و مهاراجه آنقلعه را محاصره کرده بضرب شمشیر مفتوح ساخت بعد از ان افتتاح

یدکروانها واندک فرصت قلعه و دولتخانه بنائی نهادند و مرتب ساختند درین اثنا

بر رسید که سیدی سندروس برافواج محاصره قلعه غالب آمد فرمود که بغیر از رفتن بین

این مهم بانجام نخواهد رسید لیکن چون موسم برسات بود توقف ورزیده وخیال

بت که از کلیانی تا بهیمری خاری درمیان نباشد چون اینخیال مصمم شد مورو بنته

ر الطرف کوکون فرستاد چون دور از ضلع جنگل بسیار واقع است بیست هزار

بیلداران و نجاران تعین کردانید که آن راه را پاک و مصفا سازند شارالیه

تردوات شایسته نموده قلعه جواری را متصرف شد و بکرم شاه زمیندار انجا دستگیر

گردید و دهار راو و بیران نایک واری که از رئیسان انجا بودند بعد از دستگیر شدن

بکرم شاه زمیندار طریق راه زنی و قطاع الطریقی اختیار کرده دست تعدی دراز

کردانید مورو بنته متوجه شده موهن کده را که ملجای و مسکن مفسد بود تاخت

بقبض
نموده تصرف در آورده و بکرم شاه زمیندار را با تدارک اعمال ذمیمه به جان

کشتند و پسرش باتفاق دهار راو و میران واژی روبفرار نهاد و در راجه رام نگرا

که سر مخالفت داشت نیز بمقابله دستگیر نموده همه ملک را بحیطه تصرف درآورد

وسیواجی بهار راجه جوهر بدولت الطرف سالیری و بالیری که قلاع مستحکم بود

متوجه شده محاصره نمود و بهلول خان فوجدار انجا بجمعیت مستقل بمقابله آمده

سنجا

ند در معنی حفاظت گشت ز از ران نبشته ها مقصود است همچنین قلاع
حفظ ملک و رعایا است چنانچه جهازران و کشتیها از میخ های آهنی مستحکم
شند همبرین طریق از قلاع و کده ها ملک مستقل و رعایا مطمین میباشد
پادشاه او ز ملک زیب و بها در مخالفی برسر دارم خدا نخواسته اگر اراده
دیگر کو ز اگر دو همه عمر در بی تردد باشند افتاح این قلعه متعذر باشد قلاع در
یعنی پشتیبان و نگاه بان ملک و رعایا است از ان هنگام مقرر فرمود
که در قلاع کلان سامان حرب و ذخیره غله القدر مهیا و مرتب باشد که تا دوازده
سال وفا کند و در قلاع خورد سامان لایق دو سال موجود باشد و مردمان
معتبر که بر قول و عهد اعتماد باشد تعین باید نمود و از همه وجوه راضی و شاکر
باید داشت که بوقت کار بجان دریغ ندارند مورد بنده ها و خیلو بنده ها از استماع
این مقالات سر ساری کشیده بخانه آمدند و نفر است و درایت مهاراجه
اعتراف نموده لشکر گذاری رطب اللسان گردیدند سیواجی مهاراجه بر مکانی
را که خوش قطع و مستحکم می یافت قلعه ترتیب داده مردمان معتبر و دلاوران
تعین میکرد و قلعه را که عمارت خام بود مسمار کرده بنای استحکام می نهاد
کهانده پیرای نام کوهیچه بسیار مستحکم و خوش قطع بنظر آمد آن را تعین نموده

سرکوب قلعه بود توپها نصب کرده گوله اندازی کرد از ضرب آن گوله‌ها در
دروازه قلعه رخنه شد و راه آمد شد بر قلعه نشینان تنگ گردید و از هر چهار
طرف قلعه مورچلها و دمدمه‌ها مرتب ساخته مستقل شدند و همه ملک گرد نواح
قلعه تصرف درآمد و رعایا را مطمین ساخته آباد کردند قلعه پانون و رتناگر و
سوزن ورک و غیره که در تصرف سیواجی بود به تعمیر و مرمت برداختند
و دهی بیت کده و کهیلنا هر دو قلعه را جای مستحکم دانسته اوجی پنته را با جمعیت
مستقل تعین نمود و سیواجی خود هم تماشای آن قلعه آمده سیر نمود و برای تیار
مکانهای و مرمت دیوار و برج تاکید نمود و فرمود که از مرمت دیوارها و استحکام
دروازه و بروج گاهی غافل نباشند و سامان قلعه و ذخیره غله و غیره همه وقت
مهیا باشد مورو پنته و نیلو پنته گذارش کردند که در تعمیر قلعه خزانه بسیار تصرف شده
و قلاع زیاده از شمار تصرف درآمد حالا زر را خرج کردن بیجا و عبث است
سیواجی مهاراجه در جواب فرمود که شمارا بسیار عقل و فراست است و
من هم تجویز مستحسن شما مشکور بودم حالا باعث این تجویز دور از قیاس راجه
تصور توان کرد معلوم شد که اجازت عقل کامل عیار سر زده باشد قسمیکه
فرار خان بسته‌های چوب و گل را تعبیه کرده جانوران و پرندگان را دفع
بکند

دتو بر گذر کوهچه که متصل قلعه بود مورچال مستقل کرده قیام ورزید فتح خان حبشی
مردمان جزیره ساکن را تعین نمود که رو بمقابله میکاجی نهاده آن کوهچه را که راه آمد
رسد بود تصرف آرند آنها چون جمعیت قلیل پیداشتند پس پیش نموده
بر شبخون وانسداد رسد قرار دادند این تجویز ناقص را فتح خان قبول نه نموده
عنبر حبشی را نیز تعین کرده بسیار تقید نمود آنها بجبر و قهر رو بمقابله نهادند از هر طرف
دلاوران جد و جهد نموده داد شجاعت دادند آخر الامر سیدیان هزیمت خورده
بقلعه آمدند مورونیته پیشوا از اطلاع وقوع جنگ بامداد و توجه آمده مردمان آمار
بار را بمحاصره قلعه مقید ساخت و دولتخان قلعدار نیز مستعد شده قلعه را مستقل کرده
دیواری دیگر در قلعه مرتب ساخته به تیا درک موسوم گردانید و توپها بر آن هم
نصب کرده گوله اندازی آغاز نهاد و سیدی سندروس بنا بر امداد براه
دریا از سورت آمده خواست که اندرون قلعه برود مردمان محاصره بمقابله آمده
منحرف ساختند بهانجی که از طرف سیدان متعینه یک کوهچه دیگر که متصل
قلعه بود بسنجتان حرب و بزم فرنگیه کوهچه بدکور را واگذاشت و آن کوهچه
هم بتصرف مردمان سیواجی آمد و دریا سارنگ جمعیت آرمار را همراه گرفته
بایک جاسے که جای قلب و راه آمد شد قلعه نشینان بود محاصره نمود چون از مکان

راست حالا باز رفته بر راه راستی سلوک باید آورد و آنها جواب دادند که
رفتن تا این بوجهی جایز ندارد و چون مبالغه از حد گذشت سیام راج بنابته از برهمی
مزاج اندیشه نموده استعفای نوکری کرده گوشه عافیت گزید و سیواجی مهاراجه
میلو بنابته منصب داری رو پیش یوسف خان فرستاده پیغام صدر کردند چون نقش
مراد بحسب دلخواه صورت نه بست دریا سارنگ و دولتخان را و باباجی
بهاتکر و دریا سارنگ را تعین نمود و آنها از هر چهار طرف محاصره نمودند و دریا سارنگ از
طرف دریا و دیگران با طراف خشکی بمحاصره پرداختند چون آن قلعه را در ساخت
سعید بنای نهاده بودند کاهی مفتوح نشده میلو بنابته حتی المقدور جد و جهد نمود آخر الا
مرمور جال را مستحکم کرده بحضور آمده و مردمان واقف کار انقلاع کرد در تردد
و تساهل می ورزیدند به سزای خود رسیدند بیزاد خان از متعینان قلعه فرصت
یافته پیش حاکم بیجاپور آمده احوال منکشف ساخت و سامان قلعه داری
درست نموده باز متوجه قلعه گردید سیواجی مهاراجه بنکاجی و تور اکه بسیار دلاور
بود با جمعیت چهار هزار سوار و دو هزار پیاده تعین نمود که متصل راج پور رفته
سد راه بیزاد خان نمود و نگذارند که باید او قلعه رسد مشار الیه هر چند سعی نمود
لیکن خان مذکور راز گذر بر داری تلی کهوسل عبور کرده در قلعه رفت و بنکاجی

دوبار گذر

نماید بعد ازان در یاسار نگ و دولتخان را تعلین گردانید و تقید کرد که در ابار
رفته کشتیهای قسم غراب و کلبت مرتب ساخته مستعد باشد چون همه سامان
آماده شد خود بسواری غراب بارفته بشن پور را متصرف گردید و ازانجا در
لوکرنی فرود آمد چون آنمکان بسیار متبرک است لوازمات زیارت تقدیم
رسانید لکهماساونت ساکن کنداکه ازطرف نظام شاه بانتظام انجا
قیام داشت طلبیده سیصد هون را در راه مقرر کردانیده همراه خود نگاهداشت
و یوسف خان حبشی بغرور کمال باراده خاصه برگذری آمده سد راه شده
بود چون سیواجی مهاراجه بانسمت متوجه شد از دبدبه اقبال تاب قیام
نیاورده رو گردان شد سیواجی مهاراجه سیام راج پنته و باجی کهولا را
فرستاده مشار الیهما در راجپور رفته از یوسف خان ملاقی شده پیغام از بند
که همه جزایر را واگذارند و در عوض آن زرهای بسیار بگیرند و انچه جاگیر و ملک
مطلوب باشد نیز قبول است انها این معنی را قبول نکرده سیام راج پنته و
باجی کهولا را محبوس ساختند مشار الیهما قسم و سوگند بمیان آورده از بلای
برامدند و بحضور مهاراجه سیواجی آمده اظهار کردند که درخواست جزایر نباید
کرد ما بایمان کفیل داده آمده ایم مهاراجه موصوف فرمود که اگر همچنین

لت
به مقرر گردانید یعنی همه افواج را در قبضه اقتدار او سپرد و به اطمینان تمام به هندو
رفت روزی نبته یعنی بازار بیجاپور را تاراج نمود و بیرامون بیجاپور گردیدن
محاز بناود ملک گرد نواح را غارت کرد حاکم بیجاپور ریحان آمده وکلائی کار
وان فرستاده سه لک هون زر سالیانه مقرر نموده ملک را محفوظ داشت
سیواجی نیز راضی شده قبول کرد و سیام جی نایک را از طرف خود وکالت
فرستاد و از آنجا کند شته بیاکانگر را که مسکن تاناشاه بود تاخت آورده احاطه
نمود با خزانه و دیوان تاناشاه سه لک هون زر سالیانه مقرر کرده ملک خود را
نگاه داشت از آن روز حاکمان بیجاپور و بیاکانگر فیل و جواهر و نجبره تحائف
دیار خود را فرستاده طریق مراسلات سلوک حمیده داشتند بعد از چندی
دیانت رای متصدی بیجاپور را که بر همه ملک مسلط و مختار کار بود و بیست هزار
هون زر سالیانه بطریق رشوت مقرر گردانید او هم قبول نموده اغماض
کرد سیواجی حسب دلخواه کنندته از همه ملک و برگنات تعلقه بیجاپور گرفت
وخداوندپور را تاراج کرده زر و اموال بسیار بدست آمد و از آنجا کوچ نموده
در برار آمد و بلده کارنجا را تاراج نموده ساهوکاران آنجا را گرفته کنندقی یعنی
چوتبه گرفت نیلاجی نبته را در تکلیه هون داده در کوکن رفته جلب و خیرات
نماید بعد از آن

و عقبی در ان مضمر بود بدست خود گرفته در سلسلهٔ خدمتگاران و عهده

دران قیام در زیر دست رگهوناته نامی کارکن بر خدمتگاری و سعادتمندی سیواجی شاه جی

آگاه ساخته شاه جی از بسیار سعادتمند بسیار مبتهج شده بدست خود گرفته بر مسند

نشانیدند و در باب بعضی حرف شاطر بر آوردند و همه خورد و کلان بفیض بخشی کام دل حاصل

نمودند بعد از آن شاه جی راجه رخصت شده بکرناتک معاودت کرد و در ان

ایام چون رن دوله خان بهم شوند یا بد بود قیام داشت شاه جی هم مراتب اخلاص را

رعید اشته با بدا در آمد بملاقات یکدیگر محظوظ شده بکار متوجه گشتند شاه جی

بر باره اسب سوار شده شکار می انداخت که ناگاه خرگوشی که در عقبی بیک اجل

بود منظر آمد پی آن کردند پای اسب بر سنگلاخی در کوی فرو شد سوار بر زمین

آمد و پای اسب بر شکم افتاد و جان داد و رن دوله خان از این واقعه ناگزیر

بسیار محزون و الم خورد و در همانجا باغ ترتیب داده خانقاهی مقرر کرد و جمع الموضع در

وجه اخراجات تنخواه نمود چنانچه هنوز جاری است هر چند اموال شاه جی راجه

را خواستند که ضبط نمایند لیکن برسوجی برادر زاده شاه جی باستقلال خود دخل

نداده همه اموال و رخت اسب را گرفته پیش سیواجی آمد و سپرد و سیواجی نیز

برسوجی را برادر خود تصور کرده همه اسباب با و گذاشت و خطاب سینا صاحب

نزدیک بربالا رسیدند مردمان قتیعه الضلع پیش آمده شرایط مهمانداری تقدیم
رسانیدند وازانجا طی مسافت کرده متصل پونه آمدند سیواجی جمعیت خود
را ترتیب داده و همه ارکان دولت را همراه گرفته باین شان لشکر پیش کرد
پیش آمده ایستاد چون سواری شاهجی نزدیک رسید سیواجی از اسپ فرود
آمده واداب کورنشات بجا آورده پیش آمد و شاهجی هم از سواری فیل
بزیر آمد ملاقات و معانقه یکدیگر محظوظ و منبسط شدند و تا یک پاس گوهر
اشک شادی بر پای یکدیگر نثار کردند و از هجوم شادمانی گره در گلو
لب و از بسیاری نشاط تاب حرف زدن نماند بعد از آن شاهجی
بر پالکی سوار شده سیواجی را فرمود که بر همین پالکی قران السعدین نماید
سیواجی بملاحظه ادب قبول ناکرده حلقه پالکی را گرفته سعادت دارین
اندوخت و تا مسافت پنج کروه جلو نموده در پونه آمد چون بدولتخانه خاص داخل
شدند با جیجابائی والده سیواجی که از مدت مفارقت داشت ملاقات
شد طعامهای لذیذ و مرغوب تناول شد و پارچه های نفیس و خوشباف
و جواهرهای خوش منظر گذرانیدند و بسیار خیرات و نثار بعمل آمد بعد از آن از
بدیوانخانه آمده صدر را بیاراستند سیواجی حضرت باپوشن بدر زانه سعادت تباهی

وایا

رخصت شده در تنبیه آمدن و افضل‌خان بر وقت رخصت اظهار کرده که از
امروز اعتماد بر گهورپره نباید کرد که این قوم نمک‌حرام هستند حتی المقدور تدارک
باید کوشید شاهجی راجه از کرناتک در کوهور بالا گرفت آمد سخنان زنان
مغرضانه بیاد آورده بسیواجی نوشت که باجی گهورپره بدل کرد که با من اینچنین بی
زندگی‌ها کرده است اگر ترا شجاعت باشد و از تخم من تولد شده سزایش باید داد
سیواجی بمجرد ورود خط و اطلاع مضمون از راج گده کوچ کرده در کده بر بالا آمد و اوران
را از اطراف و جوانب طلبیده جمعیت خوب و جرار ترتیب داده به یلغار تمام
رسیده بدل کرد را تاراج کرده آتش دادند و باجی گهورپره در مقابله دستگیر خسته
بجان گذشت و سه هزار جوان از طرف گهورپره بقتل رسیدند و اتکاجی پسرش
بجائی دیگر بود جان بر شد و دیگر همه عیال و اطفال بقتل آمدند و زنان که حامله بودند
دهنها را هم نگذاشت بعد از ان مراجعت کرده در تالا آمده چون این ماجره بشاهجی
راجه رسید بسیار منبسط و مبتهج گردیده در ریائی محبت پدری بجوش آمد خواست
که ملاقات این چنین خلف سعادتمند اگر محصل کرد و از مغتنمات است چون این
اراده تصمیم یافت با جمعیت خود روان شد و بیرجی برادرزاده را نیز همراه
گرفته بسمت پونه که سیواجی در انجا استقامت میداشت متوجه شدند چون به

راجا بهور بره مسطور بموجب حکم سابق شاه جی را مالش و محن چنبو
کرده و محبس گردانیده در مغاکی انداخت و شاه جی هم حالت دم واپسین
دریافته بذکر حق مشغول شده و کتابی یعنی کتاب حقیقت الحقایق را ورد
زبان ساخته مردان متعینه از گل و سنگ آن مغاک را انباشتند
شاه جی را زنده بگور دفن کرده در تهیه بودند که سنگی گران بر سر در گشته دفن
کنند چون چندی از حیات مستعار باقی بود و هنوز پیاله زندگانی لبریز
نگشته در همان وقت قاصد صبا تک رسیده پروانه بشارت آمود
که مشحون آب زندگانی بود رسانید حرفهای فریاد و فغان برورشت
مردان متعینه از مغاک برآورده بسیار عذر و معذرت خواستند و همه
اموال و اجناس که ضبط نموده بودند واپس دادند و بموجب حکم بحضور لامع
بیجاپور حاضر آوردند و دولتخان باستقبال برآمده بلا دست مشرف
گردانید و بعطای خلعت و فیل و شمشیر و غیره سرفراز ساخت و قرار یافت
که هر وقت کار بحضور رسیده حاضر شود چون بهمه وجوه اطمینان شده شاه جی
راجه را رخصت فرمود شاه جی شکر جان بخش کارساز معبود ی
ساخت بعرصه پانزده روز لشکر گذرانید اطیب اللسان بود و بعد از آن
الغرض کذه

راجه رابطه اتحاد و یکجهتی مربوط دارد درین وقت که معیار اخلاص است اغماض

و چشم پوشی ازین مروت و اتحاد بعید دانسته از اراده حج مصمم گردیده روز

روشن نیز از ان مشعل افروخته برای رخصت بحضور حاکم بیجاپور آمد حاکم

موصوف از ملاحظه احوالش بخود اندیشید و دانست که بهمه کهنیایان متفق شده

اند مبادا چشم زخمی رسد که تدارک آن بدشواری انجامد بنابر دست آن

فاتح عزالیه را گرفته بخود کشید و نشستانید و باعث اینهمه دل برداشتگی بر

سید جواب داد که شاه جی راجه مبادرت کاری نکرده که سزاوار اینهمه

انحراف راضی باشد بدون تقصیر یکی را کشتن از انصاف بعید است و کتاب

شریعت هم فتوی نمیدهد که به تقصیر پسر پدر را باید کشت بنابران استغاثت

بنده جانبردار و چون اینچنین رد و بدل شد و رشت بمیان آمد حاکم موصوف

از سر عتاب گذشته فرمود که شاه جی راجه را بحضور طلبیده تفهیمی خود

بحضور ایم نماید چون اینمعنی قرار یافت پروانه باسم کهورپوره متضمن گذشتن

از سر خون او و در اوردن بحضور اصدار یافت از ان دولت خان حامل

پروانه را امیدوار کرده گفت که از جهت هر چه زود تر برسد بوزن بکیس طلا فرد

خدمت انعام خواهد یافت فاصد صبا رفتار هم عنان باد روان شد و در

که در کوکن با جلیشو استقامت جد انت مقابله نموده گشت تا حال کسی اراده
انقلاع نه نموده بود بفضل فتاح حقیقی مفتوح شد خزانه بیشمار بدست آمد بعد
از فتح نهضت کرده به رائی کده آمد سیوا بابا یک از استماع این واقعه
متوحش شده بصلح گرائید و خراج قبول نمود و پیشکش لایقه قرار یافت
داد باجی پندت را البراد مقرر کرد که خراج مقرری را وصول کرده فرستاده
باشد چنانچه تا حال برقرار دارد و خود خایم هستند و شاه جی راجه بر کنار کرنا
تیر بنه گوشه قناعت گزیده بر سوجی راجه برادر زاده خود در کله برکرناتک
در بیره ملکهای متعلقه تعین نموده بود بست رالیم نظم و نسق بوجه احسن نموده
و سیواجی راجه نیز همه قلاع و ملک را بضرب شمشیر متصرف شد حاکم بیجاپور
ازین وقوعات متوهم شده ماناجی نامی گهوربری ساکن مدهل گرد را
که متعلقه شاه جی راجه بود ایمائی نمود که بقسمی فریفته دستگیر نماید مشارالیه
به بهانه ضیافت شاه جی راجه را بخانه خود طلبیده محبوس کرد و همه اشیائی
و اجناس را بضبط در آورد و حاکم بیجاپور از اطلاع اینمعنی خوشنود شده بمرادات
گز هر در تعین نموده باجی گهوربری مسطور را اجازت داد که شاه جی را
زنده در زمین دفن کرده مسمار کنند ان ورنته خان نایب بیجاپور که با شاه جی

اتحاد

نمود که صورت بندگان والا به بد صورتی مبدل شد آنحضرت ممالک هندوکار

فرمانبر شدند و فرمان روای قلمرو دکن نظام شاه بود حالا فرزندانش متسلط هستند

آنحضرت را باین ضلع علاقه نیست اگرچه سلطنت هند هم از بابندوان است

لیکن آنحضرت متسلط هستند از استماع این معنی هرچند دریای غضب سلطانی

متلاطم گشت لیکن باقتضای حوصله فراخ اغماض فرمودند سیوا با پسر ناجی ساکن

روز کنر قوم با بیگر درمیان کوکن و کرناتک استقامت نموده رفته جمعیت بسیار

بهم رسانیده اکثر جاهای آن ضلع را متصرف شد سیواجی زرجه اراده بتنبیه

واخراج او مصمم کرده همه جمعیت خود را مستعد کرد وانید حرفرمود که علوفه تا نهایت

حال داده نمود و ساحت سعید مقرر کرده خواستند کوچ نمایند درین اثنا زنگه

باک طینت را حالت زمان دگرگونه شده باین عقیده نشده کوچ نمود و قبایل را

نیز همراه ورفت بعد از چندی از اثنای راه بمکان سکن فرستاده بوفت

موجود فرزندان اجتماعمند جلوه گر شد نامش را جاراهم نهادند و خود به تنبیه و استخراج

سیوا را بانایک متوجه شد دربارون متصل سمندر درگ رسیده زناران

را طلبیده و جهازات را مرتب آماده ساخته خود و همه جمعیت اما دران بر

جهازات سوار شده متوجه گردیدند در بدنور بتنبیه رسیده برادر سیوا بانایک را

ولی نافرستنه مرزا راجه و راجه جیسنگه و راجه بهاو سنگه و نجره سوار آن راجپوت تعین

شدند سیواجی از اطلاع این ماجرا تیراجی را و در رنگنامه دیوان نخشلی الیاجی در تتاب

را دو اوجر که هماجوبت بود و دیگر سوار آن خود را که دست شاهزاده والاقدر فرستاده بود لیست

مرزا راجه که از سابق تعارف داشت التماس نمود که بخواه صورت لیت یعنی

بیست و هفت منزل قلاع بلازمان شاهزاده سپرد و بصلح گرائید تا سه و نیم سال

و عمده معهود مستقل بود از آن بر هم خورد و بر باب کوچ و نیراجی که بحضور شاهزاده

بصیغه وکالت می ماندند چون کار بر عکس دیدند به تقریب زیارت بر آمده

رو بملک خود نهادند و موزون و تربک سون و بوکه از عمده و لاوران سیواجی

بودند از اجازت سیواجی همه قلاع بیست و هفت که شاهزاده وداده

مقابله نموده و نیز و بانها نهاده تصرف در آوردند و همه ملک کنکلانه که اینهمه قلاع

در آن ملک واقع است تصرف در آمد سیواجی راجه اوزی را نامزد کرده

نموده که همه افواج منعینه قاندلیس و برار و دیگر جاها برار و زمقری بمفاصله

از سورت آمده حاضر شوند و خود هم بر وعده معهود یلغاری نموده بر جای

رسید و همه افواج از هر چهار طرف بموجب اقرار حاضر آمدند چون آنجا

و رفت و تاخت نموده بلده سورت را تاراج کرده اموال بسیار بضبط در آورده و بحضور حضرت

[illegible]

مسکن میداشت بسیار خدمت بجا آورده دقیقه از خدمات فرو نگذاشت بعد از
آن خود به نیاری سامان و ذخیره بتعمیر قلاع بر پرداخت و از همه سو مطمئن گشت چون با
امری دیگر در پرده بحسب متواری بود بازی تازه بر روی کار آمده شرحش آنکه
روزی سنباجی راجه پسر سیواجی از تقدیر ازلی غافل شده خیال کرد
که بقوت بازوی خود نام شجاعت و سخاوت برآرد و بتقریبی از پدر خود
دل بر داشته پیش جلیل خان نامی امرای بادشاهی که در ضلع بیجاپور برای
کرو اوری ملک تعین بود رفته ملاقات کرد خان موصوف بمجرد ملاقات
دستگیر کرده و بحضور معروض داشت که سنباجی پسر سیواجی که از قید والا فرار
شده بود حالا بدست آمد از حضور راحدیان و گرز برداران تعین شدند و
حکم شد که با سرعت اوقات بحضور حاضر سازند سنباجی راجه از ورود این
ماجرا مشوش شده در تدبیر کار خود بود روزی بحسب اتفاق حسنه فرصت
یافته فرار نموده نزد پدر خود آمد حبشیان و احدیان با وجنت بیهوده بازگشتند
چون از روی وقایع بحضور معروض شد جلیل خان مصدر عتاب و اعتراضی گردید
خان موصوف تاب قهر سلطانی نیاورده ممات را بر حیات ترجیح داشت
پیاله زهر آمود فرو کشید و جان داد و شاه عالم شاه زاده برای نظم و نسق ممالک

از ان تاریخ خبر در ربوده باشد از فضل فتاح حقیقی اقبال و نصرت روز بروز
روی در ترقی نهاد و روزی در کوزه فاطر کذشت که تخت و تاج در آراسته بقاعده هند
بر تخت سلطنت نشیند چون این خیال مصمم شد به تیاری تخت و تاج تقید نمود و همه ارکان
دولت بمتابعت سر نیاز فرا افکندند و از بنارس کنگا بهت نامی زناردار را که بسیار
فاضل و عابد بود و دیگر برهمنان مرتاض را طلبیده در ساعت سعید بموجب رسم در
رای هند کده بر تخت جلوس فیروز شد از آن روز نام کده برج کده موسوم ساخته
فرمود که منصبداران از کهنه و هیچ همه حویلی پخته و خوب تعمیر کرده معمور شوند و برای خود هشت
منازل و بتخانه بنیاد نهاد و نام محل ها یکی را به بیکت نهاد و دومی کلیان محل و سیوم بیر
لت شهها چهارم دختر محل و غیره هشت منزل تعمیر ساخت و به دیگر فرزندان و دا
بستگان بحسب و تحفه و فریابیات هر یک مرتب کرده بخشید و خیرات بسیار
نمود و تستیل پوری نامی درویش یعنی سنیاسی را که عابد و مرتاض بود در بنارس
استقامت میداشت طلبیده دست بیع شد و مقرر کرده که کفاف هر یک معابدات
و خداپرستان بقدر احتیاج و کذران معاش رسانیده باشند و تستیل پوری در
سنکم الیشور که جای متبرک است نکاهداشت و برابندکوسائین را که در بیلا پور
و نارادین آشرم نامی زناردار که بسیار راسخ الاعتقاد بود در نیرنک اشور بیاد بود

سلی

شما در نظر بنده می برند آن هر دو برادر جواب دادند که این طفل از
مایان است برای رفع اشتباه بر خوردن طعام قرار یافت هر دو برادر
مسطور همراه پسر سیواجی در یک طشت طعام خوردند و از اعدا شش
جاه مطمئن شدند و طفل را بحفاظت تمام نزد سیواجی رسانیدند
بمجرد ملاقات بسیار خیرات بفقیران و محتاجان شد و این هر دو
برادر را خطاب بسواس رای داده یک لک هون انعام داده
نزد خود با عز تمام نگاه داشت و بهفت قلاع که بوقت ملاقات
بمرزا راجه داده بود بضرب شمشیر گرفته بتصرف در آورد و بتعمیر
مقید شد چون این ماجرا بحضور والا رسیده دریای قهر بجوش آمد درین
هنگام خبر رسید که کهیلوجی عموی سیواجی در شهر استقامت دارد دربار
احضار آن حکم نفاذ رسید چون بحضور آوردند جواب و سوال تند و درشت
بمیان آمد حکم شد که در تخته کشیده بجان کشند و سیواجی در کوکن متصل
قلاع متقدمین دو قلعه دیگر باهتمام کشو بنیته که از عمده ها و بسیار دولتمند
بود بنائی نهاده مرتب ساخت نام هر دو قلعه یکی رامن رنجن و یکی پرسی
در همین موسوم گردانید و بر دهان بنیته مشهور او را در کوکن متعین ساخت که

در بلده متهرا رسید کشناجی پنته و کاشی پنته و بساجی پنته هرسه برادران
قوم مارا شته در بلده متهرا استقامت میداشتند نیراجی پنته را که همراه
سیواجی از وقت فرار اتفاق داشت بااین هرسه برادران معرفت
بود چون در متهرا آمدند نیراجی پنته مذکور بخانه آن هرسه برادران رفته
همه ماجرای را بی کم وکاست درمیان نهاد و دستمداد خواست انها ا
انگشت قبول بر چشم نهادند سیواجی اظهار کرده که پسرم سنبهاجی را در
خانه خود نگاهداشته بلباس برهمنان ملبس نموده همراه فرزندان خود تربیت
نماید و خود یکی از هرسه برادران با من موافقت کند کشناجی پنته سنبهاجی
پسر سیواجی را به برادران خود سپرده خود همراه سیواجی در بنارس آمد از
انجا روانه شده از راه گوندوانه طی مسافت نموده و بهاگانگر را عبور کرده
در ملک خود داخل شدند در اثنای راه چند در چند مخاطرات پیش آمده
سد راه شد لیکن بفضل او تعالی شانه از همه بلیات مصئون مانده در ملک خود
رسید بعد ازان در باب طلب سنباجی پسر خود و کاشی پنته و بساجی پنته
هر دو برادر تقید بسیار نموده چون هرسه کسان از متهرا روانه شدند در
در اثنای راه گذرباتان متعذر شده گفتند که این طفل سردارزاده است

کسی

زر باتش نهاده‌اند و از تیبراجی بتیه ملاقات شد باهم تجویز کردند که از راهی

که آمده بودیم باید گذاشت که دران راه مخاطره متصور میشود بنابر راه کورچهتر

پیش گرفت بوقت برآمدن از حبس مهروجی فرزند را بجای خود بر سر

پلنگ خفتانیده یکی بخدمتگاری گذاشته که کسی پی به سراغ نبرد و چون شب

منقضی شد بوقت صبح نزدیک طلوع آفتاب مهروجی فرزند نیز کور

معه خدمتگار بیرون آمد مردمان پاسدار پرسیدند که سیواجی مهاراجه چه

حال دارند جواب داد که در خواب هستند و امروز درد سر بسیار

است غل و غوغا کمتر کنند این بگفت و راه خود پیش گرفت چون دو چهار

گهڑی بگذشت و از اندرون صدائی برنخاست چوکیداران اندرون

رفتند خانه خالی دیده باز گشت بیهوده از ته کار آگاه شدند در حضور مسعود

عرض داشتند حکم نفاذ رسید که چوکیداران و گذربانان طرق و شوارع خبر

دار شده نگذارند که بیرون رود و بدست کسی که افتد گرفته بجنس

بحضور آرد و هرچند سعی کردند لیکن بجائی نرسید سیواجی از حبس برآمده

براهی کورچهتر راهی شد بوقت شب راه میرفت و بروز محافظت

جائی گزیده خیام میساخت باین طریق بلباس جوگی روز و شبی طی مراحل کرده ه

برای امرایان دولت طلبیده ام اگر ارشاد شود هر یک رسانم
التماس مرجه اجابت مقرون شد از ان روز همیشه پیاره ها را از
شیرینی و میوه پر کرده بخانه هر یک منصبدار ان منظر ساوانید رفت پیاره
بهانه تحفه نام و کرد و مردمان پاسدار هم اعتماد کرده تغافل می ورزیدند
سیواجی خود را به بیماری نمودار کرده بر بستر افگند و از صبح تا شام خفقان
آغاز نهاد چون یکدو روز برین وتیره بگذشت نگاهبانان را گفت که من از
ضعف بدنی طاقت ایستادن و رفتن ندارم شمایان لحظه بیرون قیام
ورزید که من آب و طعام تناول نمایم و از غوغای و کشاکش گفتگوی بسیار
دل بیتاب میشود اگر توجه فرمایند عین الطاف است و نیز بسیار انعام
داد آنها با اعتماد این سخنان چرب و نرم فریفته تغافل ورزیدند و چندی پیش
ازین مردمان و اهل کاران را با آنها اعتماد و رفت آهسته آهسته باشاره
و ایمای رخصت داده تیراجی ننه را که بر و اعتماد کلی بود ایمای نمود که بمکان
مقرری استقامت کرده منتظر باشد چون از همه سو وجمعی شد بوقت شام
که سبب گذری هجوم آمد و رفت مردمان بسیار بود خود هم سبد در پیاره
نشسته برآمد و بیرون شهر رفته پیاره مذکور را که مخزن فتح و اقبال بود
از بالای

چون ماجرای دستگیر شدن سیواجی بدکن رسید شاهجی راجه از استماع

این واقعه بسیار غم و افسوس خورده از مستلذات جهان سریع الزوال

دل برداشته شد کهلوجی راجه عموزاده شاهجی راجه که بخدمت راجه

کپلی کرن بود بعد خاست راجه موصوف بر مستلذات دنیوی دست افشانده

گوشه قناعت فرا گرفته بذکر حق مواظبت میداشت پیش شاهجی راجه

آمده به تسلی و دلداری و اطمینان خاطر پرداخت و گفت که سیواجی راجه

از آغاز طفولیت تا این زمان فتح نصیب و خوش طالع واقع شده

حالا که بحوادث روزگار مبتلاست من بلباس درویشی رفته بحسب اقتدار

خود تدبیر و سعی بجا آرم اغلب که بفضل مسبب الاسباب حقیقی نقش

مراد درست نشیند این بگفت و خزانه فراوان گرفته اراده شاهجهان

آباد مصمم کرد و بیرسوجی راجه خلف خود را بکنار عاطفت شاهجی راجه

سپرده راهی شد شاهجی راجه بیرسوجی مسطور را با جمعیت سه هزار

به تنظیم و تنسیق کرناتک مقرر کرده خود در کشنا تیرتهه که معبد هنود است

رفته بحق پرستی مشتغل شد و در انجا سیواجی راجه در پی تدبیر خود بود روزی

بوساطت رام سنگه مرقوم گذارش نمود که من تحایف و میوه های دیار خود

از راه گذر کوتاهی که در سر فرود خواهد آورد و همان زمان چون بدار بدستور آداب
سلطنت مجرا کردند چون سیواجی بحضور آمد از ملاحظهٔ تنگی دروازه بجز
اندیشید و اول پای را پیش آورده بطوری اندرون آمد که سر فرو
نشد و از روبرو پیش آمده دست گرفت و گفت که اداب کورنش
بقاعده بجا آور سیواجی دست را بر فرق زده پیش رفت چون نزدیک
تخت خلافت رسید رام سنگه اشاره کرد که بر پایه امرایان عظام
استاده باشند سیواجی چهار رجه در دل برهم خورده به پایه صدر
بحضور اعلی نشست رام سنگه باز او دیوان والا سیواجی را پس
پشت وی در ده استاده نمودند و ضمیر داشتند که گاهی بجناب والا ترسیده
است بنا بر مرتکب گستاخی شده حکم گردید که رخصت شدند
بعد از رخصت مزاج حضرت برهم شد سیدی فولاد خان را حکم
فرمودند که نظربند کرده بپاس باشد سیواجی از مشاهدهٔ اینحال دریافت
که حضرت ظل سبحانی بر سر عتاب هستند در پی تدبیر شده معرفت
رام سنگه معروض داشته که چیزی از تحایف دربار خود همراه دارم امیدوارم
که اگر حکم شود بنظر گذرانم در جواب ارشاد شد که معاف فرمودیم
بجان امان دادی

مقرون شد و سیدیان شیعه فلاح مرقومه نوازشها سرفراز شدند و جاگیر
در وجه انعام اضافه شده در صورت تنخواه فرمودند و حکم شد که در منزل
جهازها باسم طرفش سیهی و تصرف شد سیهی و تسمیه منزل خراب بنا ساخته
آباد و مستعد دارند و نظم و نسق بر گماشت از بار بعهده سیدی یاسین داروس
تفویض شد و برای تیاری و درست قلعه از بار دو لکه روپیه از تنخواه بر صورت
مقرر شد سیواجی التماس نمود که من بملازمت ملازمان حضرت ظل سبحانی
میروم لیکن توجه و عنایات خاص راج پور بجاگیر من مرحمت شود و همه سرداران
اینمعنی را قبول نموده همراهی رام سنگه بحضور روانه شد سنبهاجی
پسر خود را نیز همراه گرفته چون نزدیک دار الخلافت رسید بر زبان
گذشت که من سر بکورنش فرو نخواهم آورد رام سنگه جواب داد که حضرت
بادشاه سایه او تعالی‌اند ادب و اطاعت ظل سبحانی موجب ازدیاد
سعادتهای دو جهان است آخر الامر بحضور رسیده بملازمت مستفیض
شد بندگان حضرت از استماع احوال سرکشی و بدزبانی بیادبش
از درب سلطنت حکم فرمودند که محراب‌های تنگ کوتاه بر دروازه
عام و خاص نصب کردند و اشارت شد که بوقت درآمدن از دروازه

چون نزدیک رسید در دل اندیشه کرد منت که اگر کسی برای استقبال
من نه برآید بسیار سبکی است و ملاقات به چه قسم رو خواهد داد و اینچنین خیالات
می بست که نا منصل دیره آمد مرزا راجا باستقبال برآمد و بسیار اعزاز
و احترام نمود و بر مسند جا داد و اندر را رو که یکی از سرداران عمده بود و جفت
با بوکس سیواجی را بدست خود گرفته باستاد و همه مجلس نشینان از معاینه
احوال و خاداری فرنگ بر دری رفیقان بسیار متعجب شد و همه رفیقان را
یکرنگ و عمده معاش مشاهده کرده تعجب بردند مرزا راجه و سیواجی خلوت
نموده بمشورت بر پرداختند و مصلحت بحسب دلخواه صورت بست و عهد
و پیمان بمیان آمده مطمئن شدند بعد از اطمینان همه وجوه دلیرخان از محاصره
پورندر گذشته بصلح گرائید سیواجی بست و هفت قلعه به دلیرخان و عمده
سرداران افواج بادشاهی تفویض نموده و رسیدهای قلاع حجزیره که تصرف
سیدیان ملازم نظام شاه بود و چهان زمان سیدی خیرت و سیدی سنبول
و سیدی یاقوت را طلبیده تقید نمودند که همه قلاع حجزیره را بسیواجی راجه
واگذارند آنها جواب دادند که بغیر از حکم حضور نمیتوانیم بر پرداخت عرایض را
متضمن ضرورت قلاع مرکوز بحضور ظل سبحانی مهر و صدور داشتند بدرجه اجابت

مقرون

ضرب انداختند لیکن بپائی بی هم از پا افتاد و مقتول شد در آن میدان تا سیصد
جوان دلاور به پهلوی هم افتادند دیگر مردمان پس پا شده بقلعه رفتند و البته
بند کوه زدن گوله ها را پیش نهاده محاصره کرده بودند و در بالا نامی کوهچه بود توپ
در نشسته گوله ها زدن آنجا از سر دلاوران اندرون قلعه با جوره ها گفتند که سرداران ما
شهید شدند حالا تا که جان در بدن و توان در تن داریم سعی باید کرد و داد
دلیری و دلاوری داده میان شجاعت و همت را چست بسته بجان
میکوشیدند سیواجی راجه از اطلاع کشته شدن قلعه داران بر زند را اندیشه
نمود که قبایل همه مردمان در قلعه هستند مبادا که از دست رود در مقدمه واژگون
شود بنابر صلح را آنچه قرار داده و نظر بر عهد و پیمان نموده ملاقات را قسم
ساخت اندر او در تیراجی نتهه و ناکوجی فرزند و مهروجی فرزند کشناجی
خونسی و لبو اسس او را همه سرداران که بر آنها اعتماد و امید داشت همراه گرفته
بالای مروارید در گلو و حلقه های مروارید در گوش و طره ها بر سر و جامه زربفت
و طاس در بر و گنره یعنی حلقه های مرصع در دست و دیگر اسباب جواهر بخشید
و همه اسپان سواری همه سرداران را زر زین مرصع و لجام زر دوز و با کهر گندده
و بته زر اندود و زین گردانیده و خود جامه جو و سنار سفید پوشیده بملاقات روانه شد

بپیغام فرزند که متابعت حضرت ظل سبحانی موجب ازدیاد اقبال و سعادت
است باید که بجمعیت و اطمینان خاطر و بساطت پایان بملازمت والا مستعد
شود راجپوتان و شمایان که هندو و هم مذهب هستیم بوجهی قصور بمیان نخواهد آمد
و هر مردمان شاهد حال است راجه سیواجی هم برین سخنان دل نهاده
شده قبول نمود چون دلیرخان که شریک مشوره نبود از اطلاع اینمعنی
برهم شده گفت که مرا صلح قبول نیست و خود کوچ کرده قلعه پوربندر را محاصره
نمود و حمله کرد مراد اجی پربهو که با جمعیت دوازده هزار ضبط قلعه مذکور بود
از جمعیت خود قصد کس را همراه گرفته از قلعه فرود آمده رو بمقابله نهاد و
همه مورچال را شکسته تا دیره دلیرخان رسیده داد شجاعت و دلاوری
داد و کارنمایان و ترددات شایان بظهور آورده متصل دیوانی دلیرخان
رسیده بالصدد مغلوب الضرب شمشیر و خنجر شربت اجل چشانید در آن وقت
دلیرخان پیش آمده گفت که آفرین من از شجاعت و دلیری تو بسیار
مشکور شده ام ترا امان میدهم مراد اجی جواب داد که من از زبان
سیواجی امان و عهد و پیمان شما چه کار می آید این بگفت و قدم پیش نهاده
خواست که ضربی انداز د دلیرخان سبقت کرده تیری بر وزد و دیگران هم

ضرب

و به تعمیر عمارت برهمنان تعلیق نمود و تقید کرد که همه کده را تعمیر و مرمت کردند و ملک

گرد نواح هر یک کده را در وجه اخراجاتش تنخواه کرد و هیروجی فرزند را امیر عمارت

ساخت و ناگه خسر خود را سپه سالار کرد و انشد یکی را بر سر دیگری تعلیق نمود که اگر

خدا نخواسته اراده فاسد در دل یکی قرار گیرد دیگری لسبر الش مستعد باشد

باین قسم نظم و نسق و قلاع و ملک و لشکر او مطمئن شد و درین هنگام محکم سنگه نام

راجپوت که با جمعیت ده هزار سوار متعینه اورنگ آباد بود از حکم والا حضرت

ظل سبحانی بر سر سیواجی تاخت آورد و سیواجی بیربر تاب را که جمعیت را با

هشت هزار بمقابله فرستاد هر دو با هم در خوردند بعد از ترددات نمایان محکم سنگه

کشته شد و همه افواج بغارت رفت ده هزار بارگیر طویله داخل کرد حضرت

ظل سبحانی از اطلاع این ماجرای فوج شکسته به سرکردگی مرزا راجه و

جیسنگه و دیلرخان افغان تعیین نمودند الیجا به یلغار تمام در دکن رسیده

به پونه استقامت نمودند سیواجی از دریافت این سانحه خواست که بصلح

گراید و این همه سردار از هم مذهب تصور کرده ملاقات را با خود قرار داد و

چون امری از پرده غیب ظاهر شدنی بود بحیثیت خیال ملاقات مصمم شد

کوچ کرده بطرف پونه راهی شد مرزا راجه جیسنگه نیز مشورت یکدیگر به سیواجی

گردانید و نیلاجی تهیه زنار داران در بنای آرایش که عبارت عدالت
است مقرر کرد برهمنان کوکن بقدر معاش هر یک ایمه مقرر ساخته
بخانه هر یک سنیر ستاد و زنار داران تیرتهه یعنی زیارت گاه مثل
بنارس وغیره هر یک مکان متبرک را بقدر احتیاج و گذران معاش
کفاف مقرر کرده میرسانید و در خانه های معبود یعنی در مندرها چراغ
و گل و رسانان بوجا یعنی پرستش مقرر کنانید و اهل روزگار برهمنان را
کارهای عمده فوجداری وغیره واد و سررشته و دفتر به برهمان یعنی قوم
کایتهه ها قرار یافت و وکالت جاعداران نیز بقوم برهمنان و کرنام و کرد
و همه مرهته های عمده روزگار را اهل نوبت ساخت و در کارخانجات
هر یک از کانان متصدیان از طرف خود تعین نمود و باین قسم نظم
و نسق و همه کارها نموده در تنظیم کرده و قلاع بر درخت و مردمان متعینه کرده
ها بودند ده نفر را به یکی سپرده نامش نایک نهاد و بر سر سه نایک یک
کس جاعدار مقرر کرد که از سه نایک یعنی عبارت است از سی
نفر خبرگیران باشد و یک نفر مشغل چی تعین نمود که در شب بروشنی
مشعل راه میرفته باشد و جوکی نویس و مردمان از قوم برهمن مقرر کرد

و گمری

نصرت بطرف بلیلی رفته همه جمعیت خود را اجازت داده که در

بلیلی آمده مجتمع شدند و از انجا کوچ کرده در کوهها نی رفت چون ساتیه

از بد بهی لشکر استقامت نتوانست کرد منتوهم شده بطرف شاهجهان

آباد مراجعت کرد بعد ازان سیواجی اراده صورت مصمم کرده معاودان

و ذخیره جمعداران را مستعد کرده به یلغار رفته سورت را تاراج

کرده و اموال بسیار بدست آمد زر و مروارید و دیگر اجناس گران بها را

برداشتند در این ایام که سیواجی بسورت متوجه بود حاکم بیجاپور

سیام راج را تعلیم نمود که همه ملک را که در این وقت بعلی عادل شاه منقرض

نشود دست رالیه تا جهار کوری گانو رسیده بود که سیواجی از سورت معاو

دت نموده سیام راج کوکار نخته باز هزیمت نموده و سیواجی در

جهار کوری گانو آمده قیام ورزید و موجودات بابکیه را ملاحظه نمود در انجا

روزی در دل خیال بست که جهان فانی است و مستلذات دنیوی

سریع الزوال هر راه راستی و دیانت سلوک باید کرد و خود را

در زمرهٔ چهتریان داخل باید کرد چون این اندیشه تصمیم یافت رگهوناته

را ؤ نامی زنار دار را بسیار قابل بود بخطاب پندت راو داده ممنون

آمدند از راه شجاعت و فراست بر شاخهای گاوان مشعلها تعبیه کرده
و جوانان والا و دلاور را استمالت داده گفت که ازین افواج اندیشه نباید
کرد و در ناصر حقیقی پناه باید جست و سیام راج را با جمعیت دوازده هزار
ناوری در عقب خود نگاه داشت و خود با شش صد جوان نزد باغ ها رسیده بر دیوار راج
باری نصب کرده اندرون جستند و بر سر وقت شایسته خان که در خواب
استراحت بود رسیده شمشیری زدند از آن زخم انگشت های دست
راست بریده شد چون از خواب بیدار شده برخاست زنکه خانم موصوف
که همدران نزدیک بود از کمال تهور و شجاعت بمقابله سیواجی آمد
سیواجی رو گردانید شایسته خان فرصت یافته در یک خانه متوار
شد و سیواجی از اندرون باغ بیرون آمده تاختی زد ده که بسبب بهیت
شایسته خان بود به نظر آمد او را از خانم موصوف تصور نموده قتل کرد و
مشعل ها را بر شاخهای گاوان تعبیه کرده بود روشن کرد و در لشکر سردار
و با جمعیت شش صد جوان از عقب گاوان مذکور آمد و در آن لشکر شوکی
شده رو بفرار نهادند و همه لشکر برهم شد و جمعیت دوازده هزار که در
عقب بود بر سر سیدی هلال ریختند او هم رو بفرار نهاد و سیواجی بفتح و

نواز

بر روی کار آوردند نوبت جنگ بضرب خنجر و کارد رسید از طرفین

قریب بهفتصد کس بکار آمدند باجی بربهو هم بسیار زخمی شده از پا نشست

یاوران بر برداشته بکوهستان بردند و افواج بیجاپور آن کوهچه را طلب کرده

متصل دو سال گده آمده چون در آنجا آب ناپیدا بود در چهار گهری قیام

نموده باز گردانیده در پنالا آمدند از اندیشه شبخون بمحاصره کرده نتوانسته

برخاسته بطرف بیجاپور مراجعت کردند سیواجی باجی بربهو را کور

و دیگر زخمیان را انعام هم برداخت و گرد نواح پنالا که کشاکش افواج از

بسکه ویران شده بود رعایا را مطمین کرده آباد گردانید و در آنجا بستری را

بندوبست آنجا گذاشت شد رعایه بحسن سلوک همه ملک را آباد

گردانید چون اینهمه ماجرا بشاه ظل سبحانی عرض شد از حضور شایسته خان

را با جمعیت هشتاد هزار سوار تعین فرمودند خان موصوف همه قلاع در

اثنای راه را مفتوح کرده در پونه آمده در راج باری که مکان سکونت

سیواجی بود فرود آمدند و سیواجی در راج گڈهه استقامت میداشت

از رسیدن شایسته خان و فرود آمدن در راج باری بسیار برخود و

پیچید و با جمعیت سیصد جوان یلغار کرده در ظلام شب متصل راج باری

کاؤ بود کاؤ عبارت از چهار گروه است چون عرصه یک کاو یعنی چهار
گروه باقی ماند سپیده صبح بدید آمد و سرداران لشکر بیجاپور مهتابی ها
روشن کرده تعاقب کردند و در اثنای راه تنگنایی در کوهستان پیش
آمد سیواجی از تعاقب اینها مطلع شده از باجی پربهو که بسیار دلاور
بود مشورت جست مشار الیه جواب داد که من بجمعیت خود درین
جا قیام ورزیده سد راه می شوم خود بدولت در رسالگده داخل
شده توپها سر دهند تا به اطلاع پرداخته راه خود پیش گیرم همچنین
قرار داده باجی پربهو مذکور با جمعیت هشت هزار سوار بر سر آن تنگنای
قیام ورزید و سیواجی بر رسالگده رفت بر سر آن تنگنای جنگ
عظیم واقع شد افضل خان و سدی هلال داد شجاعت داده بر ان
کوهچه تنگنای برآمد باجی پربهو لفرب توپ و تفنگ پس بالگردانید
تا یک و نیم پاس جنگ میان بود چون سیواجی در رسالگده داخل
شده تا دو سه اواز توپ سر داد باجی پربهو مذکور با استماع آواز
بسیار خوشحال شده شکر حق بجا آورده بجان فیکو شنید و افضل خان
و سیدی هلال و سرجان خان وغیره نیز کار نامه دلیری و دلاوری
برادری

تعین کرده رخصت کردانیدند الیهما به یلغار رسیده گده پتیاله را
که سیواجی دران قلعه استقامت میداشت محاصره کردند ضرب های
توپ و تفنگ سر شد سیواجی بوقت شب با جمعیت هشت هزار
از گده فرود آمده همه مورچال را قتل کرد انها پس پا شده بفاصله
هشت کروه ویره کردند از کرتوجی گوجر که از سرداران سیواجی بود در
آن شبخون کارنامه شجاعت و دلیری بظهور آمده بود و لقبش پرتاب راو
موسوم کرده صاحب نوبت کردانیدند و بسیار را از جواهر باینها خود انعام
و خبره سرداران لشکر بیجاپور از مقابله سیواجی گذشته از گده پاون
خورده بسیار جد و جهد بکار بردند متصل پاون کوهچه بود دران متصرف
شده توپ ها را بران درست آغاز گوله اندازی کردند آن گوله ها اندر
درون گده میخورد چون مردمان گده متوهم شدند نیتاجی ایتکلیا حوالدار
متعینه گده مسطور به سیواجی اظهار احوال نموده استمداد همت کرد سیواجی
هشت هزار سوار را دران روز از گده مستقل کرده بوقت شب با جمعیت
چهل هزار از گده فرود آمده و مورچال حریف را شکسته بطرف
سال گده روانه شدند از قلعه پاون تا سال گده که عرصه سه و نیم

از منصب داران بادشاهی وزنکه دانسته ترحم نمود
سیوا آورده بودند او را از منصب داران بادشاهی
خلعت و زیور و پارچه داده رخصت کرد و او بجاگیر خود که متصل اورنگ
آباد است رفت نامدار خان نامی افغان که از همراهیان زنگه بود
بود ره و نفر از پیادها سیواجی گذرهای میران نامی ژوون کر یعنی کوه را
مسدود ساخت و تقیید کرد که راه فرارش را مسدود ساختند هر
چند سعی کردند لیکن افغان مذکور از راه کلیان گریخته بزولیب راه
رفت از دریافت شجاعت و دلیری سیواجی همه سرداران
دکن مشوش شده بموافقت و متابعت بر افروختند ستاره و
خیدن و وندن و بخیره کده ها را تا سرحد وسال کده و کیسل کانو و انگتاو
بر سده کده و بیل کده تا سرحد سو هیاد و بجنور و قمره کده ها را الغرب شنیز
مفتوح ساخته تصرف در آورده و خود در کده پنالا استقامت ورزید
سید محمد الله که از پرتاب گده فرار شده بود بلباس درویشی ملبس شده
پیش شاه بیجاپور رفته همه احوال را بی کم و کاست ملتمس ساخت
در جواب فرمودند تا که عوض چون پدر خود نباید خواب و خور بارا حرام
دادند افضل خان و سیدی هلال را به جمعیت هشتاد هزار سوار ر
تعین کرده

محروم ازان گردیده وکانهوجی نامی قوم فرالیا را بمددگاری خود آگاه گشته
بکار مستعدی بود و مقصدیان قدیم حسد برده در پی کاوش شدند و
فرصت وقت می جستند چون سیواجی را ازین نفاق اطلاع شد
خوشنویس بدگو را بحضور طلبیده مهربانی ها فرموده تقید نمود که بجا نه
کسی نرود و الا سزا خواهد رسید همه کسان از دریافت مهربانیها
روز به اراده خود ها را گذاشته باتحاد و اخلاص گرائیدند دلیپ راو
دلیس مولهه ساکن قصبه رائی کابل که از مدت بیدخل بود در تاجور
آمده رای باکهی نامی زنگه را که بسیار تهور داشت بامداد خود طلبیده
خواست که سر شورش بردارد و سیواجی از اطلاع اینمعنی جمعیت مستقل
برگذر بحر گهنندا که راه آمد بود مستحکم ساخت و هونتر کرور دیج بابل
وجیونت راو ناناجی و سواسس راو و ملکر راو و نایک راو و مخبر چلدار را
امیدوار مهربانی ها کرده تعین نمود که برگذر بحر گهنندا اندک مستعد بوده
نگذارند که رای باکهی مسطور عبور تواند کرد چون رای باکهی برگذر بحر
گهنندا رسید همه ها متفق شده از هر چهار طرف جنگل را آتش زده حمله
کردند آن زنگه رستم دل محبوس گردید و همه لشکرش برهم شد چون روبرو

متوجه شده بازرها نیده بموجب قرار معهود جوانان باوری تاخت کرده همه لشکر را غارت کردند همه غنایم بانها بخشیده دوازده هزار بارگیه یعنی اسپ در طویله داخل کردید و نشان و نقاره و فیل بقبضه در آورده قبایل و لیر عبد الله خان از گذر گونا عبور کرده فرار نمود و همه بتاراج و غارت رفت و کهندوجی هراول لشکر بجان کشته شد سیواجی بفتح و فیروزی آمده سر بر پای والده خود نهاده شکر ناصر حقیقی بجا آورده و بنتاجی گوپی نانه وکیل را در ولکهه هون انعام بخشیده همین در اتعلقه کهریا تهال مصاف پونه متصل ساسور بجاگیرش بخشید چنانچه بنوز والبستگان مشارالیه دخل دارند و بنتانه را پیشو یعنی دیوان مقرر کرده در اوجی بنته را علاقه داری راجاپور گذاشت بالاجی نامی قوم پرهبو که بسیار خوشنویس پیش راوجی مذکور بود و سیواجی از ملاحظه خطش محظوظ شده درخواست کردند و تساهل میگذرانید روزی بتقریب سوار شده بطرف راوجی مطور متوجه بود که مشارالیه پیش آمده ملازمت نمود و در آنوقت بزبان مبارک خوشنویس مذکور را درخواستند همانوقت ملازمت آورده خلعت و اسپ مرحمت شد و در اندک فرصت

محرم از

خان موصوف شجاعت را کار فرموده از زخمی که رسیده بود شکم را
مستحکم بست و شمشیر علم کرده بر سر زد از آن ضرب خود دو پاره شده
زخمی بسر عبث بر سر رسید سیواجی بضرب بچه عبدالله خان را دو پاره
ساخت و همراهان اندرخت افغانی بخدمتگاری همراه عبدالله خان
آمده بود در آمد تا ناجی بابو خسر سیواجی بمقابله زد و تهاو کنناجی دیوان
از معاینه این حال ضربی بر سر سیواجی زد و سیواجی گفت که من از کشتن
زنار دار احتراز می نمایم از پیش نظر من برو درین اثنا جیوا محالا نامی
رسیده شمشیری زد که مقتول شد الباجی لکهاجم نامی آمده پیش
سیواجی قیام ورزید کهاران نعش عبدالله خان را برداشته می گریختند
یساجی لکهاجم تعاقب کرده سر دره شد و سر عبدالله خان بریده
و معه توره که بر سر داشت روبرو آورده بر دروازه قلعه معلق آویختند
در هنگامه همگان بر دست ملجا بوری و بیبی رفته گستاخیها کرده بود
بتدارک آن بابت ضلالت گرفتار شد لکاجی و غیره چهل نفر در عماره
بنها او بوند بر آمده تاختند گو بی ناهمه وکیل را از کشمکش هنگامه تصور نکرده
در دست ضرب زوند سیواجی از رشته دو لش تاسف خورده خود

که همین کس سیواجی نام دارد و بعد ازان بزبان آمد که ملک را تاخت
و تاراج کردن و قلاع پادشاهی را مفتوح ساختند چه معنی دارد سیواجی
جواب داد که سابق مغلان برین قلاع و دیار متصرف بودند حالا
من آنها را اخراج کرده گرفته ام و متمردان را خارج نموده راه از خار
و خاشاک فتنه صاف کرده رعایا را آباد ساخته ام بعد از آن افضل خان
گفت خوب آنچه شد شد حالا من همه قلاع را بسپارند و همراه
من بحضور باید رفت سیواجی جواب داد که پروانه حضور بنام بنده
بر جای داشته فرمایند بیارم و درین اثنا کرشناجی دیوان گفت که در بنا
خانصاحب آمده استدعای عفو تقصیرات باید کرد سیواجی جواب داد که من
و خان برود و ملازم حضور رسیم ایشان تقصیرات چه معاف خواهند کرد خوب
از گذشته تقصیرات و انحراف نمیتوانم کردن سر خود را در کنار خان می نهم
این گفت و از خان بغل گیر شد بوقت بغلگیر عبدالله خان سیواجی را
در کمر گرفته ضرب خنجر زد چون زره در بر داشت زخم کارگر نشد و
سیواجی ... پیچ و تاب خورده ... بچهوه و پنجه آهنی که در دست
داشت پیش شکم عبدالله خان زده کار تمام کرده خود را از پنجه بلا رهانید

و پنج کس خدمتگار و کرشناجی دیوان و گوپی ناتهه وکیل سیواجی بر
کوه برآمد و طی مراحل کرده متصل پرتاب گڈه رسید سیواجی راجه در عمارتی
که متصل خیمه واقع بود چهل کس شمشیرزن نگاه داشته منجمله جوانان شمشیرزن
سنبهاجی و کانهوجی و هیروجی فرزند و سوزن محالا و جیو محالا وغیره سپه
سالاران را تعلیم کرده گفته که چون معامله برعکس شود از آغاز
برآمده جهدی بکار برند و خود زره بکتر و خود پوشیده نیاز حق بجا آورده و
شمشیر و خنجر و پتّه و بچهوه و بانک وغیره حربه بار اگرفته مستعد نشست و همه
مردمان را آگاه کرده خود بخدمت والدهٔ شریفه آمده سر بر پای نهاده بسیار
معذرت خواست والده اش دعای فتح و نصرت نمود و کوجرجهار را بالکر و نیم بالکر
و تیلاجی بتّه و نیلو ننهه وغیره سرکرده سرداران را طلبیده دست سیواجی به
خود را بدست آنها گذاشت و سپرد و بسیار عذر خواست و جیو محالے نامی
دلاور را که بر آن اعتماد تمام داشت بر دروازه تعین نمود در این اثنا گوپی
ناتهه وکیل آمده اطلاع کرد که عبد الله خان معه کرشناجی دیوان در خیمه داخل
شده سیواجی حربه ها مرقومه را گرفته بدلیری تمام روبرو عبد الله خان آمده
سلام کرد چون خان موصوف تعرف نداشت از دیوان خود مکرر پرسید

اینچنین قرار داده مستعد شد و عبدالله خان بنگاه خود را در وادی گذاشته
کفند وجی رو ... ند که هراول لشکر بود همراه گرفته بطرف جاولی روانه
شد بیلداران را تعاین کرده جنگل را ابیر بدند و طی یک مسافت نمود و چون
قدری راه رفتند فیل نشان ایستاد و هر چند مهاوت تا جد و جهد بکار
بردند لیکن هرگز حرکت نکرد و قدم پیش ننهاد مردمان همراه هیچ اینمعنی را
خال بد تصور کرده منع کردند که امروز توقف باید کرد و عبدالله خان برهم
شده گفت که چشمهای فیل را برآورند فیل دیگر نشان و رشته را هیچ
شد از گذرگاهات زمتو عبور کرده در موضع کوهی نام که در نشیب کوه
واقع است قیام ورزید از انجا که سنارام دیوان خود را در کوهی نام موضع و
کیل سیواجی را فرستاده پیغام کرد که من تا بدین جا آمده ام شما بجمعی
تمام آمده ملاقات نمایند سیواجی جواب داد که من خیمه نصب کرده
منتظر ام توجه فرموده منت بجان گذارند بعد از آن هر چه صلاح باشد حاضر
ام روز دیگر عبدالله خان فاضل خان خلف خود را بپاس حرم در
لشکر گذاشته خود جریده با لکی سوار بطرف پرتاب گڈه روانه شد چون
قضا فرا رسیده بود سر رشته حزم گذاشته با تنی دو نفر سوی یعنی کهاران

و نه

ارادهٔ شما خواهد بود و استحکام خواهد یافت اینچنین حرف و حکایت
کرده رخصت نمود تیهاجی گوبند ناتهه موکل را که ساکن پهلوری متصل
ساسن وربود و همراه دیوان مسطور بوکالت خود فرستاد و بت را لیها هم
پیش عبدالله خان رفته همه احوال بی کم و کاست بمیان آوردند بعد بنابر
رفتن پرتاب گده قرار یافت تیهاجی گوبند ناتهه مذکور موکل خود نگاشت
سیواجی چهار راجه بنده گده کیسری قلعه دار پرتاب گده و انتاجی رگهناتهه
جوگی نویس را اجازت داد که بیرون قلعه محاذی دروازه شارع
عام و نشیب برج دروازه مذکور خیمه نصب کرده دیره و فرش برده
و سائبان از زربفت و مخمل بپا ساختند و دوازده هزار ماوران
را تعین کرد که در جنگل پرده که در جاهای مستحکم بوده بپاس باشند و ظاهرا
جنگل را بریده راه ها را وسیع ساخت و برفقای خود درست کرد
که بوقت ملاقات عبدالله خان خدانخواسته اگر مقدمه دیگرگون شود
من از در خواهم گشت قلعه دار در وقت مستعد شده توب ها سر دهد
و به آواز توب همه ماوران متعینه گذرها تاخت نموده لشکر خان مذکور را تا
راج نمایند و هر که پناه خواهد امان بخشند و هر که راه فرار پیش گیرد واگذارند

در جواب نوشت که من از پسر ناخلف و ناورش را استیفاع داده
ام هرچه بتدارک بخاطر مبارک گذرد عین صلاح دولت است حاکم
بیجاپور عبدالله خان هزاری را که جمعیت دوازده هزار سوار همراه خود
داشت باخراج سیواجی تعین نموده رالیه روانه شده متصل وای دیر
نمود سیواجی بدریافت اینواقعه عیال و اطفال خود را در پرتاب گده
داشته تا جمعیت شصت هزار سواری مستعد شد عبدالله خان مسطور
کنناجی بهاسکر دیوان خود را نزد سیواجی فرستاده سخنان خلعت
آمیز بمیان آورده پیغام کرد که بدل جمعی تمام ملاقات نمایند و باتفاق
من بحضور رفته ملازمت باید کرد مورد عنایات خاص خواهند شد و زیاده
از شاهجی در رتبه منصب و جمعیت مرحمت خواهد گردید سیواجی جواب
داد که بیرون قلعه پرتاب گده خیمه استاده میکنم اول در اینجا تشریف آورده
بعهد و پیمان مطمئن باید کرد بعد ازآن هرچه مرضی است بجا آرم کنناجی
دیوان مذکور را تحایف و زر زیاده از حوصله داده خلوت نمود و از
استمزاج عبدالله خان استفسار نمود دیوان مسطور همه احوال آنچه مرکوز
خاطر داشت بازنمود و اقرار کرد که من عبدالله را در جائی می آرم در آنجا

کوین کرساونت مذکور رجوع شده استدعای عفو گستاخیها کردند و شمشیر فر
نگ که بسیار جوهردار بود از تحایف زمانه بود بنظر گذرانیدند سیواجی شجاعت
و همت را بکار فرموده سرالیه را بلا قوم ساخت پالوندگران که قوم آنملک هستند
باهم متفق بوده بحضور حضرت ظل سبحانی رفته ملازم شدند گذرهای کوهستان
که مسکن آنها بود خالی یافته همه قلاع را به تصرف خود آورده به تعمیر درست
پرداخت بعد از ان راجه پور را تاخت نموده متصرف آورده و سورجی راو
زمیندار سنگار پور از ضبطات خود بجز هراسیده رو بفرار نهاد و ان مکان را
نیز متصرف شد و کوندالکر را نیز متفرق کرده آنملک را بحیطه تصرف درآورد
و سورجی راو و کوندالکر و غیره زمینداران متفق شده متصل جزیره فرنگیان
استقامت گزیدند بعد از چندی سیواجی قلعه پهوریار را که بسیار مستحکم
بود نقب زده و آتش درداده پرانید و فتح کرده متصرف درآورد و اینچه
ماجرای افتتاح قلاع بعرض شاه بیجاپور رسید شاه جی راجه که بسمت
کرناتک بود تقید شد که سیواجی پسر شما سر بشورش برداشته ملک
و قلاع بادشاهی را تاخت و تاراج کرده است نظر بحقوق خدمت
نموده اغماض منشود باید که پسر خود را از این گستاخیها بازدارد و شاه جی

کنار بر پالکی سواری خلید سیواجی با خود گفت که در اینجا باعثی منصور نشود
خلیدن این خار بشارت ہاتف از غیب میدہد اجازت داد و
گرد همکان را کلید بند از انجا رشد فیہای ضرب اکبری و ہون و جواہر و طلا
دولت و دو سوچہ و چہار کرّاہی آہنی براز زر بدست آمد چون اندرون قلعه
رفتند باور کیسر سنگ که در قلعه مخفی بود بنظر افتاد سیواجی از پالکی فرود
آمده سر بر پایش نہاد و بسیار معذرت خواست و بر پالکی سوار کرده
در خانه او برده هر کس که در جنگ کشته و مقتول بودند آتش دادند بعد

بعد از چندی شصت سوار را تعین کرد که باور کیسر سنگه را معه طفلش
به دیول کانو که وطنش بود برسانید گویند که رسا ونت جمعیت بسیار
بهم رسانیده اطراف جوانب تل کهوسل را تاراج کردند و ازان طبیعت
سیواجی مہاراجه متکسل بود بهر جائی تیاز در هر مکان متبرکه که ہری ہر کشور
رفته ادب نیازمندی باعتقاد راسخ بجا آورده چندی استقامت
ورزیده بهمین صاف طینت صحت شد مراجعت نموده در اثنای راه
لوین ارساوند

نمود و قلعه را مفتوح ساخت باوران زنهار العهد و پیمان طلبیده نوکر گردانید
پسر و زنش و دو دختر را تعین آن قلعه نمود و بعد ازان کلیان را مفتوح کرده
انباجی ستون دیو را به بندوبست انجا گذاشت شب ارابیه را و دختری
حسین بیغما بدست آمده بود و منظر سیواجی گذرانید جواب داد که اگر
مادر من اینچنین میبود چه خوش میشد من هم بسیار خوش روی می شدیم
آن دختر را بجای دختر خود تصور نموده با پارچه و ذخیره انعام بخشیده بخانه زنش
که در اینجا بود پیش فرستاد و خود از انجا رحصت کرده بهاری کده آمده روز
کنا قلعه را تعمیر نمود و انباجی بنیته از تعظیم و تنسیق کلیان فرخت کرده ما
دوری را تاخت و تاریج نمود و در انجا کوجران بسیار بودند انبار انکشته
اموال بسیار بدست آورده و کاتبه رای را که سردار بود دستگیر نمود و همه
رعایا را العهد و قسم مطمین کرده اباد ساخت و خود بحضور سیواجی آمد بعد
از آن تاخت کرده بهروان کده را تصرف درآورد و کیسر سنگه داد قلعه
دار انجا به جنگ امده قبایل خود را خود کشت و خود را هم قتل نمود مادر زنش دو
اطفال را گرفته اندرون قلعه تنها ماند بعد از جنگ سه روز آن قلعه مفتوح
گردید بعد از فتح سیواجی بتماشای قلعه اندرون میرفت که در راه خار

میده اول بخانه هنومنت راو و دیوان جنبدر راؤ رفت بوقت ملاقات
جری زده هنومنت راؤ را کشت و خود شبگیر زده در قلعه پوربندر آمد سیواجی
سیار رجه از استماع این واقعه بسیار خوشوقت شده خلعت دا و روز
دیگر با جمعیت چهل هزار از قوم ماوری متصل مهابلیشور آمده دیده نمود و ازانجا
که خود جریده از گهاث ثانی عبور کرده در جاولی آمد و رگهوناتهه بلال با
حصن بسیار از گهات زنبور عبور کرده قلعه جاولی مذکور را محاصره نمود
تا دو پاس جنگ بود آخرالامر فتح شد باجی راؤ وکشن راؤ که سرداران
عمده بودند و عمر چهارده ث هزار و ده سال صید داشتند بقید آمدند بسیار اموال
بدست آمد بعد از بدست بدید این قلعه فتح شد ازانجا کوچ نموده در تاب
کرده آمد و ملکهان را آباد ساخت و در انجا مکانی تعمیر نموده سری دیبی
را جلوه گر ساخت و ماوران را بپاس گذاشت و خود در پونه آمده باجی
راؤ وکشن راؤ را که بقید آمده بودند باش جستجوی کرده و مخل کرانده
بارچه خوب پوشانیده در جیون کانو فرستاده قتل نمود و عیال و اطفال
را سرو راو و برراج جنبدر راؤ القبضه تصرف خود در آورد و در آنکا منصـ
هزار ماوران را نوازش نموده ملازم ساخت و در انضلع کوین وکلکند

من گنجایش نیست کوباجی نایک که هم در مصاحبت میبرد اظهار کرد که

سرداران عالیقدر امیدواران را مایوس نمیکنند و در صورت عدم گنجا

یش تقریب جواب باید داد و بدون تجویز و مشورت کاری نباید کرد سیوای

این اراده خوش آمد کارکن را طلبیده گفت که همه بارگیران مذکور را ملازم

کرده قبایل ایشان را از بیجاپور طلبیده در انجا آباد ساختند و راگهو بلال را

ضلع کوکن تفویض کرده بارگیران مذکور را تعین نمود و نیلو سون دیو را به کروری

مقرر کرده بود رابه همه رعایا را عهد داده آباد ساخت و پیادگان قوم ماو

ران و باسل کر و نیم بالکر و سون و لکر و بالکر و گوجر و مخبره یا نوکر داشته قلاع

روهیرا و تورنا را مفتوح ساخت و زبرا مندرا در پیشوا یعنی دیوان مقرر نموده اند

راج گده و سوپیر را تعمیر ساخته و در آنجا استقامت ورزید بعد از آن دو دار

ده سردار قوم ماوری را با جمعیت چهل هزار ملازم ساخت چندرراو

مورا که متصل مهابلیشور در قصبه جاولی استقامت میداشت از خراج گذا

ران بیجاپور بود دختری بسیار حسین داشت سیواجی مهاراجه رگهوناته

بلال را برای درخواست دختر پیش چندرراو مسطور فرستاد و صد نفر

پیاده و بیست و پنج سوار برای حفاظت راه متعینه نمود و بشارت رابه در انجا

که فتوحات غیبی بود محظوظ شدند آن زنگه رسطو فطرت منجمان تحایف

شمشیر را بر دو رشته منظر سیواجی گذرانید که بفتح مخالفان مبارک باشد

سیواجی شکر فضل سداشیو بجا آورده کمر همت را جهت ابطال بیلوکون

دیو را نجنپی شکر گذرانیده شد رالیه بوجه حسن انتظام نمود و گردیدن ملک

دکهارکهر دو آنچه زر بدست می‌آید بمردمان همراهی سیداو و قلاع را مفتوح ساخته

منصرف آورده و درین اثنا خطوط سرداران سو رکهرو کوندور کهر نجیری کهراج

بور متضمن برین رسیده اند که اگر در کوکن تشریف آرند تا پایان رسیده متفق

میشویم سیواجی باشتیاق تمام بموجب قرار در کوکن رسیده از گذری از

گذری عبور ساخته که همه سرداران مرقومه آمده ملاقات کردند بمجرد رسیدن

دران قلعه کهوسول را مفتوح نمود و رعایا را مطمئن ساخته آباد کرد و سورکده

دیرودری ویران بود معمور گردانید و دران قلعه تهانجات مستحکم کرده

به سیوابور رفت آوجی سونهانه نامی زنار دار را سرفراز کرده و کهونانه

بلال کوبیری را که جوکی نویس بود به پاس قلعه کوکن گماشت و تیلاجی بنه

را پیش خود داشت و سونهانه بنبته را قلعه دیبری سپرد و دران ایام مقصد

نفر بارگیران مبلاشی روزگار از بیجاپور آمدند سیواجی جواب داد که در سرکار

نمی‌آید

زنهم از متصدیان و معامله شناسان صلاح این عقده برسیدن عیان صلاح

دولت راست بقول آنکه ز نخبه عقل رهبری کند عین ثواب است و صلاح و

تجویز پیران بر همه ترجیح دارد و مشورت بیگانان موجب ضلالت و عقل

ناقص زنان باعث خانه خرابی گفته اند بنا بر صلاح و مشورت من بکار نمی

آید عقل ناقص زنان از همه ناقص است سیواجی جواب داد که واقعی همچنین

است لیکن همه یکسان نمیشوند زنان وفادار و خانه بردار هستند بنا بر

بر صلاح و مشورت میشاید و من ترا از همه عقل ناقص تر دانسته برسیده

ایم هر چه عقل تو درین رهبری کند عین صلاح خواهد بود زنگه جواب داد که در

عقل ناقص من چنان مستحسن مینماید که والا شما به حضور هستند و از جانب سـ

شما بی اندیشه اظهار آورده بعنوانی به حضور رفتن محفل و در اندیش جا نیز دارد

نظر بر فضل حقیقی سری سدا شیو باید مرگشت که همه عقاید بالانحل از توجه

خاص حق خیک باید سیواجی ازین سخنان خوب و نرم بسیار خوشوقت

شد درین ایام نشان خطی از طرف شاه جی مع تحایف رسید منجمله

آن یک قبضه شمشیر فرنگ و دو اسپ که قیمت آن چهار صد هون

و زره و خود و کتل مرجان بود سیواجی و زنگه آنش از دور و همچنین تحایف

ص گردانید قلعه جاکن را که در قبضه داراجی بته بود بتصرف خود آورده
ارکوجی ترسال را به تهانه داری انجا گذاشت و محالات گرد نواح را
به کاسے رتراولیس باندی ساکن ساسورکر سپرد و بعد از آن راج گده و
سنجونی و سویلا لقبضه خود آورده به تعمیر پرداخت مورو ترمل قوم پینگلی را لوکر
گذاشته در قلعه راج گده تعین نمود و بعد از آن سرکرده نظام شاهی و تورنا
و هر چند گده را مفتوح ساخت به هر که قوم مرهته سکنان کوهستان بودند اجازت
داد خزانه بادشاهی را که در آن قلعه بود بغارت آوردند متحدان دو لکه
هون بخزانه خود داخل کرد وقتی که سیام راج پیشوا یعنی دیوان مقرر
کرده حاکم بیجاپور عهدنامه فرستاده پروانه بامضمون نوشته که قلاع شاهی
را بی اجازت مفتوح کردن و خزانه را متصرف شدن و رعایا را رنجانیدن
خوب نیست بهر حال آنچه گذشت گذشت حالا باید که از آن اراده گذشته
خود را بحضور رسانند تا بعنایات سرفرازی یافته بکام دل خواهد رسید
سیواجی بر مضمون پروانه مطلع شده در تذبذب افتاد و صلاح این کار
زنکه خود که سیبای نام داشت و بسیار عاقل بود پرسید زنکه مذکور جواب
که زنان ناقص عقل هستند مارا اینقدر فراست کجاست که دم درین
زنم

بنیاد ساختند و از اراده خود اطلاع نموده در خانه پیلاجی نیلکنته برادر خود
رفتند و را نوشت شارابه بخوراب او بار بود و دستهایش را از رسن باک
دو ز بسته دستگیر نمودند و حلقه نقره که زنگه اش در پای پوشیده بود بر آورده زنجیر
آهنی در پایش انداختند چون بالمشافه سیواجی آمدند و این هر دو را قول
آنکه سنگ زر و هم برادر شغال است محبوس نموده ماوران را بپاس
دنها گذاشت جمعیت نیلکنته سه هزار بودند همه کمک حرامان مشا وقته
دف و بودند همه را از قلعه بدر کرد و همه مال و اجناس را ضبط گردانید
و از طرف خود باری کهولا نامی حوالدار را و اناجی رگناتهه و بلی گرجی
نویس مقرر کرده پنج هزار ماوران را تعین آن قلعه کرد و همه اشیا و خزانه
آنچه یافتند ضبط کرد بعد از سه روز بر احوال آن محبوسان ترحم کرده
رها گردانید و موضع چابلی را برای گذران معاش بجاگیر بخشید چنانچه
تا امروز اولاد شان در آن موضع رابست دارند بعد از آن برادر توکاباجی که
زنگه دیکه شاهجی بود در قصبه سوپه استقامت داشت به تقریب ملاقات
رفته دستگیر کرد و سه صد بارگیاه اسپ در طویله داشت و دیگر نقد و جنس
آنچه بود ضبط کرد و تعلقه اش را نیز متصرف شد بعد از چندی مشارالیه را

از فتح شاهزاده های داراشکوه و شاه شجاع الدهر و مراد بخش را قتل
کرده شاهجهان را محبوس ساخته هر دو چشم بر دوخت همشیره شاهزاده
های اینها فساد بود و قلعه را القصه خود میداشت بشاهزاده تفویض کرد
شاهزاده جوان بخت بر تخت بادشاهی جلوه گر شده در شهر منادی
گردانید سیواجی مهاراجه از استماع این واقعه نیلکنته را از نظام شاهی یک
قلعه بوربندهر را طلبیده گفت که همه ملک را بر تاخت و تاراج نموده از جمع
همه ملک حصه چهارم گرفت شاه جی راجه از استماع این ماجره خطی باسم
نیلکنته را دنوشت که دادا جی پنپنه بجای بزرگ بودند من هم او ب میگیریم
حالا بجای شان شما هستند بهمه وجوه توقع داریم اگر در کمرکوته قلعه جای دهند
استقامت نموده مطمئن باشم نیلکنته را در جواب نوشت که مقدمه طرفین واحد است
بدلجمعی و استقلال تمام در قلعه آمده استقامت نمایند شاه جی با جمعیت
پنج هزار سواره و پیادگان ماوری که همراه داشت در کمرکوته قلعه ورود نموده تا
موسم برسات بسر آمد و ایام دیوالی رسید نیلکنته را دو برادر دیگر داشت
یکی باسم بیلاجی نیلکنته و دیگری سنکراجی نیلکنته انهارا لیبا فیل جواره
سپرداشت و خود همه کارهای مالی و ملکی میکرد و قلعه را نیز باختیار خود میداشت

بحضور رسانند داگر بحسب ضرورت اتفاق آمدن شنود سیام راجه دیوان
خود را باجمیعت خوب بحضور رسانیده باعث اعزاز خواهد بود وازفضل
الٰهی وقتی که بر تخت بادشاهی جلوه گرمی شوم منصب وجاگیر زیاده
از حوصله عنایت خواهد شد سیواجی هیارا جه بر مضمون نشان مطلع شده
سه بمطابعت وفروتنی فرود نیاورده آن پروانه بر روم سنگ بسته در
شهر گردانید وحشم در مرو مان شاهزاده که پروانه آورده بودند ازدر
راندمرومان بحضور آمده همه احوال معروض داشتند شاهزاده ازین "
"گستاخی برهم شد لیکن چون کار دیگر پیش نهاد خاطر بود تدارک
این کار موقوف بوقت دیگر داشته مقرر کرد که بعد از فتح شاهجهان
آباد جلوه گر شدن بر تخت شاهی سزای این کار داده خواهد شد
این اراده مصمم کرده متوجه بسمت شاهجهان آباد شد و با حضرت
شاهجهان ورخورداردو ارام نامی دلیس بوکیه که از سرداران دکن
بود در جنگ کشته شد زنگه اش که رای باکهی نام داشت تردد
نمایان کرده فتح کرد شاهزاده از تردد شایسته ان زنگه رستم دل بسیار
محظوظ شده پرگنه باهور متعلقه صوبه برار بصیغه دیکی مرحمت فرمود بعد

ازفتح

بیجاپور رسم همه خزانه را ارسال دارد و درین ولا که این واقعه پیش آمد همه
خزانه مصرف سیواجی آمد و نگاه داشت اختیار کرده همه افواج که تعینه
بود بحضور خود طلبید و هشت و پنجهزار پیاده ناوری قوم را نوکر داشته همه بند و بست
مستقل ساخت و سیام راج تلنگنه ناجی زنادار مقصدی را به پیشوائی
خود مختار گردانیده و رگهو بلال اتری را بخطوط نویسی مختار کرده و رگهوناته
بلال را جوگی نویس لشکر کرده و دیگر همه متصدیان کارخانجات نو بلادوم مقرر
کرده نگاه داشت شمشیر بخت و دلیری سیواجی مهاراجه بر شاهجی
مهربان گردید بسیار خوش وقت شده سند الملک باسم سیواجی
مهاراجه مرحمت کرده همه نظم و نسق بحسب دلخواه بظهور آمد از انجا که
زمانه اباده فتنه و فساد است عجب کاری برروی کار آمد که از ان
چشم و دل تیره و خیره گشت که یعنی از شاهزاده اورنگ زیب
بهادر رسید کاری نالایق بسبز رخ که خزانه دکن را که از ارسال بحضور
ارسال نداشته بود نزد خود موجود میداشت صرف نموده جمعیت
بسیار بهم رسانیده و اکثر سرداران را العهد و پیمان رفیق گردانید
به اینمضمون پیش سیواجی مهاراجه فرستاد که خود را بمجرد وصول پروانه

بسمت بیجاپور متوجه شد سرجان خان و مجرّه سرداران بیجاپور بمقابله
شاهزاده آمده در خورد شاهزاده از مقابله اش منحرف شده باورنگ
آباد آمد و برهان پور و خاندیس و صوبه برار و اورنگ آباد خجسته
بنیاد را نظم و نسق نموده داد عدالت و رعایا پروری میداد و داداجی پنته
گوندیو بدستور بکار خود مامور و مستعد بوده بمختاری همه کارها میکرد و سیواجی
بفهم و فراست روز بروز قدم بر عروج می نهاد و داداجی مذکور همیشه
اطاعت شاهزاده منظور داشته کار روائی بوجه احسن داد عدالت
و ملک گیری میداد و سیواجی بر خلاف او کار میکرد و اکثر مردمان را
گرویده کرده در سرحد دیگران رفته غارت میکرد و خزانه را جمع
می نمود این معنی بر مذاق داداجی بسیار ناگوار آمد هر چند منع میکرد
لیکن متاثر نمیشد بنا برین همیشه رنجیدل بمیان می آمد آخرالامر
داداجی مذکور بجان آمده شربت زهر امو خورده جان داد و در آن
ایام سن سیواجی راجه هفده سال بود ازین واقعه ناگزیر بسیار
غم و الم نموده شاهجی راجه پدر سیواجی که در سرحد چنداور استقامت
میداشت قبل ازین ماجره بداداجی پنته نوشته بود که وقتی من به

بیجاپور

از شاه جی راجه اقرار کرده بود که بعد فتح قدری زر خواهم داد و ملک
ازان منست بفضل الهی چون فتح شد شاه جی خود متصرف گردید
راجه بدیل تاب نیاورده رو بمقابله نهاده کشته گردید همه ملک چنده آورد
بدیل بهیجت تصرف شاه جی درآمد ایکاجی پسر خود را مع زنگه اش
که دیپابائی نام داشت بران ملک متصرف ساخته گذاشت و
خود از انجا کوچ کرده در مهاراج گڈهی متصل بالا پور رکلها رآمده اقامت
نمود ایکاجی را از بطن دیپابائی منکوحه اش سه پسر تولد شدند یکی را باسم
شاه جی و دیگر را سرفاجی و سیوم را تکوجی موسوم کردند شاه جی و سرفا
جی لاولد از جهان فانی رفتند و تکوجی را خلف اقبالمند شدند چنانچه
هنوز اولادشان کامیاب هستند ملک عنبر که نایب دولت آباد بود
ودیعت حیات سپرده در آن عصر حضرت شاهجهان فوجی جرار سپر
کردگی شاهزاده جوان بخت اورنگ زیب بهادر و دیر جلد را تعین
کرده بر دولت آباد متصرف شدند ملک عنبر در حین حیات خود گنبد با
زار دیوار سپه نصب کردانیده بنام خود مزین کردانید از امروز نامش
به اورنگ آباد نامزد شد و الصوبه را بوجه احسن نظم و نسق نمود و اول

واحوال مجلس را دیگرگون دیده از آب فواره که پیش دیوانخانه
بود غسل کرده و زنار خود را شکسته و سر موی را که طغره هندوان
است از دست خود کنده اختیار سنیاس یعنی ترک ماسوی
کرد لیکن چون اجلش فرا رسیده بود از اشاره بیگم سلطان دست
و پایش بریده بجان کشتند از کشتن او کار همه ملک همه برهم شد
شاه جی راجه با جمعیت دوازده هزار سوار در ضلع کرناتک در
تابع چندر گلور بود دراین وقت پیش آمد راجه چندا ور بانی کرنجی را
محصور که بسیار مستقل بود با صد زنگهار در جنگاه در آورده بود و با راجه
[illegible] بالی گر بواسطه همسایگی و کوراخ همیشه خرخشه مناقشه
[illegible] از راجه بهل مذکور از شاه جی راجه استمدادهای
ستمه [illegible] بر راجه چندا ور آمد بعد از تردد بسیار بنجی را
[illegible] شد و قلعه چندا ور مفتوح شد آن
[illegible] از آن قلعه خزانه بسیار بدست آمد
[illegible] جی راجه دندان طمع فرو برده
[illegible] بهل بوقت استمداد
از

باسم سیواجی آباد کردانید و درختان خوب و خوشگوار در باغ بادشاهی

باسم شاه جی راجه نامزد کرده طلبیده در ملک خود نشانید و درختان

سر سبز و بر و بار شدند و تقید کرده که اگر کسی برگی ازین درخت

جدا خواهد کرد بسزا خواهد رسید چنانچه روزی دادوجی شنیده بدست خود

یک انبه را از درختی شکسته بود بعوض آن در پی بریدن دست

خود شد مردمان منع نمودند بپاس حکم طوقی از چند ساخته در

گلوی خود انداخت و معذرت نامه بحضور شاه جی نوشت شاه جی

ازین معنی بسیار محظوظ شده خلعت سرفرازی فرستاده چهار

باغی نامزد نمود و در ماه پنجصد هون اضافه کرده فرمود که انچه حاصل شود

بدفتر دیوانی داخل کرده باشند برین طریق تا مدت کار روائی

شد شاه جی راجه در اضلاع بیجاپور بود و مرار جگدیو در صدر بکار

دیوانی مستقل بود که سلطان سکندر که آخر پادشاه بیجاپور بود بقضای

الهی فوت شد بیگم سلطان با خود مشورت نمود که مرار جگدیو

سرکش است مبادا اندیشه فاسد کند این را قتل باید کرد چه

مرار جگدیو چون بر دیوڑهی بیگم سلطان آمد این واقعه را دریافت

مور و نان دیو دار آنکه در موضع کلکره بتخانه در امن هیبت زنار دار مخفی بود
عهد و پیمان داده طلبید و پرگنات جاکن وغیره که ویران بود بدو سپرده
گفت که رعایا را مطمئن ساخته آباد سازد مشار الیه در اندک فرصت
همه جا را معمور گردانید شرح این آنکه چون بسبب ویرانی گرگان بسیار
پیدا شده بودند باوران را که از باشندگان کوهستان هستند اجا
زت داد که گرگان را بکشند امیدوار انعام گردانید آنها در کمتر ایام
بامید انعام همه گرگان را کشتند و همه ملک بی خار شد و باوران مذکور را
مطمئن نموده گفت که در پرگنات مذکور آمده آباد شوند باوران "
مسطور را مستدعی عهدنامه و پته کردند راجی پنجه عهدنامه برین
مضمون نوشته داد که در سال اول فی بیگه یک روپیه و در سال
دویم سه روپیه و در سال سویم شش روپیه و بسال چهارم نه روپیه
و در سال پنجم ده روپیه و در سال ششم هشت روپیه و بسال هفتم
بدستور دیگران و بسال هشتم موافق تشخیص ملک جمع مقرر کرده
همه ملک را آبادان ساخت چنان بعدل و انصاف نمود که
نام دزدان و متمردان در آن ضلع نماند و در قصبه کهندرا و بازار سی

بار

گاه داشته نشستن ایشان به همین منوال منقضی گردید در ارجکیدی بعد از رسیدن در
بیجاپور شاهجی راجه را برای ملک گیری فرستاد و یشان را لیه متصل
قلعه تنگ کیر مخیم ساخته بود با یک کر قوم افضلی که بسیار مفسد و سرکش
بودند دران قلعه سکونت میداشتند شاهجی راجه از اطلاع احوال
ایشان قلعه را محاصره نموده دران جنگ و جدل سنباجی خلف شاهجی
بزخم تفنگ مقتول شد و شاهجی راجه آن قلعه را مفتوح ساخته
بانیگران را دستگیر نمود چون سنباجی کشته شد بسیار رنجیده و الم خورده
و گفت که به نکبت جادوراری این بلا پیش آمد حالا من کتخدائی دیگر میکنم
از قوم موهیته دختری حسین باسم توکابائی تلاش کرده کتخدائی شد
از بطنش پسری متولد شد نامش ایکاجی راجه موسوم گردانید و زنکه
اول دختر جادوراری را طلاق داده از سیواجی پسرش نیز آزرده
شده گفت که این پسر نالایق و بی اقبال و نامندی است و محبت
وی به ایکاجی میداشت و دادا جی پنهته سیواجی را تعلیم میکرد و استاد
کامل نحو نیز کرده تعلیم گردانید در فرصت اندک از هنرهای سپه گیری
و سواری اسب وغیره و دیگر هنرهای بسیار ماهر شد و دادا جی پنهته مذکور

یعنی اسپ از طویله خاص منجمله آن پانصد راس نر و پانصد راس ماده
مرحمت کردانید و بارگیران را تعینات نموده سیدی هلال حبشی را
نیز تعینات کرده خود بطرف بیجاپور معاودت نمود و شاه جی راجه
بوقت روانگی از دادوجی پنت مذکور گفتند که جیجابائی زنکه اینجانب در قلعه
شیونیری استقامت دارد و پسری باسم سیواجی متولد شده است
آنرا مع طفل طلبیده نزد نگاه دارد و از وجه معاش خود دیگر امورات
ضروری خبرگیران باشد و در تعلیم سیواجی بر دارد و چنانچه دادوجی پنت
بموجب گفته شاه جی سیواجی را طلبیده در پونه خود که سابق مسمار
نموده بود باز آباد ساخته در خانه علیحده متصل خود نگاه داشته بسیار اعزاز
و اکرام بتقدیم رسانیده پارچه ها و جواهر بیش قیمت داده به تعلیم می
کوشید چون مرار جگدیو نظم و نسق این ضلع کرده بطرف بیجاپور روانه
شد در اثنای راه مورو تان دیو که در قید بود فرصت یافته گریخت
در ضلع کلگاه که در ضلع چاکن واقع است آمده بوقت شب در خانه
دادمن بهت بوندر گنپانته بهت زنار دار رفته پناه جست بولائی
نامی منکوحه زنار دار که از سابق معرفت داشت مخفی نموده بر بالاخانه

واقف بوده از باد افتراه سرکشی دماغ تیره داشت سر از نوکریش برداشته
گرد نواح قلعه بندگوره را متصرف شد از بین برهمی و کشمکش متمردان از
احمدنگر تا سرحد داری و سرداری همه ملک ویران گردیده مرار جگدیو
برای تنبیه آوردی رایی راو و دیوان که هم نسبت بود تعینات گردید شاریه
دران ضلع رفته همه متمردان را بسزا رسانیده مورونان دیوراکه بنا
فتنه بوده دستگیر ساخته میخ آهنی در ناخن کوفته محبوس نمود و قلعه پونه خورد
را که ملجای آن مفسد بود مسمار ساخت و شهر را غارت کرد
و در شهر بندگوره که زمین بابدری یعنی کل سفید بود از خر قلبه گردانید و
در انجا قلعه بنام هیوشنو رمرتب ساخته به دولت منکل نافذ کرد چون
آن ملک بسیار ویران شده بود شاهجی راجه که از حسن لیاقت
بوقت خیل سنجیدن بسیار محظوظ شده بود همه ملک را از سرحد پونه
و قلعه جاکن تا سرحد داری و سرودری و سوپی واندا پور جاگیر کجا گیرش
مرحمت فرموده شاهجی راجه وادا جی کوند دیو کل کرنی یعنی منجم وقا
نو نکوی پرگنه هکنی دیو رخی دهوجی گانو بود مرد دیانتدار و کارآز
موده دانسته همه اختیار نظم و نسق الضلع بعهده او سپرده و یک هزار پاکه

بهیما آورده جاییکه آب عمیق بود کشتیی را تخته بند ساخته بچه فیل را بر کشتی
کشید از بارش هر قدر کشتی که در آب فرو رفته بود نشان کرده بچه
فیل را فرود آورد و بعد از آن سنگ و آهن در آن کشتی محمول ساخت
تا آنکه کشتی تا نشان در آب فرو رفت پس آن سنگریزه را بالبلاد
نقره وزن کرده به زناداران و محتاجان خیرات کردند امروز که آن موضع
به ناکه گانو مشهور بود به تولاپور نامزد شد موضع تولاپور را نیز به برهمنان
در دو دران نزدیکی موضعی دیگر که از آن خورد بود بنیز میوا پور به طرفه
و ذخیره معاف نموده به برهمنی بخشید چون از کار خیر فراغت شد برای
تنظیم و تصفیه ملک پرداخت قبل از این در سنه یکهزار و دو و صد و شانز
ده ساله سالباهن در سال کرنام سمت سرهاه ماکه حبشیان دوازده
نفر اصلاح یلدیکر و در جاکن قلعه مرتب ساخته تاراجگیری و قزاقی را پیشه
نموده بودند تا مدتی قلعه مذکور در تصرف آنها بود و نظام شاه بعد از وفات
آنها بر قلعه مسطور متصرف شد چون شاهجی را حبه دیوان گردید قلعه را
در تصرف خود آورد در اینولا که این هنگامه برهمی لشکر سرزده مورو پنت
دیو تا پونکوی طرف دلیس باندی بود به خورد که از لکر و نوراج دریای بهیما

۱۱ ف

لشکر برهم شد دران کشمکش دوازده سردار سه خانان و غیره بدست
مردمان ملک حبشه دستگیر شدند چون روبروی ملک حبشه آوردند بهر یک
خلعت و رتبه داده سردار درین هنگام که این ماجره پیش آمد شاه جی
راجه در کرناتک بود چون خبر برهمی افواج در بیجاپور رسید مرار جگدیو با جمعیت
بسیار متوجه شده در کرناتک تعلقه ساوسی ضلع نوبنه خورد که دران جا دریای
بهیما و اندرانی باهم در خورده اند و جنوب رویه مرار در مقام در زبده خود را
بمیزان سنجیده مطابق هندوی نام سال سری تکه سمت گذشته یک
هزار و پانصد و شصت و پنج بود آفتاب بسمت جنوب یعنی زبان
هندی دچهنایان موسم برسات ماه بهادون بدی روز اماوس یوم
دوشنبه دران روز کسوف آفتاب بود این روز را متبرک و نورب
تعظیم دانسته خود بست و چهار مرتبه در میزان سنجیده بسیار خیرات کرد
و مرار جگدیو راجه فیل بود که با وصیل درشت خواست که او را هم بمیزان سنجد
سرداران را حاجت شد کرد که این بچه فیل را بمیزان باید سنجید همه متحیر
شدند دران وقت شاه جی راجه عرض کرد که صاحب بعبادت مشغول
شوند من این بچه فیل را بمیزان می سنجم این را گفته خود بر کناره دریای

دریای بهیما سطور را معذرت نموده از قدرت الهی دریای مذکور از
طغیانی فرو نشست همه لشکر عبور کرد ملک عنبر خود سوار شده عبور نمود
چون ملک عنبر با نروی آب رفت دریا دستور موج زن گردید درین
اثنا مرار جگدیو نایب بیجاپور بجمعیت و فوج به کناره دریای بهیما رسید دید
که ملک عنبر همین وقت عبور کرده است و دریا در طغیانی که عبور از آن
هیچ نوع ممکن نباشد بسیار متعجب شده آدم فرستاده بملک عنبر پیغام کرد که
فضل الهی شامل حال شما است که در دریا هم راه داده است خوب شما ستاده
باشند که من شکر فضل حق بجا آرم از اینمعنی ملک عنبر با نروی آب
قیام ورزید و از یطرف همه سرداران لشکر دست بسر شده گفتند که
توفیق الهی هستی در نده پیر و درجه ولایت حاصل کرده ملک عنبر هم سخنان
چاپلوسی آمیز گفته بدولت آباد آمد و سرداران هم بیجاپور متصل بهتوری
تلی گانو نزدیک احمدنگر آمده و مرکز نمودند مرار جگدیو و شاه جی راجه مراجعت
کرده به بیجاپور آمده چون خبر مراجعت مرار جگدیو بطرف بیجاپور و قیام
لشکر متصل احمدنگر بملک عنبر رسید از دولت آباد و شبگیر زده متصل احمدنگر
مذکور تالابی عظیم بود و تا آن دور شکست از طغیانی و سیلاب آب همه

گردانید و منادی در شهر گردید همه امرایان و ارکانان دولت آمده ملازمت

کردند و نظم و نسق قرار واقعی بعمل آمده در انجا چون خبر جمله بحضور ظل سبحانی

رسید بعد چندی بار با جمعیت بسیار بتعینه جهم و کن کردید نزدیک برهانپور

از قلعه آسیر و گرد بعد از ترودات بسیار هزیمت خورده از دریای نربدا

عبور کرده فرار رهم نمود و ملک عنبر دران جنگ بسیار زخمی شد و فتح

کرده بدولت آباد آمد از بسکه حق شناس بود بپاس نمک در

مهر خود ملک عنبر بنده درگاه چنگیز خان کنده بود بعد چندی به تقریب ملک

گیری سپه کشان در سرحد بیجاپور رفته در موضع مهاسور که مکان سبنهوجها

دیو واقع است تاخت و تاراج کرد جمعیت شصت هزار همراه

داشت چون در بیجاپور بسیار تاراج شد از طرف حاکم انجا مرار جگدیو

شاهجی راجه و سرجا خان و دیگر سرداران با جمعیت هشتاد هزار سوار

مرهته متوجه شدند از کشمکش و خروج همه ملک پایمال شد ملک عنبر همه

ملک متعلقه بیجاپور را تاراج کرده بر دریای بهیما نزدیک موضع بوره کانو

و تلی گانو که از دیهایم جاهگیره مرهته هاست آمده چون دریای مذکور در طغیانی

بود عبور ازان نمی توانست کرد در وسوسه افتاد و از اسپ فرود آمد

رفاقت نمود چون میر جمله از دریای نربدا عبور کرده بطرف شاهجهان

آباد متوجه شد جادو رای مع جمعیت خود مراجعت کرده در قصبه سیندهانه

کهیر اقامت ورزید ساهو جی امنت بیگمات و صاحبزاده های نظام

شاه را از قلعه ماهولی برآورده در دولت آباد آمد چون شاه جی

به بیجاپور رفت پیشکاران دیوان کسی نبود که سرانجام معامله ملکی و مالی

نماید بنابر درپی تلاش بودند که اگر کسی لیاقت و فراست داشته

باشد بخدمت مقرر گردانند ملک عنبر بنده چنگیز خان از بیجاپور بلباس

درویشی به دولت آباد می آمد در راه بر دوکانی فرود آمده اشیای

خوردنی بر جوبی تعبیه کرده بای رابلند ساخته میخسپید که در آن وقت

ساهو جی امنت را که بر پالکی سوار شده میرفت گذر افتاد چون نظر

کس بر بالش افتاد نشانی بالش را که دلالت اقبال میکرد

ملاحظه کرده دانست که کسی سردار یا سردار زاده خواهد بود وانرا

بیدار ساخته بخانه خود برد و حمام کرده بلباس خوب و زیورهای

مرغوب ملبس ساخته بخلوت جا داده قسم کردند بحضور بیگم نظام

شاه برده هر دو پسر را بکنار عنبر گذاشته بخلعت نیابت سرفراز

گردانیدند .

حریف از میان رفته و دختر تو در راه است تدبیر این کرده سر خود باید

گرفت جادو رای ازین مقالات غیرت برده با پانصد سوار خود را

تعین نموده که در قلعه سیونیری نظام شاهی که در قبضه شاهجی بود دختر ستاره

در انجا رسانید در ان قلعه مهادیو نامی باسم سیوای جلوه افروز و کام بخش بود

این زن پاک طینت راسخ اعتقاد پیش مهادیو مذکور نذر بر زبان نهاده معتقد

رست نمود که اگر از من پسر تولد خواهد شد نامش بنام نامی تو موسوم خواهم

کرد بعد از چند روز پسر متولد شد نامش سیواجی نهاد و نام سال تولد

یق هندی یجی بود و ماه بیساکه سوی پنجمی یوم دوشنبه سنه یکهزار و

پانصد و چهل و نه بیساکه که سال باهن بود که سیواجی جلوه افروز گردید بالطرف

جادو رای به یلغار تمام تا احمدنگر تعاقب نمود لیکن یک کس هم بدست

نیامد و شاهجی به بیجاپور نیز رسیده به سلطان سکندر شاه ملاقات کرده

در دربار چند روز نایب بیجاپور نیز ملاقات کرد بسیار اعزاز و احترام نموده

خلعت و اسپ و شمشیر و فیل و غیره عنایت شد و رساله ده هزار

سوار و کرناتک بجاگیر مرحمت نمود میر جمله چون دست بر حریف نیافت

مایوس شده مراجعت کرده بحضور رفت و جادو رای تا دریای نربدا

مور چال جادو رای خسرو که هراول فوج بادشاهی بود شکسته

متوجه بیجاپور شد در آن وقت زنش که حمل هفت ماه داشت چون

سواری باده اسپ حمل هم آن میکرد و دو سه چهار کرده رفته بی تاب

شد و طاقت همین نماند شاه جی از اطلاع این احوال قباحتی و آنگیر

حال شد صد سوار تعین کرده گفت که جادو رای بدر تو از عقب

می آید توقف من در اینجا صلاح ندارد ترا که دختر وی هستی هیچ اندیشه

نیست اگر بخیریت وشدم و دامنگیر حالش خواهد بود و بتو فراحمت نرسا

نیده پیش با خواهد ستاد و یا بجای دیگر خواهد برد بار از این هیچ پروای

و اندیشه نیست این بگفت و خود بطرف بیجاپور روانه گردید همانو

قت جادو رای میر جمله را آگاه ساخته و همه افواج بادشاهی را بمحاصره

قلعه مستعد کرده خود مهتابی ها روشن ساخته از عقب روانه شد بجا

ی که جیجابای دختر وی منکوحه شاه جی از سواری اسپ مانده شده

استاده شده بود رسیده و دو چار گردید همه با جادو رای گفتند که دختر

تو در راه استاده است و حالت تباه دارد و این راه برگران در نشسته

پیشتر باید رفت این احوال بر نواب میر جمله مبرهن شد نیز فایده ندارد

آنز

ماجره بافوج تجویز نمود که این هر دو پسران نظام شاه را که تورهٔ هستند
در قلعه ماهولے و کلیانی و یاپهیری و کوکن ازاین هر چهار قلعه هر که مستحکم
باشد نگاه داشته بدل جمعی تمام بمقابله این افواج رو باید نهاد و باین
اراده بیگمات و صاحبزاده ها را معه قبایل خود در قلعه ماهولے آمده
جادو درائی معه افواج بادشاهی و جمعیت خود و مغلان را رفیق کرده
از عقب آمده قلعه ماهولے محاصره کرد تا ششماه جنگ بمیان آمد چون
جنگ بطول انجامید شاهجی راجه وکیلی را معه عرضی بحضور حاکم
بیجاپور فرستاده التماس کرد که شاه ظل سبحانی برسر اهم فرموده
اند و جادو درائی هراول فوج بادشاهی است این ناپره بلا از خانه خود
سرزده است و من قلعه ماهولے را مستحکم نموده مستعد ام اگر قول
نامه فرستاده مرا اطمینان بخشند و منصب و جاگیر مرحمت فرمایند من
بجمعیت خود انجذبست رسیده کمر اطاعت بمیان جان بسته حاضر شوم
حاکم بیجاپور بر این معنی اطلاع یافته عهدنامه فرستاده و مرار جگدیو دیوان
بیجاپور نیز قولنامه فرستاده مطمئن کردانید شاهجی با جمعیت پنجهزار
سوار معه قبایل و سنباجی پسر خود وقت شب از قلعه ماهولے برآمده

نشانیده خلعت و یرادی عطا فرمود چون بحضور آوردند شاهجی خود
بر مسند ریاست نشسته هردو صاحبزاده را بر زانو میداشت و کار
فرمائی میکرد و همه ارکان و متصدیان متابعت کرده مجرا میکردند برین منوال
چندی برگذشت و نظم و نسق ممالک چنان که باید بعمل آورد و همه خوشوقت
و مطمئن بودند مگر جادو رای که خسر شاهجی و جماعه دار نظام شاه بود
تاب حشمت و اقبال شاهجی نیاورده برخود پیچید و گفت که این بی
حسب نسب خانمان آواره نیز بزرگ پرستی دعوی کرده با هم قرابت شده
است و حالا پسران نظام شاه را بر زانوی خود نشانیده بر مسند
می نشیند و برین کار فرمائی میکند بار تاب این حکومت کجاست
بر اقبال او حسد برده وکیلی بحضور شاه ظل سبحانی فرستاده عرضداشت
متضمن استمداد و اخراج شاهجی نمود حضرت ظل سبحانی میرجمله نامی
امیر را با جمعیت شصت هزار سوار صوبه دار دولت آباد مقرر نموده
تعین کرد و جادو رای بعضی سرداران را متفق کرده و جمعیت بسیار بهم
رسانیده بر کنار دریا نربده آمده ملازمت میرجمله نموده خود هراول فوج
بادشاهی شده متوجه دولت آباد گردید شاهجی از وقوع این

ماجره

باغ و تالاب ساخته خیرات و نیکنامی بسیار نموده بر کوهی که مکان سنبهو

مهادیو واقع است و آب در آن ضلع نایاب بود تالابی ساخته چون عمر

شاه جی به بست سال رسیده مرناوجی و بنوجی هر دو برادر از جهان فانی

رخت زندگی بسته نیکنامی را گذاشتند و بجایش شاه جی بهونسله سرکشی

کار فرما شدند و شاه جی از بطن جیجای صبیه پسری تولد شد نامش سنبهاجی

موسوم شد در آن ایام نظام شاه نیز بممالک جاودانی شتافت

دو پسر خورد سال یادگار ماندند مادر آنها را پرورش میکرد چون کاربرداز

که بر او اعتماد باشد نبود ساباجی اننت نامی زناردار که کارکن سرکار

نظام شاه بود بخلوت طلبیده گفت که امروز در مهمات جمعیت بسیار

دارند و سرداران کارداران هستند رفیق باید کرد و بنظم و نسق باید پرداخت که

بغیر از رفاقت ایشان بندوبست ملک خالصه و کار دیوانی بادشاهی

سرانجام نمی تواند شد ساباجی اننت زناردار بند گور تعریف و توصیف

شاه جی بهونسله بمیان آورده گفت که بسیار قابل و لایق کار دیوانی

و کارهای عالی ماهر اند بیگم نظام شاه مشتاق شده باحضار آن فرمود چون

بحضور آورده اند چو بر قابلیتش پسند خاطر بیگم افتاد هر دو پسران را بر زانوی

التماسش بدرجهٔ اجابت مقرون شد و بسیار تحسین و آفرین نموده از راه
نوازش عروسان را راست کرد و او را فرستاده و قولنامه و عهد و پیمان در
میان نهاده بالوجی و بیسوجی هر دو برادر را مع شاهوجی پسر بالوجی طلبیده بدولت
آباد آوردند جادوراي باستقبال پیش آمده بجلادست نظام حاضر گردانید
شاهو از دیدار شاهوجی که بسیار حسین بود محظوظ و منبسط گردیده از خلعت
فاخره و شمشیر و فیل و غیره سرفراز نموده به منصب جاگیر دوازده هزار ممتاز
ساخت و حکم کرد که جادوراي قبایل خود را بدولت آباد آورده
به حضور رسم کتخدائی سازد و شاه را لیه امتثال حکم نموده همه قبایل خود بدولت
آباد آورده کار کتخدائی را بانجام رسانیده بقدر حوصله و استعداد جهیز داده
دختر را رخصت کرد کوباجی نایک پانس پل نامی کاکن را برای خبرگیری
با دختر همراه داد که بهمه وجوه خبرگیران باشد و بالوجی نیز همه قبایل خود را بدولت
آباد طلبیده سکونت گرفتند چون زمانه باقبال رهبری کرده او جی گویند
که از آغاز اقبال کار سپاهگری میکرد آنها را طلبیده بکار پیشوائی یعنی کل
دیوان مقرر کرده مختار گردانید و خزانه غیب که بزمین نهاده بود برآورده
ثروت کردن آغاز کردند و در قصبه دیول حندری یعنی بتخانه بنیاد نهاد جابجا
باغ و تالاب

خود هم اند رخت بحرضی را بایمضمون مرقوم کرده مراجعت نموده در قصبه
بهل تس گیر آمد چون علی الصباح مجاوران و خادمان برای رفت وروب
آمدند این احوال را دیده بسیار تاسف خوردند و خوک را به جنس دوع عرضی
بحضور نظام شاه حاضر آوردند شاه بر مضمون عرضداشت مطلع شده بر
هم شد و برای طلب جادو رای سواران احدی تعین کرد وقتیکه جادو رای
طعام تناول میکرد احدیان رسیده تقید کردند بتاکید تمام همان وقت زور گرفته
بجلادست حاضر آوردند نظام شاه بسیار اعتراض شده عرضداشت و خوک بار را
حواله کرد و گفت که اگر دیگری می بود سزای اعمال میرسید و سر زیر پای پیلها
پامالش می یافت حالا دختر خود را با سبر بالوجی منصوب کتخدا ساخته و لاش
پیش باید کرد و در صورت اهمال فتنه و فساد بر پا خواهد شد و تدارک
آن بانگال خواهد رسید جادو رای متوحش شده عرض کرد که اگر جانی بخشی
فرموده اجازت شود التماسی دارم نظام شاه فرمود که امان بخشیدیم انچه
باشد گذارش نماید ملتمس ساخت که بارشاد عالی جیجا نامی دختر خود را
با سبر بالوجی کتخدا میکنم لیکن امید وارم که از بنده نوازی مالوجی و ونبوجی
هر دو برادر را از منصب دو از ده هزاری و دوازده هزار سوار سرفراز فرمایید

همراه دارم ورزود دو هزار سوار را امداد باید کرد که به جمعیت سه هزار پیش
جادو رای رفته دعوی نسبت پسر خود بکنیم نیپالکر انگشت قبول بر چشم
نهاده از جمعیت دو هزار سوار امداد کرد بالوجی تخفیف بار و انتقال کرده
جریده از گذرگهات نیماویت هاری مجبور کرده از راه قصبه نوسا
بر کنار دریای گنگ گوداوری آمد در انجا خوک ها را کشته نزدیک
دولت آباد متصل روضه که در آن نزدیکی واقع است فرود آمدند در
انجا مسجدی بود خوکها را در آن مسجد انداخته عرضداشتی باسم نظام
شاه باین مضمون نوشته در گلوی خوکها بسته افگندند که لکهجی جادو رای
ولیس موکبه یعنی جوجهری دختر خود با پسر من منسوب ساخته در ایام
هولی در میان مجلس اقرار اینمعنی کرده است و حالا از مشورت
مستوران ناقص عقل از راه راست و دیانت اختلاف ورزیده
ما را از نوکری برطرف ساخته از ملک خود اخراج کرده بنابر
بدرجه اهانت نیپالکر در اینجا رسیده باین گستاخی مبادرت کرده
دیدم و امیدواریم که انصاف نموده حق بحق دار رسد یعنی که خدای
بنده زاده با دختر جادو رای کنود والا نه در قلمرو آن درسجه مسجد با خوکها گشته

خواهند

دلجمعی کردند بعد چندی در قصبهٔ چاکونده آمده از شیوتانایک نامی

مهاجن که بسیار دولتمند بود و از سابق تعارف داشت همه احوال

خود را بی کم و کاست در میان نهاده استدعای امداد و اعانت کرده

گذشت قبول بر چشم نهاده بسیار اعزاز و احترام نمود و گفت که حق تعالی

راج کرامت فرماید با من چه سلوک خواهید کرد جواب داد که خوطه داری

همه ملک از آن شما خواهد بود تا که راج با ست خوطه داری از آن شما

است همان وقت سند خوطه داری نوشته داده و قسم ها بمیان آمد

مهاجن مذکور زیورها و پارچه های خوب مرغوب تیار کرده داد و همرود

برهراه سوار شده بیرون قصبه که کاروان اسبان آورده استقامت

میداشت آمدند هزار اسب تیز رو و خوش خرام خریدند و بارگیران

را نوکر داشته زین و سلاح و زره و بکتر و بخیره پالکی و دیره و خیمه همه سامان

مرتب شد از نجا لکر سنگن سیل تن کرکه با جمعیت دوازده هزار

سوار طریق قزاقی اختیار کرده و کیلی را فرستاده استدعای قول نامه

و مواصلت کردند بعد حصول قول نامه با هم ملاقات کرده همه احوال خود را

بی کم و کاست در میان نهاده اظهار کرد که جمعیت یک هزار سوار

بینوجی برادر دیگر را که بخواب بود و بیدار ساخته همه کیفیت را بمیان نهاد
او از خیالات تصور کرده گفت که شما را از غلبه خواب واهمه دامنگیر
شده است شما بخسپید و من بیدار نشسته ام و بینوجی بیدار گشت و لوجی
سر بخواب نهاد باز بقدرت حق یعنی سری دیوی یا جیوه بلباس سفید آراسته
در قبقه های کشیده و زیورهای بی بها پوشیده بخواب آمدند و گفتند که
من بسیار خوشوقت شدم درین سوراخ ماری است من دران لباس
می باشم تو نمسکار یعنی سجده بکن و این سوراخ را بکن دران هفت
خوان آهنی پر از زر هستند که بخراج مملکتی می ارزد و من ترا بخشیدم فر
ان بار راه خود خواهد گرفت تو بسراغ وی او نخواهی کرد و ترا بیست
هفت پشت را بخشیدم از کسی اندیشه و وسواسی مکن هر اراده
که در دل مرکوز خواهد شد بانجام خواهد رسید ترا امان بخشیدم چون بیدار
شد همه احوال بشارت خواب را به بینوجی گفت و زمین را
کنده هشت خوان آهنی پر از زر برآوردند و در شب همه زر را بر
محمول ساخته بخانه بردند و در عقب خانه در مغاکی که جای در شکم
نهاده و دفن کردند و آهسته آهسته همه کارهای زر دست را بر کران
جمعی

قبایل و واباستگان از اینجا برویده و حالا یک ساعت درین شهر
قیام جا پذیرند رسیده اینها هم همان وقت قبایل و وابستگان خود را گرفته
در دو بلول که از سابق مکان استقامت بود رفتند و از رئیسان آنجا
بلاد خاف کرده بجا به قدیم استقامت ورزیده و دو شش سال اوقات
گذرانیدند و کار زراعت و کشتکاری بدستور قدیم میکردند و اوقات
را بسر می بردند و دیانت پرستی را راسخ و ثابت بودند هر روز
پرستش سید اشیوجی یعنی حق تعالی به نیت شوق میکردند بغیر از
پرستش آب و طعام را نمیخوردند هر روز ایکادشی و دوشنبه و هر دوش
و پنجبره که یوم روزه بود ان است روزه میداشتند هرگز هرگز درین
یوم ها قصور نمیشد روزی بطریق معهود در زراعت پرستیدن چوبی که
در آنجا تعبیه کرده بود نشسته بودند و آنروز یوم ما که سودی پور نماسی بود
که سری دیوی جیو یعنی قدرت حق از راه تفضلات دست مبارک را
بزیورهای لاثانی و زیورهائی بیبها آراسته و از آن زراعت از سوراخی
نمودار شد بابوجی بیدار بود دست مبارک را دو دراز کرده بروی
ورنبت اجرا نمایید روشنی دست مبارک مثال برق بنظر نمودار شد و

همراه میداشت امروز گذاشته دختر خود را همراه خود برد چون این همه ماجرا به
دستوران رسید با جادوورای گفتگو کردند که این خانمان آواره را که برای
شکم پروری جلاوطن کرده به بارگیری در اینجا مانده است با ایشان چه
نسبت دارد و نسبت را با همراهان خود فرا تواند کرد و شما این همه را ملحوظ
نکرده سخنی از زبان گفتید که آنها دعوی کرده مجلس نشینان را شاهد
کرده رفتند و شما هیچ جواب نداده و ازین شوخیها منع نکرده اغماض
کردید جادوورای جواب داد که من با سراسری گفته بودم هیچ سکون
موجب رسمیات قوم خود نداده ام او که اینقدر حرفهای شوخی آ
میز گفته است من او را برطرف سکنیم این همه سخنهای گفته ننگها را
تسلی داد و روز دوم جادوورای مالوجی و نیبوجی را بدستور معهود برای
طعام خوردن نطلبیده و خوانهای طعام را فرستاده آنها جواب داده اند
که اینهمه طعام بوقت شادی خواهیم خورد و جادوورای از طعام فراغت
کرده بدیوانخانه آمده متصدیان خود را طلبیده و حساب کرده هر دو را
برطرف ساخته و گفت که شما را با من هیچ قرابت نیست من
هیچ رسمیات قوم خود نداده ام خواه مخواه گلوگیر میشوید خوب نیست شما معه

قبا۲

طوی جشن بهوے ترتیب داده مجلس بسیار آراسته سرود و رقص آغاز

نهاد و دختر خود را بیرزا نوئی خوردن نبیده شاه جی را بیرزا نوئی دیگر جا داد

ده طبقهای و خوانهای جمیده کلاں برآورده پیش هر دو گذاشته گفت که در

میان خود ها بازی کنید و خود از تماشای بازی آنها محظوظ بوده در عین

انشراح خاطر دران مجلس بر زبان آورد که این دختر بسیار حسین واقع

شده است کار پردازان قضا و قدر بید قدرت خود آراسته اند

شاه جی هم بحسن و جمال با دختر مناسبت دارد و حق تعالی راست

آرد این سخن سراسری بر زبان آورد و مجلس نشینان هم برین

سخن تعریف و توصیف کرده آفرین گفتند مالوجی و بیتوجی هر دو برادران

همان وقت در مجلس آمده اظهار کردند که از امروز جادو رای با بابایان

هم نسبت شده است و بابایان را نوازش نموده یقین است سخن

برور ی خواهد گردید همه مجلس نشینان برین معنی شاهد باشید که امروز

این صبیه به پسر من منسوب شد این گفته دران مجلس نشستند جادو رای

هیچ جواب نداد و اندیشه و وسوسه زیاده شد از مجلس برخاسته

اندرون خانه رفت و مجلس نشاط بانجام رسید و شاه جی را که هر روز

آباد آمدند جادو رای مذکور در خدمت نظام شاه منصب دار
بود و دوازده هزار سوار در جمعیت سپه داشت مالوجی وغیره هر دو برادر
را بعلاقه بارگیری نوکر داشته چون بسبب فربهی تاب سواری اسپ
نداشتند بنابر بردیودهی نگاهداشتند جادو رای از راه تشفقت طعام
همراه خود میخورانید و در ماهه فی نفر پنج هون مقرر کرد و چندی دفع الاوقات
کردند و قبایل را نیز همانجاه طلبیده نگاهداشتند مالوجی بهونسله را پسر
تولد نمیشد زنش در احمدنگر بخدمت مردان خدا رفته نیاز نمود اگر بیمن
همت شریف پسر تولد خواهد شد نامش بنام گرامی موسوم خواهد کرد
از برکت انفاس متبرکه دو پسر تولد شد نام درویش شاه شرف
بود نام پسران نیز بمناسبت نام درویش صاحب شاه جی
و شرفاجی نهادند شاه جی بسیار حسین بود جادو رای از شاه جی
و شاه جی بسیار خوش آمد و اکثر اوقات برای بازی در مجلس خود
می طلبید جادو رای تو خود پسر نداشت بعد از مدت دختری متولد
شده اسمش جیجا بائی نهادند بسیار صاحب جمال واقع شد چون بحد
تمیز رسید و عمرش به سه سال در ایام هولی جادو
رای جی:

هراسان می بودند چون در زبان هندی بهو بمعنی دشمن و سله پیکان را
میگویند در سینه دشمنان خیال پیکان می خلید بنابران لقبش به بهونسله
مشهور شد نیز و یک بونه در ضلع پاشن در موضع دیول گانو تعلقه مقرر کرده
مقیم شد از و چهار پسر متولد شدند اول بالوجی بهونسله دویم و بنوجی بهونسله
از پسر اول بالوجی دو پسر تولد شد یکی را شاه جی راجه و دویمی شرفاجی
راجه موسوم کردانید از بنوجی هشت پسر تولد شدند کهلوجی و متاجی و دیگر
ششش پسران بودند احوال شان بجای خود مرقوم خواهد شد و از شرفاجی
دو پسر متولد شدند ترمبک جی راجه و داوباجی راجه کهلوجی و غیره پسران هم
و بنوجی پیش کهیل کرن راجه بیجاپور نوکر شدند شاه اورنگزیب
بهادر به تقریب بعضی امورات به تختهٔ کشیده قتل کرد احوال اولاد
کهلوجی بجای خود نوشته خواهد شد مالوجی بهونسله و بنوجی بهونسله بسبب
مناقشه زمینداری دیول گانو گذاشته متصل دولت آباد در موضع
دیول آمده در رحمت کردن اختیار کردند و همه عیال و اطفال همانجا
طبیده مسکن ساختند و خود ها برای تلاش معاش در قصبه سندیا
کهیر ابیش بکهه جی جادوراو دیس مکهه یعنی چودهری سرکار دولت

به رام سنگه قرار گرفت بابه سنگه برادر خورد تاب قناعت برادر نیاورده روزی به تقریب شکار بیرون آمده بسمت دکن متصل دریای نربدا پیش راجه مانے موہن رفته استقامت گزید بقضای آلهی راجه مانے موہن بدلور فوت شد چون پسرش خورد سال بود راجه موصوف بجمیع حسابات خود و نظم و نسق علاقه خود را باختیار بابه سنگه سپرده بود چنانکه بنا رالیه بعد از فوت شدن راجه نظم و نسق می نمود چون خلف راجه جوان شد بابه سنگه ملک و حشمت را به پسر راجه موصوف تفویض کرده بسمت دکن رفت چون دلش از حکومت رانی و مستلذات دنیوی سیر شده بود خواست که گوشه قناعت گزیده یکجا نشیند و برای گذران معاش که ناگزیر است کشتکاری اختیار کرد و نامش که بابه سنگه مشهور بود به بهاکه بهونسله نامزد شد باعث لقب بهونسله اینکه در وقتی که در ملک راجه مانے موہن حکومت میکرد همه سرکشان و متمردان را تنبیه و تادیب کرده براه راست اطاعت راهبری کرده بود اکثر سرکشان تا بوده را تنبیه به تنبیه رسانیده ملک را از خار و خاشاک فتنه پاک ساخته همه مفسدان از

۱۲۱

سان

بسم الله الرحمن الرحیم

هزاران شکر خدای بیچون را که بیک نقطه کن این همه چهارده طبقه
سما و غبیرا را با هزاران هزار عالم گوناگون اختراع نموده در میدان
ثنایش کمیت تیز خرام وهم عقل به لنگی و کوته قدمی معترف قادری
که بقدرت ابداعی تنگدستان را بمرتبه اعلی میرساند و اموری که در پرده
غیب متواری است بقدرت قادر علی الاطلاق بوقت معین ظهور
معهود به عالم شهود جلوه گری نمود شاهد این مقال تفصیل احوال عروج
و خروج راجه های و سرداران دکن است شرحش آنکه راجه ساهیم
از الوس سیسودیه کار فرمای خطه اودی پور که به نیکنامی در رعایا پروری
سرآمد روزگار بود و به همت و شجاعت و دلیری و دلاوری سردار
و همه کار فرمایان و سرداران هند بمتابعت او سر نیاز فرود آورده
زنگه های بسیار داشت منجمله آن زنی حسین و بر نمود و مزاج شناس
بود در راجه ساهیم او در بسیار دوست میداشت از بطنش دو پسر تولد شدند
یکی را باسم راهم سنگه و دوم را بابه سنگه موسوم کردند چون هر دو
بلوغیت رسیدند راجه ساهیم ودیعت حیات سپرده راج اودی پور

گردیده مضطر با به رخت نکبت داده بار بدکن بر دوار زر رسالت

بازخواست نکرده و الا چه امکان که بدون مواخذه دوباره بر سر بانیحالت

اضطرار بدکن می رفتند نواب شجاع الدوله با صاحبان انگریز به فیض

آباد معاودت نمودند احمد خان بخشی هفتاد هزار روپیه و دیوان کاهمل

شصت هزار روپیه به تکو نذرانه داده و خودها را از قید خوبیان خلا

ص گردانیده پیش سرداران کیتهر رسیدند تکو وقت رخصت یک

زنجیر فیل و یک منزل پالکی به احمد خان بخشی تواضع نمود خانجه کو بلشکر

خود رسیده و از حافظ حافظ صاحب ملاقات نموده و از انجا شبگیر زده

ملازمت نواب شجاع الدوله حصول کرده و عهد و پیمان قسم درین

درمیان بمیان آورده و از حضور نواب بطور مرخص گشته بمنزل

موضع کده معموده برگنات اهرات ملحق لشکر سرداران مانوس خود گردید

ونوشت خوانند با صاحبان انگریز برارادهٔ مخاونت ومظاهرت از فیض آباد

ایلغار نموده بمنازل طولانی وکوچ تواتر بر الکمات رسید شهریک ورفیق

حافظ صاحب شده مستعد جوبدهی وسرشکنی مقاهیر بیدولت گردید

نزدیک صاحبان بذریعه سفاین عبور کرده اتروی دریای گنگ رفتند

مصاف طلب نمودند از ناسرداران وکن احدی را تاب وطاقت

مقابله صاحبان انگریز نگردید وکسی دوچار نشد تمام روز صاحبان والاشان

اتروی دریای گنگ منتظر جنگ بوده هنگام شام معاودت کرده داخل

خیمه های خود شدند ناسرداران جنوب جرات وجسارت صاحبان

انگریز بلاحظه نموده هوش وحواس خود ها درباخت بلا مواخذه ز رعمالت

روی ادبار بدکن بردند ودیگر تاب ثبات قدمی در خود نیافتند مردم

میگویند که اضطراب سرداران در روانگی وکن ازاین واسطه بود

رگهناتهه راو اجتماع افواج نموده وعساکر فراهم آورده در پونا مداخلت

کرده نراین راو نبیرهٔ خود را که مسند آرای حکومت بود بجهان کشته

علم سروری افراخته تمامی اقطاع وکن که ملک وسیع وخراین بی

شمار دارد قابض ومتصرف گشته بود از این معنی وتکذیب ببدوست بیجا که

کرده

به قتل رسید و طعمه صمصام خون آشام مخالفان گشت بصلاح وقت آن سر
داران و جهان دیدگان جریده از تکو بلا نجات نمود هزاران هزار افغانان
و مسلمانان را حیات دوباره بخشید تکو بر تمامی اموال و اسباب توپخانه
و ذخیره کارخانجات و دواب که بدست جوهار زنجیر فیل و اسبان خاصه که
همتای آن در تمامی کاینات نشود بند تصرف نموده مهابخشی سرتکو را به پیروی دریای
گنگ با انبوه نمود فرستاد و از اسپان و ذخیره اسباب و سامان سپاهیان
بوجهی من الوجوه مزاحم و معترض نشد و از انجا شبگیر زده سنبهل را غارت
و تاراج کنان بمراد آباد رخت ادبار بر برده آن بلده مینو سواد را غارت
نموده اموال فراوان از آن بلاد بدست آورده دیوان کاشمل و نندیخان
را دستگیر کرده شب در آنجا بسر برده از انجا مراجعت نموده بگلهات
قصبه امارحاف محو کرده رفت صاحبان کنپنی را که برای مقابله و حفاظت
بلاد و معابر باباب رفته بودند خبری و اطلاعی نشد تا بتدارک حسب رسد
حافظ صاحب بهادر رضا ادست و در و دراز و اراده تا سوب سرداران
خوب و موقعه چهل لک روپیه دریافته متواتر بنواب شجاع الدوله
بهادر اطلاع نموده استمداد و همت خواست نواب مذکور بموجب قرارداد

را بحضور معلی گذاشته خود را به اراده پرخاش و مواخذه از دارالخلافت
شاهجهان آباد کوچ نموده بر ساحل دریای گنگ واقع راکهات دیره
نموده از حافظ صاحب بهادر مواخذه چهل لک روپیه که تمسک آن نواب
شجاع الدوله نویسانیده گرفته بود درپیش نموده معتمدان و پندتان به بریلی
نزد حافظ صاحب بهادر فرستاده تقاضای زر معهوده نمودند و در حقیقت
تلاش معابر پایاب گشتند حافظ صاحب بهادر و نواب محمد یار خان و
فتح خان خانسامان و احمد خان بخشی و محب الله خان از آنجا کوچ
نموده محاذی راکهات بفاصله چهار پنج کروه از دریای گنگ توقف
کرده مستعد جوابدهی و سرشکنی مخالفان دین و دولت گشتند و احمد
خان بخشی را که حال اهرات بعلاقه او بود بیشتر تعین کردند که بمحافظت
معابر پایاب و ضبط لفاین بپردازد و تکو هولکر نذر به زمیندار آن واقعه طلب در
هنوز نیک رنجتان هنگامه آرای از گهات پایاب عابر گردیده احمد خان بخشی
را که غافل از انقلاب روزگار بر سر راه بود محاصره نمود و بخشی مذکور بمقدور خود
داری و احتیاط لشکر نمود آخرش طاب و طاقت و جهده برای مقابله
در خود ندیده اگرانده که جرات و جسارت می نمود با تمامی لشکر خشم و قدم

بازار

جنگ بان و گوله و تیر و تفنگ از جانبین شروع شد در آن ایام باد بهوجی

سندهیه بحکمت عملی از انبوه غنیم بظاهر آزرده و خفه گردیده براه جنگیر اراده دکن

پیش گرفته بود آخر الامر تکوجی سندهیه بنابر عفو تقصیرات محمد ضابطه خان از

پیشگاه خلافت و جهانبانی گذارش ساخت حضرت بدولت و اقبال آن التماس

خوبیان بدرجه اجابت مقرون فرموده برای حضار ضابطه خان حکم قدسی

زینت ایراد یافت و عفو تقصیرات نمود سرداران بقاعده هندوستان

هر دو دست ضابطه را از رومال بسته بپایه سریر خلافت مصیر رسانیده

جبین ارادت و نیاز را از خاک آستان ملایک آشیان نورانی

گردانید حضرت به مقتضای تفضلات خسروانه عفو جرایم نموده بعطای خلعت

فاخره و حکومت والا مرتبت میر بخشی عز امتیاز بخشیدند و قدر و منزلت خان

مسطور را از امرای عظام فراتر گذاشتند

تکوجی سندهیه مقدمه

نورت محمد ضابطه خان را بحضور والا کرسی نشین نموده خدمت میر بخشی

و حالات سهارن پور و غیره بدستور سابق بحال گردانیده نورت بندگو

درانست رخصت نموده چنانچه مسببه بموجب درخانم نواب مذکور متعلقان محمد ضابطه

خان و کلو خان و طو خان که همه متعلقان در قید بودند از دراحله و باز بپردازداده

رخصت نموده بمحبت خان در برابر نزد محمد ضابطه خان رسانید احسان

نائی که سبد بیه بر متعلقان و برادران نجیب الدوله مرحوم نموده است شرح و تفصیل

آن از اندازه بیان بیرون افزون است محمد ضابطه خان بعد رسیدن متعلقان

بموجب طلب تکوجی هولکر که از خاین حیات نجیب الدوله مرحوم دوستی

وارتباط داشت از برای کوچ نموده نزدیکی دار الخلافت شاهجهان آباد

ملحق انبوه جنگجویان گردید بعد آن تکوجی و بیساجی پندت و محمد ضابطه خان در

ساحت دهلی کهنه خیمه نموده از نواب ذوالفقار الدوله محمد نجف خان

بهادر مواخذه و شروع در پیش کرد و نواب مذکور با جمعیت معدوده که موجود

و سمرو و موسی بیک و غیره اخراج بادشاهی از دار الخلافت شاهجهان

آباد برآمده مستعد حرابه جی و مقابله گردید مصاف و کارزار بسته گرد

هنگامه قتال و جدال از طرفین گرم گشت و بازار ملک الموت رونق افروز

در رواج یافت نواب مذکور بمقهوران گران دیده تاب و طاقت مقا

بله در خود نیافته بسپه پناه دهلی معاودت کرده مورچال قایم ساخت

جزایل

دختر این وقایع واحوال به انتقال و تمامی حشم رجاه و جمیع کارخانجات

امارت تصرف نموده از قلعه برآورده بردند و در لشکر خود خیمه علیحده

برای سکونت متعلقان شار الیه ایستاده کردانیده روزینه برای قوت

محبوسان مقرر ساخت

سرداران کینهر یعنی نواب

والاجناب خداوند نعمت و نواب محمد یار خان و حافظ رحمت خان و

محب الله خان و فتح الله خان و عظیم الله خان و محمد سردار خان بخشی و فتح

خان سامانی و عبد الستار خان و غیره سرداران روهیله به استماع

خبر عبور حضرت بادشاه جهاه مرا از ردر گنگ ورسیدن رجابجه و کیسی بابین

روی آب گنگ طاقت مقابله در خود نیافته همه عیال و اطفال

خود ها حرکت و کوچ کرده براه بریلی و پیلی بهیت و نانکمته در جنگل گنکابور

رسیده لشکر و مورچال قایم و مستحکم نمودند و مدت چهار ماه کامل در لشکر

گذرانیده و محمد ضابطه خان جیدی در لشکر مانده بنابر مخلصی متعلقان خود که در قید

سیدها به بودند نزد نواب شجاع الدوله رفته و در آنجا توقف ورزیده و در

لشکر بوسطه مخالفت آب و هوا و بالیغی مرگ افتاد هزاران مرد و زن

انحراف ورزیده در سکرتال لشکر بسته مستعد جنگ و پیکار گردیده
طریقهٔ مدد خود در پیش گرفت لیکن حفظ و حراست معابر و پایاب و ضبط
سفائن این روی آب گنگ نتوانست قدری افواج سعادت خان
و محمد صادق خان وغیرهم برای حفاظت همین گهاٹ که پایاب بود تعین
نموده بودند از معابر همین گهاٹ عبور کرده سعادت خان وغیره آفریدیها
که سد راه بودند مردانه ورزیده بدرجهٔ شهادت رسیدند و مرهته‌ها میدان
و معابر خالی یافته عبور نمودند از اشتهار این معنی در استقلال و ثبات
قدمی در استحکام محمد ضابطه خان لغزشی پدید آمد بی جنگ و نبرد مورچه حریف
لشکر سکرتال را گذاشته و تمامی احمال و اثقال و حشم و جاه امارت
را بر باد داده براه مرادآباد و دامنه راه کوهستان پیش گرفت
و خزاین و دفاین که اندوخته سی ساله نجیب الدوله بود و عیال و اطفال
و ناموس را در پتهرگڈه که احداث کرده مرحوم بود گذاشته بلکه حواله
مخالفان دین و دولت نموده حفظ جان خود غنیمت دانست و اصلا
غم و اندیشهٔ زن و فرزندان و مادر و برادران بخاطر نگذرانیده تا سرداران
مرهته‌ها گرد پتهرگڈه را محاصره نموده و محصوران را تنگ ساخته بر ناموس

افزاین

منصرف گردیده و بهرو و برادر را از ورثه پدر محروم ساخت نواب والا جناب

خداوند نعمت و نواب محمد یار خان و حافظ رحمت خان و نصر الله خان

از ساحل دریای گنگ و ملا محمد سردار خان و فتح خان خانسامان

از راه سهمت مراجعت نموده با اماکن خودها تشریف آوردند

مادهوجی سندهیه وغیره سرداران دکن بتقریب استقبال حضرت شاه عالم

بادشاه باله آباد رسیده و مراسم خدمت و عبودیت بتقدیم رسانیده

بادشاه را متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردانیده انتظام امور

و مهمات حضور حضرت را ذمه خود ساخت و متکفل و متعهد جمیع مهمات

مالی و ملکی گردید حضرت به دولت و اقبال بمقتضای تفضلات خسروانه

رنده وخته شرعی و بارچه جلادت انجذمت سرداران خوب عنایت

فرموده و خود به دولت با سعادت در دار الخلافت شاهجهان

آباد بر تخت کامرانی جلوس نموده باعانت سرداران دکن بنا بر بدایت

محمد ضابطه خان نهضت فرمودند خان مسطور از جاده عقیدت و اطاعت

هیچ کس وده کار نگر دیده و احدی تن نداد والا جمعیت مرهته های کثیر بود.
و ایشان بسیار و علاوه و مرهته های بر شیخ محمد کبیر که در قلعه اٹاوه بود محاصره
نموده قافیه حیات تنگ ساختند شیخ مردانه وار قیمت ذخیره ا
خناس که در قلعه فراهم آورده بود از مرهته ها نقد گرفته خود اسباب سامانی
خود و تمامی مردم رسانیده بخیریت جان و مال از این قلعه مذکور برآمده نزد
حافظ الملک صاحب رسیده احوال کثرت انبوه غنیم بیان مفصل ظاهر
نمود که عهده ها برائی دشوار و رنگ حال معلوم شد و بالضرور از جملهٔ اٹاوا
و غیره محالات انتروی و رباری لنگ دست بردار باید شد حافظ
صاحب از جناب خداوند نعمت و نواب محمد یار خان صلاح و مشوره
نموده در جرگه گفتند که مخالفان این دو دولت باین کثرت و بلادها
باین بیدی و نافرمان برداری و درین صورت عهده برائی جنگ
معلوم نیست لهذا از محالات جمله اٹاوا و غیره دست بردار شدیم در ان سه
ور ان هنگام که نجیب الدوله از دست علیل بود بالضرورت با انبوه غنیم بی
توقف در انتقال عازم ملک مقدس گردید پسر جوان محمد ضابطه خان
و کلو خان و ملو خان گذاشت ضابطه خان بر ملک و مال و خزاین و لشکر بدر

نفوذ

منصرف گردیده و همه و برادر را از ورثه پدر مرحوم حشمت نواب والاجناب

خداوند نعمت و نواب محمد یار خان و حافظ رحمت خان و نصرالله خان

از ساحل دریای گنگ و ملا محمد سردار خان و فتح خان خانسامان

از او سمت معاودت نموده با اکثر خودها تشریف آوردند

[illegible]

[illegible]

باوجودی سندیه و غیره سرداران دکن بتقریب استقبال حضرت شاه عالم

بادشاه باله آباد رسیده و مراسم خدویت و عبودیت بتقدیم رسانیده

بادشاه را متوجه دار الخلافت شاهجهان آباد گردانیده انتظام امور

و مهمات حضور پر نور را ذمه خود ساخت و متکفل و متعهد جمیع مهمات

مالی و ملکی گردید حضرت بدولت و اقبال بمقتضای تفضلات خسروانه

اندوخته شرفی دربار معلی بخدمت سرداران جنوب عنایت

فرمودند و خود بدولت با سعادت در دار الخلافت شاهجهان

آباد بر تخت کامرانی جلوس نموده باعانت سرداران دکن بنابر هدایت

محمد ضابطه خان نهضت فرمودند خان مسطور از جاده عقیدت و اطاعت

هیچ کشوده کار نگردیده واحدی تن نداد و الا جمعیت مرهته های کثیر بود.
وایشان بسیار و علاوه و مرهته های بر شیخ محمد کبیر که در قلعه اٹاوه بود محاصره
نموده تا غایت حیات تنگ ساخت شیخ مردانه وار قیمت ذخیره ا
جناس که در قلعه فراهم آورده بود از مرهته ها نقد گرفته همه اسباب و سامان
خود و تمامی مردم رسانیده بخیریت جان و مال ازین قلعه مذکور برآمده نزد
حافظ الملک صاحب رسیده احوال کثرت انبوه جنوبیان مفصل ظاهر
نمود که مجیده برای دشوار در بنگال معلوم میشود بالضرور از چکله اٹاوا
وغیره محالات انتربیدی و رایای گنگ دست بردار باید شد حافظ
[illegible] از جناب خداوند نعمت و نواب محمد یار خان صلاح و مشوره
[illegible] گفتند که چه افغانان درین دو دست بابن کثرت و بلادریا
[illegible] تا فرمان برداری و در نصورت مجیده برای جناب
[illegible] تعلقات چکله اٹاوا وغیره دست بردار شتیم دران سه
[illegible] عدت قلیل بود بالضرورت بانبوه جنوب
[illegible] مقدس گردیده لیسر جوان محمد ضابطه خان
[illegible] ضابطه خان بر ملک و مال وخزاین و لشکر بدر
تصرف

و محمد عاقل خان فرستاده احمد خان بنگش در مقام سهسوان رسیده اظهار
ساختند که مرهته‌ها باراده ناصواب و انتزاع ملک شما آمیند و خیال برخاسته
و جنگ در سر دارند و درین صورت متفق گردیده بصلاح همدیگر یکجا باید جنگید
توقف جایز نباید داشت که معرکه مختصر است حافظ صاحب بهادر مراتب
بجناب نواب خداوند نعمت اظهار نمود از آنجا که جناب خداوند نعمت
را بخبر خوشنودی حافظ صاحب از مرهته‌ها و ملک انروی دریای گنگ
هیچ سروکاری و مطلبی نبود حافظ صاحب بهادر در عین شدت
باران و موسم برشگال از سهسوان کوچ نموده برلب دریای گنگ
محاذی فتح گنج دیره نمودند و بندی خان از سهسوان به بیوسی و بخشی سردار خان از
بانوله رفتند قریب شمشی؟ با به برکنارات گنگ دایره بود و تهانه‌های مرهته
در ملک احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان قایم شدند روزی
حافظ صاحب بهادر عبد الستار خان و سید احمد شاه و مولوی غلام
جیلانی خان و شاه اشرف خان وغیره تمامی سرداران را از افواج
خود انتخاب نموده بر تهانه مرهته که در جلال آباد بود ایلغور دوانیده دستگیر زده
گوشمال شایسته بجا آورده محاذی مماشنه از رساله داران مذکور

خواهند نمود از اماکن خود کوچ نموده بمحالات میان دوآب ازینا سرداران
ملاقات کرده همراه انبوه جماعه ضاله گرویده در تاخت و تاراج علاقه جات
دست درازی نمود ازانجا که اجل نجیب الدوله نزدیک رسیده بود
از سرداران کینه او احمد خان بنگش نیز زینت خواند جانب داری سرداران
دکن در پیش نمود نواب والا جناب خداوند نعمت و حافظ رحمت خان
بهادر و دوندیخان بهادر و نواب محمد یار خان و محمد سردار خان نجیب
و فتح خان خانسامان بتقریب ملاقات سندهیه که جریده بواسطه غسل
دریای گنگ می آمد از اماکن خود کوچ نموده بگهات سهوان وارد
گردیده چند روز بانتظار ملاقات نامبرده توقف نمودند هرگاه که معلوم
شد که آمد آمد سندهیه حرف صوت است اصلی ندارد دوندی خان بهادر
در جرگه و مشوره تا دور بلند گفت که من تاب طاقت مقابله و مجادله سرداران
دکن ندارم اگر شکوه آباد بطوع و رغبت خود بدهند ممنون احسانم والا
از شکوه آباد دست بردار شده ام این حرف گفته از سهوان به بسولی
معاودت نمود حافظ صاحب گفتند که تا از حیات رمقی باقیست از محالات
متعلقه اناوه و غیره دست بردار نخواهیم شد و در انوقت با بابت خانی

نقدی ز

و بر هم شود بلهار را و را یکچیزی رشوت داده و بظاهر رشته پدری و پسری

مهربان اورده صلح با سنکر و فراین و اسباب تجمل امارت از و را مخالفت

برآورده بهار را بورد و بعضی محالات متعلقه خود رفت و از حمایت و اعانت

راو مذکور سعی عماد الملک پیش نرفت لیکن نواب مرحوم بدستور

سابق بر احکام سلطنت مسلط گشت و احمد خان بنگش را حضور روا

لاخدمت میر بخشی از تغیر نجیب الدوله مقرر ساخت و مدتی بعیش و عشرت

گذرانیده زمانه را بر مراد خویش و حرکات افلاک را حسب اتحال خود

یافته هر دم هر لحظه شکر و سپاس جناب ایزد متعال مودی میساخت

[illegible]

بعد گذشته شدن بهادر و به انقضای دوازده سال رام چند بر گنش و ماد هو

سندیه و تکوجی هلکر اراده هندوستان نمودند از راه گونه و بوندی و

راتهور و کچهواهه افاغنی نموده از راه تول سنکه جات مواخذه در

پیش نمود چنانچه جات مذکور از قلعجات متعلقه خود بیرون آمده و مستعد

مصاف گردید کار را بر مرده پیش برد و نجیب الدوله بمقتضای زمانه سازی

و تعهد اینکه تا سرداران دکن باز خواست و مواخذه جنگ بهادر از من

شده‌اند مضطرب گردیده جا بدادیم طرفه اینکه هنوز محاربه در میان و لهو روی کار بود

و هر روز جنگ قرار می‌شد یکی با کفار با یه سریر خلافت مصیر خبر رسید

که آلوینده بیهوده گرد در همه خزانه و اجناس بسیار لشکر مخذولان مبروز از

پیشگاه قهرمان جاه و جلال به جامی عطای خان حکم جهان مطاع عز نفاذ

یافت که شبگیر زده گوینده تکبیت بپویند اجزای حرکات او رسانده و تادیب

بواقعی نماید حاجی مذکور بموجب حکم قضا شمیم زرارود وی بعلی دو دیده

قریب پنجاه گروه مسافت طی کرده انبوه گوینده که چون بخت نامساز

کار و طالع واژگون خود در خواب غفلت بود رسیده سر باک او را

تراشیده و دوش آن او بار سر رشته راز گران بار سر سبکبار ساخته

از آنجا معاودت نموده نظر معلی گذرانید ظهور این معنی باعث حیرت

نظارگیان گردید واحدی را در آرزوی ظفر قرین خبری و اطلاعی نگشت

حاجی مذکور از حضور در الامور تحسین و آفرین گردید و خلعت همه گانگی عنایت

و عطا شد جهانبانی سلیمان سامان بعد حصول چنین فتح نمایان که از حیز

و احاطه احصا بیرون و افزون بود سجدات شکر و سپاس بجناب

خداوند تقدیم رسانیده اقبال [illegible]

بانکی در رتبه وجهکاه ز راه حجاب مستورات اردوی معلی و سرادقات
عفت وعصمت کجاوه نشین وعورت انبوه حجابه خانه ات سوار ه بودند
ودر روز سیم چهل گروه مسافت طی مینمودی چندان مردمان وفیلان
واسپان وشتران وگاوان در معرکه کشته وخسته افتاده بودند که سباع
وبهایم وطیور گوشت خواران نواح تا سالهای دراز از تلاش معاش
فارغ کشته خوش زیست مینمودند معلوم شد که انبوه مقهوران که چند لک
ادم ودواب ذیحیات بود کجا رفتند مردم لشکری غارت گراودر
سنگر چند دلاریخته بودند میگفتند که کوری غله وادوقه از دیگر اسباب
واحمال واثقال خیمها وبازارها دوکاکین آماده وبر بودند ومردم مجروح جاکه
مقهوران که رمقی از جان داشتی ودر حالت سکرات ونزاع در
آن معرکه که افتاده است ودباری بر زمین میزدند درحین ارفاقت میگفتند که
اضطراب وسراسیگی رئیسان ما بان بواسطه عدم بهم رسی قوت
وادوقه بود والا چند بدست دیگر میجنگیدیم وزر خزانه وغیره اسباب بطلق
احتیاج نداشتیم اسبانم یکقلم از عدم میسر دانه وکاه ناکاره وضایع شده
لایق سواری وترکتاز نمانده بودند با مردم سواریم از پیادگان هیچ عنوان
شد لهذا

یعنی قنوج ناست ولایت و چه از سرداران نامداران هندوستان
احدی را هرگز پیش در جهان معرکه جا نگاه که بازار ملک الموت گرم
بود بر صرصر حوادث روزگار گرفتار نوزیده کلهم و جزیهم در حفظ وصیانت
ایزد ذو الجلال محفوظ و محروس ماندند و غنایم بسیار از نقد و جنس نفیسه
از قسم ناطق و صامت مال و اموال و احمال و اثقال کرورها بدست
غازیان عساکر منصوره افتاد هر یک از احاد الناس از فقرا و مساکین
از آز و نیاز و حرص و هوا که لازمه بشری است وارستند و مفروغ شدند
و قطع نظر از سرداران و رساله داران و جمعداران احدی نمانده بود
که چندین فیلان و اسبان و شتران غنیمت نیاورده بود از افراط
غنیمت تکیه پیادگان لشکر منصور سواران و سواران جمعداران
رساله داران و رساله داران بمرتبه امارت رسیدند احوال اسیران
از زن و بچه تا چه نویسد که اکثر سر و پا برهنه اندام در دست میشد و روزی
در انی طفلک صغیر پیش بنده آورده بود بقیمت سهل یعنی مفت
میداد از ترس چرا نداشته آنکه پرورش بچگان زنگال و دشوار است و
علاوه و رجا کرد و چیز روزی سواری بجز اسب و بار بردار بخبر شتر و دیگر نبود

جماعه مقهوران لسواس راؤ و بہاؤ وغیره نا سرداران جنوب کلیم و خرم
طعمه صمصام خون آشام شدند و ابراهیم خان کاردی که زخمی به پنجه بزبرات
و عاد دست گرفتار آمده بود بموجب حکم جناب کیوان باب حضرت
خلیفهٔ الٰهی بیاسا رسید نکر بالها رتبه کار که مرد تجربه کار بود از معرکه جان
سلامت برد و جنکوی تفیلو فی درو باه بازی کرد و پیش از روی
معلی سر برده حاف بدکن رخت او بار کشید نسیم فتح و فیروزی
از مهب افضال الٰهی و میامن برکات حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه و سلم بر پرچم لوای ظفر انتمای حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت یعنی اولیای
دولت قاهره مظفر و منصور و معاندان و مخالفان دین و دولت یکقلم
معدوم و مقهور گردید بموجب اشارت بر بشارت حضرت قدر
قدرت جمشید شوکت فریدون حشمت نقاره شادیانه نواختند
و قرنای نصرت و میمنت دمیدند طرفه اینکه از نا سرداران مقهوران
بجز لسواس راو که جوان و جیه و حسین و خورد سال و در حسن و جمال ثانی
و مثال نداشت نعش احدی را نیافت شکر ایزد متعال که از سرداران
نمایان جنود اسلام چه از ملازمان رکاب فیروزی انتساب

یعنی

موجول خود ها جد اجد اتبار و سلح گردیده به تلب گاه رسیده بند و چقلش های
مردانه بروی کار آمد و دست بروی عجیب که باعث حیرت نظاره گیان
بود بظهور رسید و نوبت از تیر و تفنگ و بان و گوله درگذشته کار بشمشیر
و خنجر و جمدهر رسیده اخر الامر بلاان وولاوران فریقین دست و گریبان شدند
و کشتی های مردانه نمودند هرگاه که بظهور ان جسارت نموده پیش آمدی یا
از تصادم اسپان غازیان اسلام سرجنگی ست لیشته خورده منهزم شدید
و طاقت ثبات قدمی و استقلال نیافتی لیکن جرات و جسارت
که در حقیقت جسارت آنها و کارنامه رستم و اسفندیار را تازگی
یاد میداد چندان ترکتاز مردانه نمودند که اندازه بیان بیرون و افزون است
ازانجا که اقبال استقبال و بخت و دولت جرانغار و حشمت و اجلال
برانغار بهادران عساکر نصرت نشان بود سعی معاندان نکوهیده بخت
اثر معکوس مرادی و پیش رفت نشد کیا بعد از و خورد بسیار که از
کشته های و خسته ها توده توده و انبار انبار بخون رسیده جوئیهای خون
هر طرف روان و جاری گشته بود از دست بهادران کیفر یعنی جناب
خداوند نعمت و نجیب الدوله و حافظ رحمت خان و دوندی خان وغیره

معاندان اطلاع رسید که لشکر خبردار و هوشیار باشند هنگام صباح که

صبح دولت و اقبال دولتخواهان اسلام و شام ادبار دشمنان نکوهیده

ز انبوه گروه ها از انبوه زیاده از مور و ملخ که پایان و نهایت ندارد و دو ازده لشکر

مقهوران برآمده اگر حشم و جاه و شوکت و شان واحدی از سرداران

آن گروه اجل گروه بیان نماید دفترها گنجایش ندارد و بهاو و بسواس راو

و ملهار راو و جنکوراو و شمشیر بهادر و ابراهیم خان وغیره که هر یکی سردار و سامان

و ثروت و شان بودند با جرأت و هر یک از بی پایان و شوکت و شان فراوان

همراه کسب اجل سوار شده به معرکه گاه یعنی به معرکه رسیدند و غبار زر طلب نمودند

از این طرف حضرت شهنشاه جم جاه با کوکبه دولت و اقبال و شاهزاده

همایون بخت تیمور شاه با حشمت و اجلال و وزیر الاعظم دستور المعظم شاه

ولیخان و سردار دوستان جهان خان و حاجی کریم داد خان و عطائی خان

و برخوردار خان و شاه پسند خان وغیره الوسات و قشونات ولایت

بحر الفاظ و نواب عمدة الاحباب خداوند نعمت و نجیب الدوله و حافظ رحمت خان

و دوندیخان و عنایت خان و عبدالستار خان و سید معصوم و شیخ محمد کبیر

و ملا محمد محسن وغیره سرداران بر الفاظ و نواب شجاع الدوله و احمد خان بنگش

نوفل

احوال گذشته ... و گنا مقهوران محصوران از تیره

بختی و سیه طالعی خود ها از امتداد محاصره و انسداد ورسد و آذوقه از گرسنگی

و فاقه کشی بستوه آمده در سنگر هوی های و غوغا های بلند ساخته بلوای

تمام نموده قریب بود که مردم عوام از گرسنگی و بی آذوقی از دو بام نموده

سنگر را شکسته بیرون برآیند و آواره دشت ادبار و ناکامی گردند

و سنگ تفرقه و حوادث در جمعیت نا سرداران وکن رفته نا سرداران

نکبت نشان احوال لشکر و انبوه خود دگرگون ملاحظه نموده و نقش مراد

بالعکس دیده مشورت کردند که بیکبار درشکست بروش بایان نبات

النعش منشعب و آخر شش رای همه ها برین راجع گشت که فرود از سنگر بر

آمده معرکه آرای باید شد و تماشای قدرت ایزدی بچشم حیرت بین

باید دید که از پرده غیب چه بظهور می آید و حق بکدام جانب است چوا

سپس معتبر این اخبار آورده بمسامع اقبال مجامع رسانیدند که

در گروه بی شکوه مقهور چنین قرار یافته است که فردا که روز حشر روز دوم

جزای است احکام قضا نظام بچاوشان و نقیبچیان زینت نفاذ یافت

که سرداران ولایت و هندوستان دیره بدیره خیمه بخیمه از اراده ناصواب

رسیده بانتظام مهام مالی و ملکی پرداخته خبرگیری افواج و سرداران
یعنی حافظ رحمت خان و دوندی خان وغیره که در اردوی معلی گذاشته
آمده بودند نموده و از طرف امورات خانگی یعنی کتخدا مطلق شده مستعد
روانگی اردوی ظفر طراز بودند که اخبار مقابله کفار فجار بالشکر جرار اسلام
که امر جهاد اکبر منجر شده بسمع افروز گردید و ارکان دولت از اماکن خودها
کوچ نمودند نواب سعدالله خان بمعارضه جسمی در ساحت حسن پور توقف
فرمود و جناب خداوند نعمت مثال رستم که هفت خوان طی نموده
یورشنگیر زده و قطع مسافت کرده بسرعت هرچه تمامتر داخل اردوی
جهان نورد گشته جبین نیاز و پیشانی ارادت را بخاک آستان
ملایک آشیان نورانی ساخته نذر لایقه و نیاز شایسته بنظر مبارک
معلی گذرانید از پیشگاه خلافت و جهانبانی مورد تفضلات
و مشمول نوازشات خسروانه گشت و قدر منزلت آنجناب
از امثال والاقران درگذشت هر روز بعنایت تازه و تلطفات
بی اندازه سرفرازی شدی و محسود ابنای روزگار گشتی

گوشمالی لایقه میبافتی که دیگر باره تاب طاقت با بیرون نهادن از لشکر

در خود ندیده آخرالامر انبوه چنانچه شایسته اشقیا از طرف او و رقه و دواب

از موافقت دانه و چاره بجان رسیده نوبت فاقه بر فاقه گذشت و

چاروا در تلف شدن گرفت کاه و غله کمیاب بل نایاب گشت عمده های

دولتمندان را نان و نمک میسر نمی آمدی و جز با ... الناس بجای

نان تخم و عصه میخوردی و دل و جان بر هلاک نهاده هر لحظه و هر دم ملک الموت را

یاد مینمودی که حیات خود را دوبار محالات می پنداشتی بحرصه لشکر پایتند او

کشیده بر آن بیشه و نهنگان بحیرها بحرصه زندگانی بر محصور زن

تفنگ و نارنگ ساخته بودند لیکن از باعث استحکام لشکر و

مور و جال جرات و جسارت پیش رفت ندیده چرا که توپخانه

بسیار و ضرب بیشمار لشکر و نواح لشکر بلا فاصله چیده بودند بنوعی

که گذاره طیور را بابال و پر دشوار و زنگال بود تا بسوار و پیاده چه رسد

احوال رفتن نواب [illegible] بخدمت [illegible] لشکر [illegible] جناب [illegible]

نواب سعدالله خان و جناب خداوند نعمت که در ایام برنگال نیابر بیماری

سپاه رسانی لشکر که در عرصه یکسال ضایع و ناکاره گردیده بود با تو له و اقام

ہند انجیال محال وطن باطل در لشکر مقید گردید جابجا و اوند احدی از سرداران

و رئیسان خوب از ان معرکه جان بسلامت نه برد و دیگر را و بلبار که

مرد جهاندیده و تجربه کار بود بهادر و لسواس راؤ را هر چند که فهمانید که این لشکر

نیست زنجیر اجل است که در پای سرداران مفقود العقل افتاده است

اگر تمنای حیات مستعار بر خاست رئیسان ننگ را بدهنا چار است

والا بحر طریق ازین مغاک هلاک که عبارت از لشکر است بدر باید

رفت و تابای داری اراده گریز باید کرد بهادر و لسواس راؤ وغیره

ناسرداران که طفل نا تجربه کار بودند بمقتضای نخوت و پندار و جهالت

داد باره چشم راست بین را از راه راست صواب پوشیده بود

گفته فهمانیده او بخاطر نیاورده دل مردانه و از سر هلاک نهاده مستعد کار

زار شدند و جنگ قرار دادے از طرفین شروع گردید غازیان لشکر

اسلام را ه رسید برانبوه اشقاوت پژوه حمله ها نمودند هر گاه که ر

از وقعه بانبوه اشقیا صرفت بهادر ران ظفرت ان دیده تاراج نمود

به او ورودی معلی می آوردی بسبب لا ران مقهوران که بصحابت

الهی و سردار است میر فتح بر عریته از دولت غازیان افواج بادشاهی

و الشمال

وجهدی پایان می بایست شکر و سپاس خداوند بجز آنچه سرزد که مقهوران

نکبت نشان شیوه اسلاف خود را فراموش نموده اند و از یاد داده اند

نمیتوان گفت که این است چهار رکن آدم از عقل که گیاست و فهم و فراست

بهره نداشتی و تمام و کمال حیوان بصورت انسان بودی آنچه که مقهوران

را ندنشیده و خیال کرده بودند این است که از سر حسن باشی بیت تا قصبه

تهانیسر ساخت جبل و هانسی کرده اراضی معبد هنود ان است هر کس که

دران سرزمین خلد آئین قالب عنصری خواه بکتاب خواه با جبل طبعی

تهی نماید بلا مواخذه باز پرس اعمال و افعال ماضی و حال به بهشت برین

میرسد و از عقوبات و جزای کردار مصئون و محروس میباشند بخیال

اینکه جنگیست عظیم یعنی مهابهارت روبکار است اگر درین میدان میدان

فتح و ظفر نصیب گردید بلند نامی دنیا است از عقبی تعلق ندارد و در حالت

کشته شدن و جان دادن دولت عقبی که پاینده و دایمی است میسر

خواهند شد و اگر بطور رسم وطن یعنی دکن بطریقه اجداد خود جنگ نمائیم و شکار

کنیم خداوند که در کدام اقطاع جنگ واقعه شود در صورت تلف گردیدن جسد

قالب عنصری تهی کردن دولت و عقبی هر دو مفت از دست میرود

وسردار دستگیر و نواب شجاع الدوله و احمد خان بنگش وغیره که از مور و ملخ و
از حد و حساب بیرون بود متوجه تنبیه و تادیب مقهوران متفاوت نشان
شده و بهر روز بتجمل و تزک تمام که گروه هم پاین وقار و تمکین بعنوان رسید
نزد ارشدی سبحان الله جناب اقدس اعلی چقدر دل و جگر وسیع
در توسع داشتند که چنین دشمن دین و دولت را که از تعداد و حصر و حصار بیشتر
بود بخاطر در نیاورده مقاطر راه نداده سطی منازل و قطع مانند سیر خیابان
گلستان میفرمودند و قتیل و اسیر نمودن گروه نکبت پژوه را از مثوبات
اخروی و اجتهاد کلی میدانستند القصه او به جهان کشائی معدلت
انتمائی بمسافت چهار پنج کروه از شکست گاه مقهوران نصب گردید
و خیام قرار و سے از طرفین رو بکار گشت خلاصه اینست که از شقیای
بیدولت شیره بخت که چشم دو بینی ایشان بشمه غفلت دوخته بود و تیره
دروییه خود کم کرده وطریقه آبا و اجداد خود بر باد داده سنگر بسته مورچال قایم
ساخته همین در ابطه او بار در اینده ام انها بود و الا اگر بطور خود ترکتاز گردیده
و حرب و پیکار بعنوان جنود پیاده می نمودی تا سال های دراز انجام این
مهم نشدی و عرصه بیجا الطول و طویل کشیدی که قطع اثر ترددات شایان
ابحدها

وچندی پایان می بایست شکر وسپاس خداوند بحر اسمه سزد که مقهوران

تلبیت نشان شیوه اسلاف خود را فراموش نمودند واز یاد دادند

نمیتوان گفت که این سه چهار لک آدم از عقل و گیاست و فهم و فراست

بهره ندانستی و تمام و کمال حیوان بصورت انسان بودی آنچه که مقهوران

رانشنیده و خیال کرده بودند انسبت که از سه جهت بایستی بیت تاقصبه

تهانیسر مسافت چهل و هشت کروه از اراضی معبد هنود است هرکه

دران سرزمین خلد آئین قالب عنصری خواه بکشتن خواه باجل طبعی

تهی نماید بلا مواخذه باز پرس اعمال و افعال ماضی و حال به بهشت برین

میرسد و از عفو بابت و جزای کردار مصئون و محروس میباشند بخیال

اینکه حرکت عظیم یعنی مهابهارت روبکار است اگر درین میدان میدان

فتح و ظفر نصیب گردید بلند نامی دنیا است از عقبی تعلق ندارد و در رفاقت

کشته شدن و جان دادن دولت عقبی که پاینده و دوامی است میسر

خواهد شد واگر بطور رسم وطن یعنی دکن بطریقه اجداد و خاگت نمایم و ترک ناز

کنیم خداوند که در کدام اقطاع حکایت واقعه شود در صورت تلف گردیدن حد

قالب عنصری تهی کردن دولت عقبی هردو مفت از دست میرود

و خبره که از مور و ملخ و
سردار اشتهار و نواب شجاع الدوله و احمد خان بنگش
از حد و حساب بیرون بود متوجه تنبیه و تادیب مقهوران متفاوت نشان
شده و بهره و زینجیل و توزک تمام که کوه هم باین وقار و تمکین نمیتوان رسید
سوار شدندی سبحان الله جناب اقدس اعلی چقدر دل و جگر وسیع
و توقع داشتی که چنین دشمن دین و دولت را که از تعداد و حد و حساب بیشتر
بود بخاطر در نیاری مقاطر راه نداده طی منازل و قطع مانند سیر خیابان
گلستان منبوری و قتیل و اسیر نمودن گروه نکبت نبرده را از منوباب
اخروی و اجتهاد و کلی سید السنی القصه الویه جهان کشای معدلت
انتمای بمسافت چهار پنج کروه از نشست گاه مقهوران نصب گردید
و خاک قرار ے از طرفین رو بکار گشت خلاصه اینست که از شقیای
بد دولت تیره بخت که چشم و دو بین انها بر بسته غفلت دوخته بود و تیره
دروئیه خود کم کرده و طریقه آباو اجداد خود بر باد داده سنگر بسته مورچال قایم
ساخته همین در ربط او بار دانسته ام انها بود و الا اگر بطور خود تر کتاز کرده
حرب و پیکار بعنوان جنوبیان نمودی تا سال های دراز انجام این
مهم نشدی و عرصه بیجا الطول و طویل کشیدی که قطع انراتر دیاب شایا
و جهدی بایا

چون مجبور گردیده بر سر مقابله پر رسیده‌اند آن نکوهیده بختان تیره روزگار که اجل

پای در گل بودند از طلوع نیر دولت و اقبال یعنی نهضت رایات عالیات

بنا بر تخریب و تادیب آن بیدولتان اصلا اندیشناک و خطره‌مند نگشته

همچو کوه پا و قرار از دایره گاه خودها حرکت و جنبش نکردند و بدستور قایم و مستقل

ماندند و اضطراب و اضطرار را بخاطر خودها راه ندادند بلکه بتجدید مورچال

درست و مستحکم نموده خود را جمع ساختند از پیشگاه خلافت و جهانبانی

به نجیب الدوله حکم قضا توام زینت نفاذ یافت که نواب شجاع الدوله

را بپایه سریر خلافت مصیر حاضر سازد و فرشته رایه احکام قضا نظام

کاربند گردیده بایلغار شتافته نواب مذکور را فهمانیده از عنایات

حضور معلی امیدوار و از بیم مطمئن ساخته به اردوی نصرت قرین

حاضر آورده بزیارت عتبه فلک رتبه معزز گردانید از حضور والا

نواب مذکور بعطای خلعت فاخره و دیگر امثال و اقران عز امتیاز یافت

و احمد خان بنگش نیز بطمطراق فراوان و تجمل بی پایان بلا واسطه

بخیریت بمعسکر کیهان پوی رسیده مشمول تفضلات خسروانه گردید

حضرت قدر قدرت با جنونات و الوسات ولایت و افواج هندوستان

وصفای فدویت خود ثابت ونقش ساخت از حضور خلافت

وجهان بانی مشمول تفضلات خاص ومورد توجهات گرویده باسرواران

جنوب اضراب کلان وخورد سرکار بادشاه هر قدر تیار وناتیار ایستاده

افتاده بود از دارالخلافت بروز شنبه بطرف پانی پت وکرنال رخت

ادبار بردند ودران ساحت باستظهار جنگ ومرگ طرح اقامت

انداختند عبد الصمد خان ملازم احمد شاه درانی وقطب شاه مومن خان

وعمده ملازمان نواب سعدالله خان متعینه نجیب الدوله که بانتظام چکله سهرند

مصروف بودند از آمد آمد فوج مرهته تاب طاقت مقابله جنگ در خود

ندیده در قلعه کنج پوره تحصین جستند فوج مرهته قلعه مذکور را محاصره نموده آب

ودانه بر محصوران بند ومسدود ساختند آخرالامر دستگیر نموده بانواع عقوبت

وازمیت بجان کشتند بعقب رایات ظفر آیات احمد شاهی از

جهاوشه ازنوب شنیدند برای تنبیه سرداران دکن حضرت شاهنشاه

جم جاه از آمدن جابجه مقاهیر نکوهیده بخت مطلق خطره واندیشه نکرده لطف

واستقلال تمام بعد انقضای ایام برشگال بتجمل وانتظام مالاکلام از جهان

که در ساحت انوپ شهر بود کوچ نموده باستگی وتوزک تمام از

حق

جا بجا متفرق و آواره بود آنهم یکجا و فراهم شده و گروهی سورجمل جات
بالک سوار و پیاده برق انداز نزدیک مقابر بند و لبت عافیت
تباه گشت تمامی نواحی و معابر دریای جمن به قبضه اختیار آن بید ولتان
تیره روزگار رسید اینمعنی زیاده تر اسباب نحوست و پندار آن بهم رسید
در اکبرآباد متوقف نگردیده کشتی بارا همراه گرفته براه سواحل دریای
جمن بدار الخلافت شاهجهان آباد رخت ادبار افگندند

احوال جدا شدن سورجمل جات از رفاقت سرداران دکن و روانگی [illegible] مذکوره
با [illegible] گشتن [illegible] مغلوب شده و [illegible] سورجمل جات که زمیندار
مکار عیار جهان دیده و گرم و سرد زمانه آزموده بود از مقام دار الخلافت
شاهجهان آباد و نا سرداران دکن را فریب داده به بهانه رسد و آذوقه
رسانی و درستی و تیاری سامان حرب و پیکار رخصت شده
به قلعه جات متعلقه خود رفته سلامتی جان و مال خود و سعادت شکر
بجناب داور حقیقی تقدیم رسانیده متواتر عرایض انکسار مشعر ترک
رفاقت مقهوران بپاس ادب و اطاعت حضور والا ارسال
داشته خراج و باج حضرت شاهنشاهی بندگی و حسن ارادت

مستعد کارزاری لیکن احدی بمقابلهٔ حضرت شاهنشاه جرأت نمیکردند

گروهی که وعده و اجلش فرا رسیده و خمیر قالب عنصری ایشان از

خاکدان سرزمین هندوستان بود یعنی بهاو برادر بالاراو و بسواس راو

و جنکوجی و دامان و ابراهیم خان کاردی و جسونت راو و ناروسنکر و

انتهیل راو و مادهو راو و اندر راو و جنبز سنگه و ستداشیو هری راو

و دامودر و تترنک راو و دواجو پوار و هراج و ماناجی و آباجی وغیره

سران و سرداران لشکر جرأت کرده پای عزم بر رکاب مرکب

نهادند و باحضار لشکر و اجتماع سپاه فراهم آوردن افواج که متعینه برگنات

و محالات بود تقید فرید نمودند در اندک فرصت لشکر مور و ملخ سپاه

بیقیاس جمع شد سرداران مذکور با توپخانه فراوان و لشکر بی

پایان که از حد و حصر افزون بود بعزم مقابلهٔ حضرت شاهنشاه به

هندوستان کوچ نموده بعد طی منازل وقت معین که اجل آن گروه

نزدیک شد براه نرور و گوالیار به اکبرآباد رسیدند از فوقت تعداد

افواج آن مخذولان از انجم و ریگ بیابان زیاده نشان میداد

و علاوه سپاه مقهوران که در هندوستان بمحالات و برگنات و صوبجات

جابجا

ساحل دریای گنگ که ساحت فرز رو دار دو سیلاب نمیرسد

بجا و سفر فرمودند و خیام دولت و نصرت بر پا ساختند نواب

سعد الله خان و جناب خداوند نعمت بموجب اجازت حضور را شرف

درعلی بنا بر تیاری ساز و سامان که در سیاق ظفر سیاق ضایع

و خراب شده بود و از حالات متعلقه کوچ نموده بکبین شرف آورده روند

ولسبر انجام و تیاری ساز و سامان توجه نمودند احوال آمدن ...

سرداران دکن ... مقابله ... از آنجا که ملک متعلقه مرهته

های که تحصیل گرو رهای بود و از تقصیرات جناب خداوند کیهان به قبضه اقتدار

سرداران افغانان رسیده شتکان و عمال متوسلان و لواحقان

مرهته های بالکل بید خل گردیده بلوای عام و شورشی عظیم برپا

گرده بدکن پیش نانا بن بالاراو بن باجی راو رئیس پونا فریاد

و استغاثه نمودند که بنای بابان ازین هندوستان جنت نشان متزلزل

گردیده و افغانان متسلط گشتند اینوقت فریادرسی و دستگیری

الست سرداران دکن متفق گشته چندی بمشورت و مصلحت ها

بر دوختی و مال اندیشی ها منصوبه و حسن و قبح بعزیمت هندوستان

و دو سه روز نامبرده از اذیت محاصره تنگ آمده معرفت حافظ
رحمت خان از حفظ جان امان وعفو تقصیرات خواست نامبرده نیم
شب قلعه را خالی کرده بدر رفت و از شفاعت حافظ رحمت خان
جان ناموس خود را بسلامت از خان عظیم برد و از پیشگاه معلی
حراست قلعه مذکور تفویض نواب سعد الله خان گردید راقم التسوید هم
بر کاب ظفر انتساب نواب مذکور بنابر ملاحظه حصانت و متانت
قلعه مذبور رفته بود انتزاع محال جالیسر و فیروز آباد و شکوه آباد
و خورجه و شکار پور و سعد آباد و اتاوه و کوژه و کنژه و غیره در جاگیر امرا
ران کثیر از حضور خلافت و جهانبانی مقرر و مفوض گردید چنانچه
نواب سعد الله خان بتقریب سیر و شکار نواح جالیسر و فیروز آباد
و جناب خداوند نعمت به شکوه آباد از حضور انور دستوری یافتند
در عرصه موسم برشگال در پیش آمد و ابر رحمت الهی متوجه پرورش
و نشو نمای موالید ثلاثه گشته حضرت جهان پناه کیوان بارگاه احمد شاه
در دو سه بنا بر دلسوزگی در رفاه جمهور ولایت هندوستان که از مدت
چند سال در رکاب فیروزی حاضر و ملازم بودند نزدیکی انوپ شهر بر
[illegible]

خلافت تیمور شاه منسوب گردید و از طرفین رسمیات نسبت
موافق ضابطه و قاعده هندوستان تبقدیم رسید بزاو یعنی لشکر مرہٹہ
که در میدان هول کوت رخت اوبار در انست با بحال محاکر
گردون مانند گردید آن طایفه غفلت سرشت را که مانند بخت خود
در خواب عدم بود تمام و کمال بقتل رسانده متوجه تنبیه و تادیب رجل
جاٹ نحوست سمات شد هنرادو بنداین وغیره تمامی آنکه آن
نواح را که چون روضه رضوان بود تاراج و تجارت وسکنان انجارا
قتیل و اسیر نموده بمحاصره قلعجات جاٹ توجه گماشت جاٹ هم تیاری
و استحکامی برج و باره قلعه های گروه بجنگ تیر و تفنگ و گوله بان
قصور نکرد و بمدت محاصره با متداد کشید و کاری پیش رفت نشد
و سعی مجاهدان دلاور ان لشکر اسلام بی مقصود و نبرد لفر و رخصت
بدولت و اقبال ترک محاصره نموده در ساحت کول جانام لفر
فرجام زده و به قتل نمودن نابت کده مسمی برام کده که احداث
نموده نابت خان فوجدار چکله کول بود و در ان ایام باهوری سکه از
طرف جاٹ بانتظام و حراست ان قلعه مامور بود و توجه فرمودند در رحجه

شاه جم جاه هم آغوش یگانگت واتحاد شدند نواب عماد الملک
وغیره امرای هندوستان ببارگاه معلی حاضر آمدند در شاهجهان آباد
طرفه حشر و نشر برپا شد که آبادی دار الخلافت شاهجهان آباد
که مورد و مامن حوران و غلمان بود یکقلم بتاراج و ناموس عالمی
برباد رفت هزاران هزاران جمیله دلبران و دختران شرفا و نجبا
بدست غازیان عساکر اسلام اسیر و انبوهی کثیر از ذکور و اناث
قتیل شدند و زنان و دختران محبوس راوترانیان و افغانان و
روهیله بالطریق تحایف وارمغان بولایت ایران و توران و
سمرقند و بخارا و ترکستان و کوهستان و دیگر اطراف و اکناف
عالم فرستادند هر دو شاه جمجاه کیوان بارگاه با هم بگیر عقد موافقت
و مواخات و خلت و ارتباط بستند و دوستی و اخلاص تازگی هم
پذیرفت و خوشی و خورمی جلوه ظهور گرفت بوجهی مخالف و
معاندت را بداخلی نماند رشته یگانگت و یکجهتی استحکام
یافت یعنی پادشاه بی بی جبیه محمد شاه پادشاه مخاطب فردوس
درامگاه با حضرت شاهنشاه وجیه عالمگیر پادشاه با هین بود

خلاوند

بمارضه بدنی در نیولا عاید گردیده بود و علاوه در صوبجات متعلقه

شن رالیه خلل و هنگامه عظیم برپا شده لهذا نواب مذکور را

رخصت صوبه اوده نموده شد رسیده تا سردار ... اکبرآباد ...

حضرت احمد شاه و وزرای ... نواب سعدالله خان و جناب خداوند

نعمت و نجیب خان و غیره سرداران از لشکر تا ال کوچ

نموده به اردوی ظفر طراز رسیده بزیارت سرادقات حشمت

و اجلال عز افتخار یافته نذورات لائقه بقدر درجات گذرانیدند

از حضور معلی مورد تفضلات خسروانه شدند جماعه و کهیان منقاد

شان لطیف کوکه احمد شاهی می جنگ عار فرار اختیار نموده

بطرف شاهجهان آباد آواره دشت ادبار و ناکامی شدند

حضرت بدولت و اقبال بنفس نفیس با سرداران گیتی تسخیر

زده باشنه کوب جماعه اشقیا رسیده هنگام عبور دریای جمن

بلهیات برای نا سرداران وکن یعنی و تا بتیل و غیره ته تیغ بیدریغ

غازیان نصرت نشان شدند حضرت عالمگیر بادشاه از

دار الخلافت شاهجهان آباد بتقریب استقبال پیش آمده هردو

ظفر انتساب بنیاد و خنگ صحرای نورد فتح و اقبال را بر ساحت
هندوستان تیزگام ساخت و افواج دریا امواج و لشکر ظفر پیکر بدریافت
نهضت شاهنشاهی به هندوستان از اماکن و اوطان خود با حرکت
در لوح نموده بجناح استعجال گروها گروه و جوق جوق پیش و پس در ظل الویه
نصرت پیرای و علم ظفر افزای رسیده در خور حالت و رتبت خود با
سور و مراحم خسروانه میشدی تا نزول رایات فیروزی آیات ببلاد
دار السلطنت لاهور عساکر فراوان و افواج بی پایان بر رکاب ظفر انتساب
حاضر و فراهم شد و حضرت بدولت و اقبال متوجه مقر سلطنت یعنی
دار الخلافت شاهجهان آباد شده صاف بنا بر خبرگیری و خبر رسی
افغانان طرف سکرتال توجه فرمودند بدریافت طنطنه آمد آمد احمد شاه
نواب سعدالله خان و جناب مستطاب خداوند نعمت نوطله
و نجیب خان و حافظ رحمت خان و دوندی خان وغیره سرداران
کتیهر باهمدیگر مشورت و مصلحت نموده نواب شجاع الدوله
را رخصت صوبه اوده نمودند سرداران کتیهر به پیشگاه خلافت
و جهانبانی عرایض بدین مضمون ارسال نمودند که نواب شجاع الدوله

را با

گردیدند نوابصاحبان والاشان سعدالله خان و جناب خداوند

نعمت دام اقباله و نجیب الدوله و حافظ رحمت خان و دوندیخان

و بخشی سردار خان فتح خان خانسامان لوازم استقبال بتقدیم

رسانیده تواضع کشتی های پارچه و خوان جواهر و اقبال و اسپان خاصه

و نقد بقدر درجات و موافق مراتب نمودند با سرداران فریقین از اتفاق

و اخلاص صاحبان صدر طاقت مقابله حرب و پیکار در خود نیافته

تاخت و تاراج ملک علاقه نجیب الدوله که از دریای گنگ

بود شروع نمودند و هرگاه که بنا بر مقابله افواج اسلام می آمدی سرجنگی

واجبی و گوشمال خوب می یافتی احوال نهضت [illegible] را با [illegible] آباد [illegible]

احمد [illegible] از قندهار [illegible] هندوستان [illegible] [illegible] الدوله [illegible] ازانجا که

مدت محاربه جماعه اشقیا بطول کشید و این اخبار بولایت قندهار

بسمع مبارک حضرت احمدشاه ابدال رسید که بر جماعه افاغنه

هندوستان جنوب و جنوب قافیه تنگ ساخته احدی از طبقه

اسلام یا اعانت و کمک نمیرسد حضرت بدولت و اقبال به

استماع این خبر بغیر اجتماع قشونات و الوسات پای عزم بر کاب

بمجرد وصول مبر سطور و دریافت حالات جنگ که فرقه های شقاوت
انتمای سر شورش بر داشته با نجیب الدوله مقابله دارند بلا توقف از
لکهنو کوچ نموده بمنازل طولانی شریک و رفیق نواب سعد الله خان شد
دران او فات جماعه ضاله کفره فجره از معابر جاندي باياب عابر گردیده
بتاخت و تاراج ملک متعلقه نجیب الدوله دست غارت دراز نموده
بودند و دارکنشی سرور خان که سدراه و مستعد جوابدهی و سرشکنی
مخالفان دین و دولت بود جارابات و مجادلات رو بکار نواب
شجاع الدوله و نواب سعد الله خان و نواب جناب خداوند نعمت
مدظله العالی و حافظ رحمت خان و دوندیخان و فتح خان خانان
هر دو قت رسیده به تنبیه و تادیب معاندان و مخالفان توجه بر
گماشتند اصل اینست که از شوکت و صلابت آمد آمد نواب شجاع
الدوله منافقان خالف و سراسان سر از پای نشناخته بحالت
اضطرار از دریای گنگ عابر گردیده بعضی جان بسلامت بروند
وگروهي غرق بحر فنا شدند و انبوهي که باین روی آب دست
و پای گم کرده حیران مانده بودند طعمه صمصام خون آشام بهادران اسلام
گردید :

ذکر ... احوال آمدن جنکو و غیره سرداران بمواقفهٔ نجیب الدوله و
رسیدن سرداران کتیهر و نواب شجاع الدوله برای اعانت بلشکر ...

بعد چندی جنکو و دتا پتیل و غیره سرداران دکن بعزم انتظام هندوستان
از اماکن و اوطان خود ها روانه شده از راههای مارواڑ و جی نگر و کوته بوندی
و غیره زمینداران آن نواح ماخذ گردیده با نجیب الدوله بازخورد و پرخاش
نمودند مدت مجادله و محاربه بطول کشید نجیب الدوله تاب و طاقت معرکه
میدان در خود ندیده در سکرتال که کریوهٔ بلند و مغاک عمیق بر ساحل
دریای گنگ است لشکر بسته حرب مورچال در پیش نموده از نواب
سعد الله خان و غیره سرداران کتیهر استدعای اعانت و کومک
نمود چنانچه نواب مذکور و نواب فیض الله خان و حافظ رحمت خان و
دوندی خان و بخشی سردار خان و فتح خان خانسامان و دیگران در موسم
برشگال و شدت باران کوچ نموده بمنازل طولانی بامروهه رسیده
توقف نمودند و بخشی سردار خان را که سپه سالار لشکر افاغنه بود پیشتر
بسنبل کده رخصت نمودند و میر غلام رسول خان را بتقریب استدعای
اعانت و امداد نزد نواب شجاع الدوله بهادر فرستادند نواب مذکور

و خطاب محمد قلیخان کامیاب نوازش شد

درانوقت نیتوجی خویش سیوا که چنانچه گذارش یافته پس از فرار انفصالات کیش جهالت

شعار از درگاه جهان مدار راجه جی سنگه او را دستگیر نموده بجناب معلی فرستاده بود چون بپایه

اورنگ خلافت رسید ارشاد والا صادر شد که فدائی خان میر آتش حبس از اهل توپخانه بحراستش

گماشته از حال او با خبر باشد و پس از چند روز که در قید ضبط خان مذکور بود بدلالت دولت

و هدایت سعادت داعیه قبول اسلام از خاطرش سر برزده بوساطت خان مومی الیه التماس نمود

که اگر عاطفت بادشاهانه این بنده را امان بخشد از روی صدق اعتقاد مسلمان میشود

چون ملتمس بعرض همایون رسید شهنشاه دین پرور حق پژوه آن داعیه مرضیه مستحسن افتاده بر

تو عفو و افضال بر حال او گسترده و نوید امان بخشید نیک سرانجام که عمری بضلالت

کفر و جهالت و بت پرستی بسر برده بود بتوفیق ادراک شرف اسلام دریافته

زاویه باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد و بمیامن این ارادت علیا از

ورطه و مخمصه بادشاهی که نمودار سخط الهی است نجات یافته کامیاب مقاصد

دارین شد از تعارف سال دهم نیتوجی خویش سیوا که حقیقت حال و کیفیت نیک سرانجامی او

و بتوفیق ادراک شرف اسلام قبل ازین مرقوم کلک حقائق نگار گشته چون سنت ختنه بجای آو[رده]

شعار و آداب مسلمانی آموخته بود مطمح انظار مراحم شهنشاه دین پرور بکرامت گشته بعنایت خ[لعت]

فاخره و جمدهر مرصع و شمشیر با ساز مینا کار و اسب با ساز طلا و منصب سه هزاری و دو هزار

و خطاب [illegible]

ملکیت و وحشیان را کار رفت و تغییر وضع داده در شب بیست و هفتم

صفر با سنبهاجی پسر خویش راه گرائی وادی فرار و مرحله پیمائی دشت اد

بار گردید چون این معنی بعرض اشرف رسید کنور رام سنگه مورد خشم

و عتاب پادشاهانه شده از منصب معزول و از دولت کورنش

ممنوع گردید و براجه جیسنگه فرمان شد که بتوجهی ضلالت جوراکه با آن

نفی اندیش فتنه جو بسمت قرابت داشت چنانچه مذکور شده

قبل ازین سرلشکر او بود و راجه جیسنگه بمنصب بنابر مصلحت دولت

و صوبه به پنجهزاری سربلندی یافته در لشکر ظفر اثر همراه راجه بود بحسن

تدبیر و دستگیر خسته بجناب خلافت و جهانداری فرستد که مبادا

حرف شقاوتش بحیث آید و از جیش نصرت شعار فرار نماید و بان

بعصیان منشی تیره روزگار گراید

و فرمان‌پذیری انحراف ورزیده جرأت بر سلوک و جادهٔ بغی و عصیان
نخواهد نمود بنا براین عاطفت خسروانه التماس و رجا را بالقبول این
ملتمس سربلندی بخشیده پرتو عفو و بخشش بر حال آن باطل
سگال گسترده و حکم اشرف بفولادخان صادر شد که جمعی بر دور
منزلگاه او بجهت خبرداری تعین شده بود برخیزند تا خاطر وحشت زده
او بجمعیت و اطمینان گراید و بسبب اینکه بیشتر از پیشتر آثار عنایت
و رحمت بظهور رسیده مرکوز باطن اقدس این بود که بعد از چند
روزی بمقصود رسانیده کامیاب دولت کورنش گردانند و مشمول
الطاف و اعطاف ساخته رخصت انصراف دهند از آنجا که
باطن ضلالت موطن آن تیره بخت از لوث شنایع افعال و اطوار
سابق و فضایح ناهنجار و اداهای نالایق که بتازگی ازو سر زده
ناایمن بود و بغلبهٔ خوف و وحشت و غضب پادشاهی که نمودار سخط
و قهر الهی است او را بیقرار داشت درین وقت اهل توپخانه و
بیتیان فولادخان از اطراف منزلگاه او برخاستند و کنور رام سنگه
از پاسداری حال او غفلت ورزید انتهاز فرصت نموده
ملبوس

راند و از معزولی توجهی و تلخکام زهر بیحاصلی گشته از دولت کورنش محروم
بود و شور سودای پندار و بخودی که در سر داشت فرو نشسته از شناعت و
سفاهت بهوش آمد و از بیم قهر و عتاب پادشاهانه جگر در باخته در صدد
چاره کار خود شد و توسل بامرای رفیع القدر و توسلیان درگاه جسته
اظهار عجز و ندامت پیش گرفت چندانکه خضوع و الحاح نمود پرتو التفات
پادشاهی بر ساحت حال الضلالت منشش نتافته و دولت بار و
رخصت کورنش نیافت لیکن سنبهاجی پسرش بموجب حکم
معلی با کنور رام سنگه بکورنش رسید و بعنایت و مرحمت
خسروانه مفتخر و مباهی میگشت در خلال این حال عرضه داشت راجه
جیسنگه در جواب منشور لامع النور رسید معروض داشته بود که چون
این فدوی با آن مخذول مراتب عهد و میثاق در میان آورده هنوز
بمهمات انجد و مشغول است اگر فضل و کرم پادشاهانه از جرم
او در گذرد این بنده رهین منت بخشایش و احسان و سرافراز
در امثال و اقران میگردد و هم اینمعنی باصلاح کار پادشاهی و تمشیت
مهام انجد و اقرب مینماید و متعهد گشته بود که آن مطرود از سرکشندگی

بیخبر و بد اطوار و کردار از نظر توجه و التفات شهنشاه افتاده حکم شد
که من بعد در پیشگاه حضور بار نیافته از دولت کورنش محروم باشد
و بکنور رام سنگه که واسطهٔ کاران نابکار بود در بیرون شهر منزل گرفت
حکم شد که آن مقهور را از نزدیک وثاق خویش فرود آورده از حال او
باخبر باشد و سنبهاجی پسر شس را که چنانچه سبق ذکر یافته بمنصب
پنجهزاری پنجهزار سوار سربلند بود هر جمعه روز بار خود بملازمت اشرف
آورده و چون مراتب مکر و شیطنت آن مدبر نکوهیده و بد اطوار بر خاطر
مهر انور سمت ظهور داشت و مظنهٔ فرار و انضلالت شعار می شد
بفولاد خان شحنهٔ شهر اشارهٔ معلی صادر گشت که بر اطراف
منزلگاه او جمعی از همراهان خود و برخی از اهل توپخانه بجهت پاسداری
بنشاند و منشور لامع النور محتوی بر صورت حال و کیفیت معامله
آن مقهور بمهاراجه جیسنگه که مشغول مهم بیجاپور بود و بابان بدکیش عهد
و قول در میان داشت عز اصدار یافته حکم شد که آنچه درباره او صلاح
دولت داند بدرگاه آسمان جاه معروض دارد تا بر وفق صوابدید ملتمس
آن عمده راجهایان درود معامله رود و پس از روزی چند که آن تفاوت
انداز

ازانجا که آن تیره بخت خذلان شعار همواره بادیه پیمای وحشت ضلالت

و دام و دد صحرای جهالت روزگار بسر برده خالی از زشت خصلتی نبوده

و هرگز شرف ملازمت خوانین نامدار و سلاطین سپهر مقدار که مایهٔ

سرمایهٔ تحسین اخلاق و تهذیب اطوار است در نیافته قواعد و آداب

مجلس پادشاهان نمیدانست و بهوای بعضی توقعات بیجا و مقاصد

دور از کار در سر داشت و خیالات خام در خاطر پخته بود چون بحواطف

مراحمی که بمحض تفضل پادشاهانه نسبت بحال او سمت ظهور یافت

بعد از ایستادن در آن مجلس بهشت آئین سودای جهل و نادانی

سر بمغزش زد شور آورد و دیگ شره رفته با کنون در دم ستمگرانه اظهار

رنجیدگی خاطری نمود و گله های بیجا و خواهش های ناروا آغاز نهاده

پرده آرزوی سفاهت و بیخبری برگرفت و جوهر خبط و شور رشش هم

در آن جشن همایون روز جهان افروز بروی روز افتاد و چون پرتوی

این معنی بر پیشگاه خاطر آگاه حضرت شاهنشاهی تافت او را قابل

بساط قرب و حضور ندانسته رخصت فرمودند که بمنزل خود رود و نتیجهٔ

عنایات و مواهبی که نسبت باو مقرر شده بود بظهور نیاید و آن

بنده اورین هنگام که بوسه فلک احترام آمد حضرت شاهنشاهی که مظهر
لطف و رحمت الهی اند نظر بر سوابق تقصیراتش نکرده بار او در مقام
نوازش و بنده پروری در آمدند و میخواستند که آن باطل پژوه را
مرهون عنایت و احسان موفور و تفضل و امتنان سازند چنانچه در
روز جشن مبارک که رسیدن او بود دولت ملازمت اکثر عنایت
در آن روز مسعود قرار یافته بود و کنور رام سنگه و مخلص خان را حکم
شده که بجهت سرفرازی او پذیره شده آن شقاوت منش را
بآستان بوس رسانید و چون بپای کار خلافت رسیده کامیاب
تقبیل سده سنیه گردید بعد از تقدیم آداب ملازمت باشاره والا
در باب قریب و منزلت بار یافت و در مقامی مناسب که جای
مقربان پیشگاه دولت بود بامرای نامدار و نویان رفیع مقدار دوش
بدوش ایستاده مقرر شده بود که در آن روز فرخنده بعواطف گونا
گون سربلندی یابد و روزی چند دولت اندوز ملازمت اشرف
بوده از میامن الطاف و مکارم بادشاهانه بمطالب و مقاصد خویش
تدبیر گشته نزدیکی کامیاب عزت و مباهات رخصت انصراف یابد لیکن

لیکن ازانجاکه او زبس

هر تیره اختر بدگوهری که ناصیه بخت بشقاوت اثر منش از خامه تقدیر رقم
پذیر نقوش خسران و نکال و طینت او بار آور منش مقطوع بر سلوک
منهج گمراهی و ضلال باشد لامحاله باقتضای حرمان ازلی و خذلان •
فطری پیوسته از دولت گریزان بود و از اقبال روی گردان گردد
و شاهد صدق این معنی رخ تافتن سیوای بدنهاد است از آستان
فلک بنیان و فرار نمودن از مستقر الخلافت اکبرآباد و تبیین این
قضیه آنکه همچنانکه در مقام خود سمت گذارش یافته بعد از تعیین افواج
قاهره باستیصال او چون آن مقهور لئیم منهج قویم و مسلک مستقیم
اطاعت و فرمان برداری گرائیده کامیاب دولت عبودیت و
خدمت گذاری گشته بود و عمده راجهای عظام راجه جی سنگه بنابر
عهد و قولی که با او داشت در صدد اصلاح کار و انجاح آمال آن خسران
مآل بود در آن وقت که آن ضلالت منش را بموجب خواهش او بدر
گاه والا فرستاده التماس کرده که چون به پیشگاه حشمت و جاه رسد
بشمول مراحم و مکارم بادشاهی بین الاقران سربلند و مباهی گردد

و اضافه هفت هزاری هفت هزار دو اسپه سه اسپه باشد و
کنور رام سنگه خلف الصدق راجه مذکور که دولت اندوز خدمت
حضور پرنور بود بعنایت خلعت و برخی از حلی مرصع و یک زنجیر ماده
فیل نوازش یافت جز از عمده های آن جیش مسعود دلیر خان و
داود خان و راجه رای سنگه سیسودیه و گیرت سنگه مرحمت خلعت
قامت مباهات افراختند و یکهزار سوار از تابینان دلیر خان دو
اسپه سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار
سوار از انجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد از اصل و اضافه
و راجه سبحان سنگه بندیله بمنصب سه هزاری سه هزار سوار از
پانصد سوار دو اسپه سه اسپه باشد و گیرت سنگه بمنصب دو هزار و
پانصدی دو هزار سوار و ترکتاز خان بمنصب هزاری ششصد سوار
سربلندی اندوختند و دیگر بنده های درخور حال باضافه مناصب و دیگر مواهب
نوازش یافتند

مسافتی طی کرده در اثنای راه باو برخوردند و او را آورده براجه ملاقی

ساختند العمده راجهای عظام مراسم تکودرنت و احترامش بجای

آورده دو اسب عراقی با ساز طلا و یک زنجیر فیل با ساز نقره و دو

نقوز از نفایس اقمشه باو داده بوثاق خودش رخصت نمود و لماو لخان

مصحوب او دو زنجیر فیل و برخی جواهر و مرصع الات برای راجه فرستاده

بود چون درانوقت بارکه سیوا برسم محجبان بی سلاح آمده براجه

ملاقی شده بود تا این وقت یراق نمی لبت راجه درین هنگام

یک قبضه شمشیر و یک قبضه جمدهر هر دو با ساز مرصع باو داده تکلیف

یراق بستن نمود اکنون کلک حقایق نگار سررشته سوانح دکن را

ازاینجا گذاشته تحریر وقایع حضور پرنوری برجا زد در نوزدهم ذی حجه که

خبر فتح قلعه پور بندهر و کیفیت آمدن سیوا نزد راجه از عرضه داشت العمده

راجهای عظام مسامع جاه و جلال رسید بانشاره معلی شادیانه اقبال

نواز رسش آید عواطف خسروانه راجه را بعطای خلعت خاص و شمشیر

خاصه با ساز مینا کار و یک زنجیر فیل با یراق نقره و جل زر لفت نواخته

دو هزار سوار را تا بنیاد نفس دو اسپه سه اسپه مقرر نمود که منصبش از اصل

القصه راجه باستصواب به سیوا از پیشگاه مکرمت و احسان بمنصب
پنجهزاری پنجهزار سوار سرفراز گردیده فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر اینمعنی
در این روز رسیده بود راجه او را هنگام دیوان طلبیده بجانی بیگ
بخشی لشکر ظفر اثر اشاره نمود تا او در تسلیم این عطیه عظمی فرمود
و از جانب خود خلعت و یک زنجیر فیل با ساز نقره داد و پس از
چند روز سیوا نیز از راجگده رسیده و چون عادلخان حاکم بیجاپور
قبل از این مصدر برخی تقصیرات که از آنجمله تاخیر و اهمال در ایصال وجوه
پیشکش بود گشته درین اوقات برای اصلاح کارهای ناهنجار خویش
ملا احمد نائیه را که در سلک عمده های اعظم دولت او انتظام داشت نزد راجه
فرستاده بود در بیست ششم ماه با پنجشش گروهی معسکر ظفر اثر رسید
راجه او را همراه منشی خود را باستقبال او فرستاد و ملا یحیی برادرش را
که مدتی قبل ازین چنانچه گذارش یافته بیاوری طالع در سلک بندهای
درگاه آسمان جاه منسلک گشته در آن جیش فیروزی بود نیز دستوری
[illegible] روز که ساعت ملاقات ملا احمد بود راجه
[illegible] سنگر رفته او را بیاورند و او نهادند

نی

و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل داده رخصت نمود و کیرت سنگ را
همراه کرد تا قلعه کنداته که جمله قلاع سپرده فی باد لیاقی دولت دور حقیقات
حمایت نامی بود رسیده بود رفته بعد از تصرف قلعه مذکور و سپردن
آن به زاهد خان که به قلعه داری مقرر گشته بود سیوا را از آنجا رخصت کند
و تفصیل اسامی قلاع مفتوحه اینست لوهگده رودرمال کنداته
کهنده گله لوه گده اپ گده تیکی نکوته روهیره ناورک ماهولی
مهدار ورک مس پهول روپ گده سکت گده مور لیجن
مانک گده سروپ گده ساکر گده مرک گده انکوله
سون گده مان گده بالجمله چهاردهم ذی قعده بر وفق قرارداد
سیوا سنبهاجی پسرش نیز در رجه آمد و چون شنید چون از جمله
لاباقی بود که از سیوا به تصرف احباء سلطنت قاهره در آمده بود
راجه بودی خان را الضبط الحافظین نمود و بیست و یکم ربیع الاول
مدبدن قلعه کنداته که در شش کروهی معسکر ظفر پیرا بود رفته الحصن
رفیع و معقل منیع را ملاحظه نمود و اهتمام سنداب و سرانجام ضروریات
آن کرده و شب آنجا بسر برده روز دیگر به لشکرگاه برگردید و از آنجا که موجب اتفاق

درباره سپردن تمامی قلاع و حصون با اولیای دولت آمد بقرون سخن
درمیان آورده بعد از گفت و گوی بسیار چنین قرار یافت که
از جمله سی و پنج قلعه که از زمان حکومت نظام الملکیه در آن ولایت بود
والحال سیوای در تصرف دارد بیست و سه قلعه که حصن متین پورندر
و رودرمال از آنجمله باشد و قریب ده لک هون که حاصل ولایات
متعلق آنست متصرف بندهای درگاه آسمان جاه سپارد و دوازده که
دست توسل و التجا بعفو عمیم و فضل جسیم شهنشاه جرم بخش مهربان
کریم در زده بقدم ندامت و اعتذار بمسلک اطاعت و بندگی و
منهج عبودیت و سر افگندگی سپرده و دوازده قلعه که قریب یک لک
هون محصول مضافات آنست بدستور سابق در تصرف او باشد
و بجاداری خویش باز گذشته سنبهاجی پسر خود را که طفلی هشت سا[له]
نزد راجه فرستد و آن پسر در سلک بندهای درگاه خلایق [illegible]
منتظم گشته همراه راجه باشد و سپاه و نوکرانش بمراسم خ[illegible]
قیام نمایند و سیوا خود نیز هرگاه در آن حدود مهمی بمیان آید
بمیان جان بسته لوازم بندگی بجا آرد و بنا بر این قرار داد
و در

رنجان سنبهارت نشان بعد از ملاقات دو سر اسپ یکی عربی
با ساز طلا و شمشیر و جمدهر با ساز مرصع و دو نقوره از نفایس اقمشه
بار او داده رخصت نمود و چون پیشتر که سیوا بنابر مآل اندیشی و مصلحت
شناسی چنانچه گذارش یافت راه آشنائی و آمد شد کسان با راجه
گشوده بود و راجه او را بابلاغ نصایح هوش افزا و پیغام بیم و امید
میخواست و بجهت خاطر نشان آنکه بر فرمان عالیشان مکرمت عنوان
جبین برفروده فضل و بخشایش بنام سنبها او با خلعت عاطفت در
نوازش از پیشگاه خلافت و جهانبانی التماس کرده بود و فرمان
همایون و خلعت که بموجب استدعای آن زبده راجهای عظام
از جناب سلطنت مرسل گشته بود درین روز رسید و آخر روز
سیوا باستماع این بشارت عظمی بهجت اندوز گشته باستقبال
مثال کرامت تمثال شتافت و بورود آن منشور مکرمت مضمون
سر مباهات باوج گردون رسانید و خلعت افتخار پوشید و چون
باطن ضلالت مواطن آن وحشی وحشت عصیان بمژده عفو و احسان
شهنشاه جهان فی الجمله آرامش و اطمینان یافت راجه با او

ـده آمده بود در دایره خود جای داده با او انواع ملاطفت لطیفه
ـانید روز دیگر بموجب قرار داد هفت هزار تن از مردان از
ـانجمله چهار هزار مرد جنگی از قلعه برآمدند و در بندهای بادشاهی داخل
شده آن حصن متین را تصرف نمودند و راجه سید محمد جواد را که میر
بیوتات لشکر ظفر اثر بود تعین نمود که بقلعه رفته ذخیره و اسلحه و توپخانه
و سایر اشیایی که در آن باشد بقید ضبط در آرد و چون سیوا در
همان روز پنج قلعه دیگر موسوم بلوه گده و اسگده و تیکی و تکونه و روهیره
پیشکش کرده بود و راجه جی سنگه براجه سبحان سنگه بندیله که
در سمت عقب حصن پورندهر بر سر راه راجگده معین بود اشاره
نمود که اندرمن برادر خود را با فوجی برای تصرف قلعه روهیره بفر
ستد و قباد خان تهانه دار پونه نوشت که با هزار و پانصد سوار
رفته چهار قلعه دیگر را بتصرف آورد و سیوا نیز کسان خود تعین نمود
که مردم او را برآورده قلاع مذکور به بندهای بادشاهی حواله نمایند
و چون دلیر خان هنوز در پای قلعه اقامت داشت راجه سیوا را
بمرافقت راجه رایسنگه نزد خان مذکور فرستاد که باو ملاقی شود
الخانی بتهاد

ملاقی شده راجه با دو معانقه کرده نزدیک خود جای داد و از فضلات سلطان زبان عجز و ابتهال کشوده اظهار ندامت بر زلات تقصیر خود نموده و گفت که قلعه پورندهر را بسیاری از قلاع دیگر با جمیع جفو و بخت ایشن گیتی خدیو کرم گستر پیشکش میکنم و من بجد حلقه اطا عت و بندگی در گوش و غاشیه دولتخواهی و خدمتگذاری بر دوش خواهم کشید راجه نظر بر شیمه تفضل و احسان بادشاه خطا بخش عذر نیوشش کرده او را بجان و مال امان داده و غازی بیک میر توزک را اشاره نمود که بر خافقت یکی از مردم او نزد دلیر خان و کیرت سنگه رفته بگوید که چون سیوا ئی بیاوری بخت و رهبری طالع منهج توهیم عبودیت و فرمان پذیری سپرده است مراحمات خاطر او کرده محصوران را امان داده ایم متعرض حال آنها نگشته بگذارند تا بیرون آیند و سپاه ظفر پناه بقلعه در آمده انرا تصرف نمایند غازی بیک ابلاغ پیام نمود و کس سیوا با شاره او بدر دروازه حصار رفته مستحصینانرا باعلام کیفیت حال مژده حیات تازه بخشید و اهمار انشب مهلت خواستند در راجه سیوارا

سرفراز خان ۳
ور بموضع سیوا بور رسیده از انجا بر فاقت سرفراز خان منشی
ه و ار انجا بملاقات می آید ان عمده راجهای او دی راج
دربار ارسین کجواهیه باستقبال او فرستاده پیغام کرد که اگر
اردن بعزم فرمان پذیری و عبودیت و قصد سپردن قلاع و حصون
تصرف او لیای دولت است بانیعزیمت صایب و آزاده
پسندیده بیایند که مورد انظار عفو و تفضل بادشاهانه گشته
و ناموس و جانش در امان خواهد بود و الا ابدن در کار نیست
چه بتقریب بمیامن عون عنایت ایزد متعال و نیروی بخت دشمن
سوز عمده و بال اورنگ نشین کشور اقبال تمامی قلاع و لایتش
مسخر خواهد گردید او دیراج پس از طی اندکی مسافت باو رسیده
پیام را جه گذارده انحراف تاب جواب گفت که الحال خود نزدیک
بحضور رسیده ام انچه مقتضای بندگی و دولتخواهی خواهد بود بعمل
خواهم اورد و پس از ساعتی بمعسکر ظفر پیوسته نزدیک بدایره
راجه رسیده آن نوآئین کارشناس جایی بیک بخشی لشکر نصرت
اثر را فرستاده که او را اندرون ارد چون درون خیمه رفته با راجه
ملاقی شد

بود روان گردید و شب براجه خبر رسیده بود که انضلالت کیش
فردا خواهد آمد چون روز شد راجه بدلیر خان و کیرت سنگه که
از پیش قدمان عرصه پیکار بودند و سبیه انها بحصار بسیار نزدیک
رسیده بود پیغام نمود که مور جال خود پیشتر برده تدبیر یورش
بر حصار نمائید خانمذکور و کیرت سنگه بجد و اهتمام بلیغ شروع در
پیش برد کار کردند از شاهده اینحال مقهوران جمعیت تمام
از حصار بیرون آمده بمراسم مدافعت برداختند حسابرز ان فیروز
مند بحملهای متواتر و پیرانه ان جسارت منشان را از پیش برا
نده بدر دروازه قلعه رسانیدند و نبردی مردانه روی داده قریب
شصت تن از اعدای به تیغ سر افگن دلیران دشمن شکن
سر از هوای هستی بر داختند و بسیاری مجروح گشتند و چندی از
تابینان راجه و دلیر خان و کیرت سنگه جبره مردی بگلگونه زخم ارا سته
معدودی جان شیرین در راه عبودیت در باختند و در اثنای این
حال که هنگامه جدال و قتال گرم بود و راجه هر ساعت خبر میگرفت
که کار جنگ و کارزار بکجا انجامیده جهنیان خبر رسانیدند که سیوای

ال حالش بخذلان ونکال وخرابی دراستیصال خواهند کشید
رم پیش بینی ومصلحت گزینی راکاربسته چندکسان نزد
رجه چینگه فرستاده که تمهیدات مراسم اعتذار وصلاح کار
رضلالت شعار نمایند وبعد ازان پندت نام برهمنی که ازمقهور
لیم باور البطه ارادت واعتقاد عظیم داشت تاباشاره او نزد راجه
امده حرف استدعا وپیمان آورده راجه باو عهد نموده که اگر بحدبر
نمدر بقدم صدق وراستی طریق عجز وندامت پوید وبی سلاح
باین حجربان آمده ملاقات کند ازآسیب جانی درامان باشند
چون پندت مذکور معاودت نموده انجبالت کیش ضلالت
نزده که از صدمات قهر واستیلا وموکب گردون شکوه ستوده
آمده ذریعه جهت امن وامان ووسیله برای سلامت مال و
جان میخواست بعهد وقول راجه ازخوف وهراس فرزندشه
ودسواس رسته عزیمت اطاعت وانقیاد وعبودیت وقربان
نزبرپای آستان سپهر بنیاد مصمم نموده وبخاطر ایمن ودل مطمئن مقتضی
ذی حجه بامعدودی از راجگده بقصد ملاقات راجه بابینی که قرار یافت
بود ودا

پسران خویش را با جمعی از تابینان خود و رندوله خان و خواجه
ابو المکارم و راجی و بهار سپران افضل بیجاپوری و برخی دیگر
از بنده های بادشاهی بدانجا تعیین نمود این گروه چون نزدیک بد
انموضع رسیدند شش صد سوار از اشرار که در انجا بودند فرار نمودند
و سپاه نصرت شعار اسیر و مواشی بسیار گرفته مراجعت کردند
بالجمله چون سپهدار ضلالت کیش بر مراتب سطوت و استیلای
جنود قاهره آگاه گشته بیقین میدانست که عنقریب حصن متین
بورند که از مواد عمده نخوت و استکبار آن تیره روزگار بود و
بسیاری از اقربای کاری و مردم او در ان محصور بودند به
نیروی قهر و صولت اولیای دولت مسخر خواهد شد و لامحاله افواج
بحرامواج پس از آن بمحاصره حصن رجگده که آن ناپکار پشت استظهار
بدان قرار داده با همگی اهل عیال و ذخایر و اموال در ان بود
خواهند برداخت و انرا نیز بجبر و قهر مفتوح خواهند ساخت و اگر بر
جاده سرکشی و عصیان منشی ثابت قدم بوده بمسلک مستقیم
متابعت و فرمان برداری نگرائید و در می لغت و طغیان اصرار

جنگ از صواب اندیشی صلاح در آن ندیده سپاه ظفر پناه را
ازان عزیمت باز داشت و در پای برج سفید مورچال نمودند و چون
شام بر دره ظلام بر چهره بخت عاصیان بد فرجام کشید رخت اقامت
از برج سفید بر گرفته با حال تباه به برج سیاه در آوردند و آن برج و
برجی دیگر قرینه آن هر دو بنا کرده سیوای بدنهاد بود متصرف اولیای
دولت ابدی بنیاد در آمد و توپها را ببرج سیاه بسته همت بر
انباشتن نشیب گاهی که مابین هر دو برج بود گماشتند و در عرصه
پنج شش روز انرا بخاک و سنگ انباشتند و بر آن زمین
مورچال بلند برآورده بر برج سیاه مشرف در توپ بربالای
آن برج علی الاتصال می انداختند چون صدمات توپ و
نیز رخنه افگن گشته حارسانش را کار بسیار رسیده و بر
مذکور را و برج دیگر که متصل ان بود خالی کرده در پناه دیوار حصار
جای گرفتند و آن هر دو برج نیز متصرف بهادران قلعه کشا در آ
و چون در این ایام تقیا خان تهانه دار پونه خبر رسیده بود که جمعی
از مقهوران در موضع نیرکوب و مادی دارند ابو القاسم و عبد ال
بسران

وبسیاری از مقاهیر بقعر سعیر پیوستند راجه بعد ازین سو به کرن

بندیله و ترکتاز خان و جمعی دیگر از بالت نشان بمعاونت بها

دران نصرت نشان تعین نمود دریه قلاع و کیدرت سنگه متصل

دمدمه ایستاده تا کیه جر گنب و کارزار زر و اهتمام پیش برد کار

میکردند و بصدمات توپخانه منصور در برج سفید شکست و ریخت

در رخنه بسیار راه یافته مبارزان نصرت منش بگر بیورش کردند

و خود را بپائی برج رسانیده نردبانها درکار ریار آن نمودند مقهور

ان لئیم پائین این برج قدیم که به برج سیاه مشهور است باروت

بسیار ریخته بودند که اگر دلاوران فیروزمند به برج سفید استیلا

یابند و خواهند که ازانجا به برج سیاه یورش نمایند آنرا آتش زنند

دران وقت آن باروت را آتش زدند قریب هشتاد تن از

محاذیل عی درین شراره شرارت و شعله کین خود سوختند در

همین گرمی جلادت کیشان نصرت منشی را که ناحیه آن بود

که برج سیاه یورش نمانند چون نقب نزدیک رسیده بود و مخالفان

میان هر دو برج که گذشت گاهی بود آتش در زده بودند راجه

سرکوب محاصیان مشکوب باشند وکار برایشان تنگ سازند لبت
وچهارم ذی قعده که دمدمه مرتب گشته بود آن عمده راجها جیدیا
از مردم خود تعین نمود که دمدمه مذکور را محاذی برجی که سیوای مقهور
بجهت مزید استحکام قلعه احداث نموده بود و به برج سفید زبان
زد است نصب نماید و اواخر روز دمدمه در برابر آن برج منصوب
شد و مبارزان توپخانه و برخی از راجپوتان راجه برفراز آن
برآمدند اهل قلعه از مشاهده این حال شروع در بارش توپ
وتفنگ وریزش حقه و سنگ و دیگر آلات آتشبازی کرده
بمدافعه مبارزان منصور رو باطل ساختن دمدمه مزبور پرداختند درین
اثنائی جمعی دیگر از راجپوتان عمده راجه که در مورچال بودند با سپاه
دلیرخان بامداد بهادران جلادت کیش رسیدند و پس از آنها زبردستکان
وآتشخان در رحمه آتخانه خود را رسانید و هنگامه جدال گرمی پذیرفته
از طرفین نهایت جهد و کوشش و کمال دلیری و دلاوری بظهور
رسید و بهوبت سنگه نوکر عمده راجه جیسنگه که سردار پانصد کس
بود و جیدیا از راجپوتان و یکی از تابینان دلیرخان جان نثار گشتند
والسباری

روی عزیمت بدانصوب اورده بنواحی اوروک تاخت نموده
ونزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از بغی اندیشان تبار
کیش بخیال محال چیندار در وراز کار براورده عیار پیکار انگیختند از
صدمه صولت بهادران ظفر طراز بعضی کشته و برخی زخمدار گشته
خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند خانمد کورا نیروز عقب کوه
کوه منزل گزیدند و چون خبر شنیدند که جمعی از باغیان ضلالت پژوه
بالای کوه فراهم امده اند روز دیگر سردار شد جوقی از دیار زان ولا
در بالای کوه فرستاد از ان عصیان نشان جندی که بجنگ
پیش آمدند بنیروی بازوی جلادت بهادران فیروزمند
تخصیص نیستی افتادند و برخی بپایمردی فرار رهای یافتند و
بسیاری دستگیر شدند چنانچه دو روز شش صد اسیر امده اند و سه
هزار مواشی بدست سپاه ظفر پناه آمده بالجمله چون راجه جیسنگه
باستصواب مهارت پیشگان فن قلعه گیری قرار داده بود که
دمدمه بلند باستحکام تمام از چوب و تخته ترتیب دهند تا گروهی
از برق اندازان و توپ اخگر باد روات توپخانه برفرازان برآمده

جمعیت ضلالت کیش ان جا درست شعار بہ تیغ آبدار از ہم
گسیختند و چون جمعی بخاک معرکہ برامیختند و بقیۃ السیف راہ گرائی
فرار گشتہ قلعہ را حصار عافیت ساختند و مبارزان منصور ہای موربا
دامن کوہ قلعہ را آتش زدہ ویران ساختہ و اسیر و مواشی بسیار
بدست آوردند و در آن نواحی دایرہ کردند و صباح ان دگربارہ سوار
نمودہ مواضع دامن قلعہ کوہ کندہ داپ کدہ و پتکی و بکونہ را سوختہ خراب
کردہ بدایرہ گاہ برگشتند و چون اکثری از ولایت عاصیان مورد
پامال خرابی ساختہ از تاخت و تاراج انچہ در و بر پرداختند روز دیگر
بعزم مسارورت کوچ کردہ نزدیک قصبہ نزول نمودند و چون راجہ سنگہ
مقرر کردہ بود کہ قطب الدین خان با ہمراہان در نواحی نوبہ تھانہ ساختہ
انجا باشد خانجہ کور انجا توقف گزیدہ راو دفان در راجہ رایسنگہ
و دیگر بندہ ہای بادشاہی جہارم ذی قعدہ پس از چہار دہ روز
بلشکر ظفر اثر پیوستند و قطب الدین کہ نزدیک نوبہ تھانہ ساختہ
انجا اقامت ورزیدہ چون آگہی یافت کہ جمعی از غنیم شقاوت
آئین نزدیک قلعہ او دوک کمین گرفتہ فرصت کمین میجوینند با ہمراہان

ادی ۱۹۲

روی عزیمت بدالصواب اورده بنواحی اوروک تاخت نموده
و نزدیک هر یک از قلاع مخالف که جمعی از بغی اندیشان جبارت
کیش بخیال محال دیندار دور از کار برآمده عیار پیکار انگیختند از
صدمه صولت بهادران ظفر طراز بعضی کشته و برخی زخمدار گشته
خاک فرار بر فرق روزگار خود بیختند خانمند کور را نیروز بحقیقت کوه
کوه منزل گزیده و چون خبر شنید که جمعی از باغیان ضلالت پژوه
بالای کوه فراهم امده اند روز دیگر سوار شده جوقی از جبار زان دلاور
در بالای کوه فرستاد از ان عصیان نشان چندی که بجنگ
پیش آمده بودند به نیروی بازوی جلادت بهادران فیروز جنگ
تخصیص نیستی افتادند و برخی بپایمردی فرار رهائی یافتند و
بسیاری دستگیر شدند چنانچه مرد و زن شش صد اسیر آمده و شش
هزار مواشی بدست سپاه ظفر پناه آمده بالجمله چون راجه جیسنگه
باستصواب مهارت پیشگان فن قلعه گیری قرار داده بود که
دمدمه بلند باستحکام تمام از چوب و تخته ترتیب دهند تا گروهی
از برق اندازان و توپ افکنا با دوات توپخانه برفراز آن برآمده

جیت ضلالت کیشان جسارت شعار به تیغ آبدار ازهم
سیختند و چون جمعی بخاک معرکه برآمیختند و بقیة السیف ریگرای
رار گشته قلعه را حصار عافیت ساختند و مبارزان منصور معمور
دامن کوه قلعه را آتش زده ویران ساخته و اسیر و مواشی بسیار
بدست آورده چند روز در آن نواحی دائره کردند و صباح آن دیگرباره سوار
نموده مواضع دامن قلعه بوده که داپ کده و بتکی و بکونه را سوخته خراب
کرده به دایره گاه برگشتند و چون اکثری از ولایت عاصیان مرود د
بانجال خرابی ساخته از تاخت و تاراج آنچه در برداختند روز دیگر
بعزم معاودت کوچ کرده نزدیک قصبه نزول نمودند و چون راجه جسنگه
مقرر کرده بود که قطب الدینخان با همراهان در نواحی بوبنه تهانه ساخته
آنجا باشد خانمذکور آنجا توقف گزیده داد دفان و راجه را اینگه
دوشنبه [illegible] بادشاهی چهارم ذی قعده پس از چهارده روز
[illegible] ستند و قطب الدینخان که نزدیک بوبنه تهانه ساخته
[illegible] چون آگهی یافت که جمعی از مخذولان شقاوت
[illegible] در کمین گرفته فرصت کین میجویند با همراهان
اوی ۶ نمر

وصولت افواج قاهره جرات فرود آمدن نیارستند نمود و بالجمله چون
آن سرزمین کوهسار و سنگلاخ بود و نشیب و فراز بسیار داشت
جنود مسعود بعد از تاخت و غارت انجند و از انجا دو کروه برگشته
نزدیک کتل گولچن کوتوره دایره کردند و شب را با آیین پاسداری
و هوشیاری بسر برده روز دیگر بسیوا لور آمدند و داود خان از
انجا بسمت قلعه کندانه رفته مضافات انرا تاخت و قطب الدین خان
باهمراهان بسمت دره پوره کوتوره و نواحی کهوره نزدیک قلعه کوار
رفته بتخریب ولایت اهل کفر و ضلالت پرداخت و از سکنه
آن بوم اسیر بسیار گرفت و مواشی بسیار بدست او در بیست
نهم شوال که داود خان و قطب الدین خان بهم ملحق گشتند باتفاق
یکدیگر بسمت قلعه لوه گده شتافتند و چون افواج قاهره بپای
قلعه رسید از اعدای نابکار پانصد سوار و دو هزار پیاده جنگی جرار از
قلعه برآمده با قراولان جنس منصور جنگ در پیوستند چون این خبر
بداود خان رسید راجه رای سنگه و قطب الدین خان و راجه جی سنگه را
با سپاه او بامداد فرستاد و راجه جی سنگه نهنگام رسیده سلک

و چهار کس از جوانان در هر حمله دلاوران خاک هلاک بر بخت
و بسیاری زخمدار شدند و داود خان و راجه رام سنگه و دیگر مبارزان
فیروزمند که تا خاک رفته بودند بیست یکم شوال بنواحی رهیره و دامن
کوه راجگده رسیده قریب پنجاه قریه را چون خرمن بخت اعادی
آتش زدند و چهار موضع که در شعاب جبال بودند جمعی از مخذولان
انجا تمکن برداشتند گروهی از مغولان که قراول جیش منصور بودند بانجا
رسیده با محاوی در آویختند و خبر بداود خان فرستادند خان مذکور
راجه رام سنگه را بامداد آنها تعین نمود و مقاهیر رهگرای فرار گشته چهار
موضع بخاک برابر شد و رعایای ضلالت گرا اسیر گشته مواشی
[illegible] اشیاء آنها بدست بهادران ظفر لوا در آمد و روز دیگر از آن سرزمین
[illegible] آن بسمت راجگده روانه شدند و بسیاری از مزارع
[illegible] ره ویران ساختند و بیست چهارم بپای قلعه مذکور
[illegible] نواحی آن پرداختند درینحالت
[illegible] و بان می انداختند و جمعی کثیر
[illegible] ایستادند لیکن از سطوت

آمدند چون او و همراهانش خبردار و هوشیار و آماده حرب و کارزار بودند
کاری نساخته خاسر و ناکام برگردیدند و نوبتی دیگر انتهاز فرصت نموده
به بهره بر دارزی ظلمت شب بر سورجهال رسول بیک روز بهانی حمله
آور گشتند و چون او و رفیقانش که مغلوب غفلت و بیخبری بودند بر
سر توپهای که در سورجهال او بود رفته آتش کاه یکی را میخ زدند و تا
بنیان رسول بیگ ناگهان در او ریخته یکی از پای در آوردند و چهار
کس را مجروح کردند چون صدای این دار و گیر بلند شد زبردستخان
از سورجهال خود و محمود نور و پیرخان رسیده بمقهوران در آویختند و
و چهار تن را طعمه صمصام انتقام ساخته بسیاری را خسته و مجروح گردا
نیدند بقیة السیف نیم جانی بر آورده به پناه قلعه در رفتند روز دیگر
فریقی از آن بخت برگشتگان بقصد برداشتن لاشهای کشتگان
از دریچه قلعه برآمدند چون در اطراف سورجهال بردلخان دسته
کرن بندیله و دیگر بندهای بود این گروه شهامت پژوه بغنیم در آویختند
وا نمدیران لئیم کاری نساخته رهگرای فرار شدند و در این آویزش
بست تن از جبارزان خصم افگن گل زخم از شاخ روزی چیدند

وهفتاد و هفت پیاده را از سبب زخم رسید و لوحه از فتح این قلعه را جه
بصواب دید رای اخلاص بیرا دو خان را بار اجه را لینگو شه زه خان و
او رسنگه چندر راوت و محمد صالح ترخان و سید زین العابدین بخاری
و اجل سنگه بچهواهه نو از محده خود و چهار صد سوار از تابینان خویش و
جمعی دیگر از مبارزان لب لت کیش که همگی هفت هزار سوار بودند
معین نمود که از دو طرف بولایت سیوای در دود در آمده بتاخت
و تاراج پرداز ند و بدین جهت کار بران تیره روزگار تنگ سازند
نوزدهم شوال خانه کور را با همراهان رخصت نمود و بقطب الدین خان
که او نیز بالشکری شایسته در سمت جنیر معین بود و بلودی خان
که بمحافظت ملک کوکن قیام داشت نوشت که اینها نیز از الطرف
بولایت انمخذول در آمده در تخریب ان بکوشند در رعایا و متوطن
انسرزمین را که همگی در کیش ضلالت و آئین جهالت اند چندانکه
توانند بقید اسیر آورند تا سیوای تفاوت نبرده از جهت ستو
آید و بعجز و بیچارگی گرائید با الجمله ورکی از شبها جمعی از مخالفان نمد
اندیشی تیره درون باراوت و تبر و شبخون بمورچال کیرت کی
آلا

از تابینان دلیرخان بیست و دو کس بزینت زخم آراستند و هفت تن از
مخالفان بر خاک هلاک افتاده چهار کس زخمدار شدند چون راجه ازین معنی
آگهی یافت از راجپوتان خود نیز جمعی تعیین نموده که بسپاه دلیرخان پیوسته
در تسخیر حصار کوشش نمایند مبارزان منصور دست جلادت و مردانگی
بقتال و جدال گشوده لوای غلبه و دستبرد برافراختند و با استعمال آلات
توپخانه کار بر محصوران تنگ ساختند چون آن گروه ضلالت پژوه
ستوه آمده نیروی محافظت قلعه در خود ندیدند روز دیگر کس نزد راجه
فرستاده بزبان مسکنت و خضوع امان طلبیدند راجه نظر بر شیمه فضل
و کرم خسروانه نموده زینهار امان داد روز آخر محصوران از قلعه بیرون
آمده بدلیرخان ملاقی شدند و القلعه متصرف اولیای دولت درآمد
و از فرقه مذکور رجو سردار را دلیرخان خلعت داده با دیگر همراهانش
پیش راجه فرستاد و راجه نیز جندی را خلعت داده و دیگر همراهانش
چون رخصت خواستند که باوطان خود روند اسلحه از آنها گرفته همگی را
مرخص ساخت در تسخیر آن حصار استوار از مبارزان جلادت
شعار قریب پنجاه سوار و سی صد پیاده جان نثار گشتند و سی و دو سوار

حضور پرنور گذارش یافت باجل طبیعی روزگار حیات سپری شده

آن نوئین ارادت سگال سیوم شوال قباد خان را بجای او تعاین

نمود و بصوابدید رای صایب از جائیکه معسکر فیروزی بود کوچ کرده در

پای کوه نزدیک بمورچالها نزول کرد چنانچه اکثر دلیرهای اهل لشکر بر

کوه واقع شد با مجلوب و روز مبارزان نصرت شعار توپ و

تفنگ شعله افروز نبرد و هنگامه آرای پیکار بودند و مستحفظان آن دژ

حصین در مراتب مدافعت و مقاومت کمال سعی و کوشش مینمودند

و چه هر روز خود بمورچالها رفته در رسم اهتمام و تاکید بظهور رسانید

چون یک برج قلعه رو در زوال بصدمات متواتر که علی الاتصال بر آن

میزدند شکست و انهدام یافت دلیرخان سپاه خود را بر یورش تحریص

نمود و ششم شوال انها باستظهار نیروی اقبال و خدیو جهان دلیرانه

بر آن برج یورش کرده بر فراز آن برآمدند و جمعی که بمحافظت آن

قیام داشتند تاب ثبات و پایداری نیاورده بمحوطه که مقابل

مذکور است در خزیدند مبارزان فیروزی علم نصرت بر بالای

افراشته باستحکام آن برج پرداختند و این یورش را و نبرش جا

ازتابی

راتهور و محمد صالح ترخان و رام سنگه و سید زین العابدین بخاری و حسین داود
و بینی داس سر سنگه راتهور و راجه سنگه گور و چندی دیگر از بندهای بادشاهی عقب
قلعه بوربند بر مقابل لهرکی جائی مورچال گزیده و رسول تبایت روزبهانی با جمعی
از روزبهانیان و روستایی است داود خان قرار گرفت و چندی هیچ جا آشنا
با جوقی از سپاه دلیرخان رو بروی حصن رد و در نال و مندسین و اندر چین
بندبیله و چندی دیگر در عقب آن باستحکام مورچال بر در ختند و روز دیگر
راجه از جائی بود کوچ کرده به لب بهیر آمده بفاصله دو گروه از قلعه لشکرگاه
ساخت و خود با جمعی بپای اقرار رفته بلاحظه نشینیه با وراهتمام پیش برد
کار کرده بدیره گاه برگشت و چون جاسوسان خبر رسانیدند که نهتو بیا
دو روکه خویش نزدیک سیوای ضلالت گرا است و سرخیل فتنه انگیزان گشت
بود با فوجی الطرف بربنیده شتافته است راجه سید منور خان باربهه
و راو شتر زده خان و حسن خان و جوهر خان و چکت سنگه و دیگر بندهای بادشاهی
که همانه صوبه بودند بتعاقب و تنبیه آن مقهور فرستاد و این گروه تا بربنیده رفته
چون مخالفان باستماع توجه آنها فرار نموده بودند معاودت نمودند و از
آنجا که احتشام خان تهانه دار بونه را چنانچه قبل از این در طی وقایع

وسیصد پیاده بندوقچی تهانه داری انجا مقرر نمود و دولت و دیهیم انجام مبارک
کہ بیکمنزلی پسکور رسید دلیر خان را که مقدمه جیش فیروزی بود با فوج
هراول و توپخانه منصور پیشتر روانه نموده که از کتلی صعب المرور که بر
سر راه بود عبور نموده نزدیک پسکور منزل گزیند و فردای آن
خود نیز با دیگر افواج قاهره متعاقب او روان شد چون بپای کتل
رسید داود خان را آنجا گذاشت که پس از آنکه همگی لشکر ظفر اثر
از آن کریوه عبور کنند از آنجا روانه شود و خود با سپاه همراه از کتل
گذشت و دو کروه طی نموده نزول کرد و دلیر خان که پیشتر آمده بود
نزدیک به پسکور رسیده عرصه نزول بود و سواره ایستاده
سرزمین مناسبی برای فرود آمدن میجست درینوقت فوجی
از غنیم سیه روزگار نمودار گشته غبار رستخیز بیکار شد آن خان
شهامت پرور سپاه ظفر اثر را توزک کرده بران جسارت
کیشان حمله ور شد و ایشان تاب مدافعت و مقاومت و نیروی
ثبات و استقامت در خود ندیده بطرف کوهی که قلعه پورندهر
و رودرمال برفراز آن مقابل هم بفاصله دو تفنگ انداز واقع

الت اود

مقابل حصن نادرک تهانه دیگر قرار داده دران مکان نیز فوجی نشسته
معین ساخت و خود با همه جیوش قاهره در آن طرف در آمده دو سوار
نموده بمراسم هوشیاری و پاسداری قیام ورزید و همچنین در
هر طرف که مظنهٔ دستبرد و بغی اندیشان بود جمعی از جنود مسعود تعیین
نمود و بمقتضای رای مصلحت پیرا نخست قلعه پورندهر و حصن
کوندانه که از معظمات قلاع سیوا تیره بخت بود پیش نهاد همت
اخلاص نهمت ساخته با تعزیمت صائب هفتم رمضان این
سال فرخ فال از پونه بسمت ساسور که پورندهر قلعه نزدیک آن
بر فراز کوهی واقع است بر آمده داود خان را بضبط و حراست
پونه گذاشته و رندوله خان و بیرم دیو سسودیه و زاهد خان و جان نثار خان
و خواجه ابوالمکارم و جمعی دیگر را که همگی چهار هزار سوار بودند بهراول
او تعیین نمود و بعد از وصول بموضع سیونه که پنج کروه از پونه بسمت
ساسور رو بروی کوه قلعه پورندهر واقع است در دره از
میان آن کوه بملک بادشاهی است که رعیتان گمراه بان دو طریق
مسلک تجارت میتوانستند سپرد و راه آمد و شد را با سیصد سوار

آغاز آنکه آن زبده راجهای عظام که بامحاکر نصرت اعلام چنانچه
گذارش یافته نوزدهم ربیع الاول سال گذشته از جناب خلافت
وجهانداری بدفع سیوا مقهور تعلق شده بود چهارم شعبان آن
سال بخطه فیض بنیاد اورنگ آباد رسیده شرف ملازمت
درة التاج عظمت وجلال قرة الظهر حشمت واقبال بادشاهزاده
خجسته خصال محمد معظم دریافت وهشتم ماه مذکور از ان عالیمقدار
والاتبار مرخص گشته راه سمت مقصد شد وبیست پنجم بپونه
که مهاراجه جسونت سنگه با فوج قاهره بادشاهی انجا رسید و
مهاراجه بموجب فرمان همایون سررشته اختیار ان مهم بدو باز
گذاشته روانه درگاه سلاطین پناه گردید وان نوآئین اخلاص
آئین چند روزی در پونه اقامت گزیده بضبط ونسق آنجا و
در استحکام تهانهای پرداخت وقطب الدین خان را با هفت
هزار سوار بطرف چیر فرستاد که دران سمت بوده از مخیم مردم
خبردار باشد ومقرر ساخت که روبروی قلعه نوه گده درمقام
مناسبی تهانه با استحکام ساخته سه هزار سوار دراینجا بگذارد و

مقابل

راجه جی سنگه را که از راجهای ذی شان و بحسن تدبیر و جمعیت
لشکر و فزونی سامان سرداری و سپه لشکری از ایشان بود با
جنودی از امرای نامدار و عمده‌های آستان سپهر بنیاد از قبیل دلیر خان
و داود خان و راجه رای سنگه سیسودیه و احتشام خان شیخزاده
و راجه سجان سنگه بندیله و کیرت سنگه و ملا یحیی نایطه و راجه نرسنگه
گوڑ و پورن مل بندیله و زبردست خان و عادل خان و بختیار و
برق انداز خان و دیگر جانبازان نصرت شعار با توپخانه و سایر
ادوات نبرد و پیکار که همگی قریب چهارده هزار سوار بوده‌اند
بتقدیم این خدمت تعیین نموده مقرر فرمود که آن زبده راجهای و
جمعی که در رکاب ظفر مآب بودند در جشن مبارک ششمین که
وقوع آن نزدیک بود بدان صوب مرخص گردند و بتیغ گیتی
مطاع بنام دلیر خان و احتشام خان و برخی دیگر که در حال بتیول
خویش بودند امر صدور پیوست که از انجا عازم مقصد گشته براجه مذکور
پیوندند تقسیم اکثری از قلاع [illegible]
بکشش [illegible] و تدبیر [illegible] تبیین این داستان نصرت طراز

ونقاوت
بروری مدتها ان محنت زدگان باین س
درشکنجه تعب مبتلا داشت تاآنکه جمعی ازانها که درمواطن
بقیه ثروت درشتند ازانها مبلغان کلی طلب داشته باود
• دراز چنگ جبر وبیداد ان ضلالت کیش بدبها رهائی یافته
مهاراجه جسونت سنگه که باعساکر قاهره باستیصال او تعین یافته
بود اگرچه برسر ولایت آن مردود رفته یکچندی بمحاصره بعضی از
قلاع او قیام ورزیده وتخریب ولایت وتسخیر حصون انمقهور سعی
موفوره بظهور رسانید لیکن اثری که مطلوب اولیای دولت
بود بر کوشش او مرتب نشد وهیچیک از قلعهای عظیم آن مخذول
لیکن مفتوح نگشت ومهم او بطول وامتداد کشید لاجرم دراین اوقات
سعادت پیرای ملک ابتدای حضرت شاهنشاهی که مطلع
انوار الهام الهی ومراة صور اسرار سلطنت وجهانپناهی است
خیال اقتضاء نمود که یکی از نوئینان بارگاه خلافت را بالشکری تازه
وسامانی شایسته بدفع ان ضلالت آئین تعین نموده مهاراجه
جسونت سنگه را به پیشگاه حضور لامع النور طلب دارند و
نو

او درین صحیفه با نر اقبال گذارش نیز برفته در ولایت خود با ستظهار
خلاع حصین و معاقل متین و کثرت جمعیت او باشش و کشتیبان و از فرقه
طلب فتنه آئین کمال قوت و استقلال یافته رایت استفرار دران
سرزمین فرو برده بود و شیوه تاخت و قزاقی پیشش گرفته غبار
شورشش می انگیخت و ازین جهت که ولایتش بساحل دریای
شور نزدیک است و بندری چند در تصرف داشت باشند طائفه
ملیبار بندر روی و رهزنی بر کشتی نشینان نیز بد گوهری خویش پیدا
میساخت و هرگاه کشتی مور و خشور در باگشته ببکی از بندرها
او می افتاد تمامی اموال و اشیائی که دران بود متصرف میشد
جور تغلب او چیگذشت چنانچه درین ایام بظهور پیوست که جهاز
بزرگی که جمعی کثیر از طوائف تجار با اموال و امتعه بسیار دران بود
طوفانی بقبضه تصرف و استیلاء او در آمده بود دران کافر جابر بوقت
تطاول باخذ و نهب اموال آن مسکینان گشوده تمامی را متصرف
شده و معهذا مالکان اموال را که اکثر مسلمانان بودند مقید و
محبوس ساخته باضرار و آزار طلب زیاده می نمود و از ظلم برستی

و تابینان امیر جان نثار گشته سرخروئی ابد اندوختند و ششصد کس
را آسیب زخم رسید و چون مخالفان ضبط قلعه ارک نیز از حیز قدرت
خویش بیرون دیدند امان خواستند و بوساطت راو بهاو سنگه
آمده با امیرالامرا ملاقی شدند و قلعه با جمله لیایق دولت قاهره سپردند
امیرالامرا قرار آن داخل قلعه شده ملاحظه برج و باره و توپخانه
و ذخیره نموده و بندوبست بسزا و اهتمام مرمت آن برداخته و اورنگ علی
را بحراست آن حصن حصین گذاشته بعجلت با جنود نصرت اثر
از آنجا کوچ کرده بقصد تنبیه سیوا ضلالت کیش و تسخیر باقی
ولایت آن مقهور ربعی اندیش بسمت پونه روانه شد و قلعه
مذکور بموجب حکم اشرف باسلام آباد موسوم گشت
درین ایام یرلیغ گیتی مطاع بجعفرخان صوبه دار مالوه صادر شد
که برخی از تابینان خود را آنجا گذاشته با همه سپاه خویش برای
کمک امیرالامرا بدکن شتابد و در تقدیم خدمات پادشاهی
ممد و معاون آن عمده الملک باشد تعین راجه جیسنگه با فوج منصور جهت
دفع سیوا چون آن نابکار شقاوت شعار که مجملی از حال خسران مآل
او درین صحی

بود مخذولان بران پشته برآمده دست جلادت بمدافعه گشودند و باندا[ختن]
بان و تفنگ و حقه و سنگ برافروخته بکمال جد و اجتهاد در ممانعت نمودند
مبارزان نصرت منشد از روز مجال پیش رفتن و برآمدن بران
کریوه بلند نیافتند و چون دران او نبرد دستبرد روز بآخر رسید
و ظلمت شب پرده میانجی در میان کشید مجاهدان عقیدت شعار
که عار فرار بر خود نمی پسندیدند اکثر در پای قلعه قدم همت فشرده
بهر عنوان که بود شب را بسر بردند و صبح روز دیگر که خورشید جهان
آرا مانند بهادران قلعه کشای بر قلعه ذات البروج آسمان
یورش کرد دگر بار جمع کثیر فیروزی لوا آماده نبرد و پیکار گشته بر قلعه
دویدند و بمیامن اقبال گیتی ستان خدیو جهان بحصار شهر بند در
آمده بقهر و غلبه و صولت و استیلا آنرا مسخر ساختند و بدلالت
تیغ آبدار بسیاری از آن مخذولان نابکار را بدار البوار فرستاده
قلعه پیکرشان از برج سر برداختند و بقیة السیف بحصار ارک
پناه برده از حصن عافیت و آرمان کرد رانیدند و دراین دو یورش
نصرت ماثر دو صد و شصت و هشت کس از بندهای پادشاهی

رسانیده بودند هفدهم ذی حجه از سال سیوم جلوس والا نقب مذکور بباروت انباشته شده بود ومیرالامرا الصواب دید رای اخلاص پیرا قرار یورش وا داده مقرر ساخت که همه لشکر اماده شده که بعد از پریدن برج از اطراف وجوانب بر قلعه دویده یکپاس روز مانده اشاره کرد تا نقب را آتش دادند برج مقابل از صدمه باروت از هم پاشیده اجزای مانند خیل کبوتران رسیده بهوا اوج گرفت وسنگهایش برج مشیده افلاک رسیدند وچون راهی برای یورش بهم رسید آن تولین عقیدت آئین خود تا پیش دمدمه که در مورچال او ساخته شده بود آمده جندهای بادشاهی وتا بنیان خویش را برابر یورش داوشش تحریص کروه عساکر فیروزی مآثر که اماده جهاد بودند تکیه بر نیروی طالع کشور کشای حضرت شاهنشاهی کرده دست بحفظ الهی بر سر کشیده مجموع بیک دفعه بر قلعه دویدند ودامن جانفشانی بر میان زده بازوی جرات کشادند وهمگی داد سعی وتلاش ودلیری دادند خصوصاً شمس الدین خان در راد مهاوسنگه نهایت کوشش وتردد بتقدیم رسانیدند لیکن چون در عقب برج پشته بلندی از خاک

باد...

از قلاع دکن طلبیده بود اشاره نمود که در جای مناسب وند جهات خفته
انهار را نصب کنند و از موضعی که زمین صلاحیت نقب داشته
باشد آغاز نقب نمایند بالجمله مبارزان نصرت آثار را امر گذاردن در
میان گرفتند و کمر سعی و اجتهاد بر عهود و ربت استوار کرده همت
بر کشایش آن حصن قوی بستند و باوجود موسم برشگال و دوام بارش
ابرهای طوفان بار تواتر تقاطر امطار شب و روز از طرفین توپ
و تفنگ هنگامهٔ جنگ و هنگامهٔ پیکار گرم بود و شرارهٔ شعلهٔ باروت
همواره از برج و باره مانند برگ لاله از باد بهار بر برق مجاهدان
نصرت شعار میریخت و گوله توپ و بندوق افواج قاهره در رو
دیوار حصار را ابرو ویران و از مشبک ساخته خاک ادبار
بر سر دشمنان سیه روزگار می بیخت و گاهی که اعادی فرصت
می یافتند جمعی از قلعه بر آمده بخیال دستبرد بر مورچالها هجوم می آوردند
و از صدمهٔ بلارک خون آشام مبارزان نصرت فرجام خاسر و
ناکام برمی گشتند القصه مدت پنجاه و شش روز بریش و تیرهٔ تیران
قتال شعله ور بود و چون از مورچال امیرالامرا به برج مقابل آن نقب

حراست لنوازیب تعین نموده باباجی بهونسله و رگهوجی دکره مسے
دیگر از اهل رسم کومک همراه او معین ساخت و از اینجهت که موسم
بارش رسیده بود برای گذرانیدن موسم برشگال روزی چند
در بوبنه اختیار اقامت کرده قریب چهل روز آنجا بسر برد و در نیمه
اکثر اوقات افواج قاهره را به سرکوبی مخالفان بدسگال از برشکال
وجدال روی میداد و چون بسبب طغیان آبهائی که میان سرحد
ملک بادشاهی و آن قصبه واقع است راه رسیدن غله از رقه
بلشکر ظفر اثر مسدود شد و از این رهگذر عسرت و تنگی بهم رسید
بصواب دید رای صائب مصلحت چنان دانست که از بوبنه
کوچ کرده بجاکنه که از آنجا تا سرحد ملک بادشاهی غیر از دریائی
بهیونره آبی در میان نیست و از رقه بلشکر ظفر پیکر آسان تر میرسید
رفته اقامت کرده و باقی ایام برشکال را آنجا بسر برده چون
تا انقضای موسم باران خود مسعود بیکار نبودند تسخیر قلعه جاکنه
که از قلاع منتخبه آن ولایت است و انتزاعش از مقدمات ضروریه
آن مهم بود پیش نهاد عزیمت ساخت و باین قصد از بوبنه کوچ

مصلحت در انجا بانتظار ساختن راه و بجهت اینکه سپاه ظفر پناه
مکرر بکهی رفته و خبره جنبه روزه بر گیرند چهار مقام نمود و هفتم ماه مبارک
رمضان از انجا کوچ کرده بسر کتل رسید و چون جمعی از سپاه و بهیر
ز در رود و گذاشتند خود نیز پیش رفته سرفراز خان و جادو رای
را با گروهی دیگر فوجی از تابینان خویش گذاشت که جابجا در
اوساط راه ایستاده از رود در هنگام عبور از دست اندازهای
مقهور محافظت کند مخالفان هر جا قابو می دیدند بقدم جسارت
منش آمده قصد دستبرد میکردند و مبارزان نصرت شعار بر آنها
تاخته دفع شر آن اشرار نابکار مینمودند تا آنکه مجموع اردو و لشکر
بسلامت از کتل عبور کرده در نشیب آن نزول نموده و از انجا
بطی دو مرحله قصبه پونه محل ورود جنود مسعود گردید و چون امیر الامرا
هزار سوار از تابینان خود با دو هزار پیاده بندوقچی بسر کردگی
اسمعیل نامی از نوکران خویش جهت ضبط ولایت ملکوکن فرستاده
بود دورین وقت خبر رسید که اکثر الفریق بولایت مذکور در آمده
و آنرا بقبضه تصرف در آورده اند بنابران صلابت و کنتی را با جدای

الی

ریز آتش کین و پیکار گردیدند در خلال اینحال جمعی از تابینان
شمس الدین خان شیخ جلوی کرده از کتل بر بر رفته و محاذی که در پای
کتل بودند نظر بر قلت المعدود کرده بر انها حمله نمودند شمس الدین خان
را از رفتن باز داشت درین حال بحرق جمعیت بحرکت آمده با وجود ریزش
گوله تفنگ از برج و باره قلعه با بقیه سپاه خویش از کتل بر بر رفته
بر مخالفان تاخته و بضرب تیغ جانستان جمعی از ان مدبران
بی باک را بر خاک هلاک انداخت و بقیة السیف راه از
بحر هستی تاخته راه گریز سپردند و چون روز باخر رسیده بود و
لشکر منصور دور کرده از معسکر ظفر قرین دور شده امیر الامرا صلاح
در ترک تعاقب دیده به بنگاه خویش معاودت نمود روز دیگر
از ان منزل کوچ کرده در موضع راجوره منزل گزید و چون کتل دشوار
گذاری بر سر راه بود که انرا بالیستی ساخت و نیز خبر رسیده بود
که غنیم بعافیت و حشم در اطراف جا که درو بوده بر جا کاه و علفه بود انرا
چون خرمن بخت خویش آتش زده در انجمد و اثری از آبادی نگذاشته
است و در منزل مذکور علف یافت نمیشد و کاهی میسر بود بنابر رعایت

بند و عدم وصول مدد پای همت استوار کرده دست جرأت
بجنگ تفنگ اندازی کرده مدافعت نمودند و چون مصالح
بندوق آخر شد بحکم ضرورت دست بقبضهٔ تیغ آبدار برده دل
بر هلاک نهادند و داد مردی و دلیری دادند لیکن از اینکه کسان
بسیار و گوششان بیشمار بست و چهار تن که بیست و چهار کس از آنها
جماعت دار بودند مردانه وار نقد جان در رسیدن آن جلادت در
باختند بست و پنج کس رخسار دلاوری بگلگونهٔ زخم زینت پذیر
ساختند و بسیاری از آن مقهوران سیه روزگار در آن کارز
زار بدار البوار شتافتند گروهی زخم بر دو شتند چون از این
قضیه بامیر الامرا خبر رسید راجه رایسنگه در دو بهار سنگه را بحراست
ارده گذاشته خود با بقیهٔ لشکر بسرعت متوجه آن سمت گردید غنیم
لئیم از حدت و سطوت سپاه ظفر پناه پای قرار از جای رفته راه
فرار گردید و امیر الامرا بتعاقب آن تیره بختان پرداخته تا سر کتلی
که در پای قلعه بر بند برست از بی رفعت و جمعی که در قلعه بودند با
انداختن بان و تفنگ پرداخته از برج و بارهٔ آن حصار شراره

انداز

و ازان عقبه سه و نیم کروه طی کرده در موضع کراده منزل گزیده و چون
راو بهاو سنگه با جمعی جنبه اول کرده در پای کتل گذاشته بود
که اهتمام گذر رسیدن بقیه اردو و لشکر نماید بعد از گذشتن سه هزار
سوار از جنبه داد بار در پای کتل نمودار شده بعزم مستعد قدم جرات
پیش نهاده بودند راو بهاو سنگه مرکب جلادت برانگیخته از روی
دلیری و دلاوری بر آنها تاخت و سلک جمعیت اهل ضلالت
ایشان متفرق و پریشان ساخت و دیگر باره مقهوران جمع
شده از روی خیرگی حمله آوردند درین اثنا شمس الدین خان
که امیر الامرا او را بجهت آگهی از امنیمی کوتک جنبه اول تعین کرده
بود جلو ریز شده بران جسارت کیشان حمله کرد و مقاهیر تاب
پایداری نیاورده بوادی فرار شتافتند روز دیگر قصبه ساسو محکم
که بتصرف مخصور گشته امیر الامرا بعد از ورود بمنزل جمعی از برقندازان
خود تاخت در پای قلعه برده که از اعظم قلاع سیواجی بدگهر بود
و از سیل گولو مرهب خفت دو کروه واقع است فرستاد و مخالفان
خبر یافته با سه هزار سوار بر سر آنها هجوم آوردند انفریق با وجود قلت

وچون پس از زمانی خبر رسید که گذر آن کوه و راه پیدا شده که بعد
از سختی آن عقبه تاب عبور نتوانند کرد و رساکت
جمعی از بیلداران و غیره را با هزار و پانصد سوار از تابینان خود
فرستاده که راه مذکور را بگزرند و آنها بجهد بلیغ و کوشش تمام
سختی آن برطرف ساخته تا سرانجام آماده عبور شود و نصرت اعتصام
گردانیدند چون در این روز که راجه بدروی سنگه باهتمام گهی رفته بود قریب
چهار هزار سوار از بعضی زمینداران سیه روزگار بالقصد دستبرد سیمتی که
دنبال لشکر گهی رفته بودند شتافتند راجه فوج خود توزک کرده
و پای همت در میدان جرأت فشرده بمدافعه آن جسارت
کیشان در آمد چون از استماع پیشتر خبر با میرالامرا رسیده بود
سرفراز خان را با جمعی از جنگیان و هزار سوار از مردم خود
بکمک راجه تعیین کرده بود و این گروه در اثنای اینحال بمدد رسیدند
و مخالفان مصلحت در آویزش ندیده پای جرأت پس
کشیدند بالجمله که روز دیگر راه ساخته شده امیرالامرا از سیواپور
کوچ کرده آوسط روز بپای کتل رسید و لله از عبور لشکر منصور
ازان

رسانیده و مردانه فرار ببران کرده تا بکار حمله آور گشته تیغ سرافشان
بهادران نصرت نشان جمعی از بدبیران بی باک را بجراحت
هلاک افگنده و برخی را مجروح ساخته رهگرای وادی فرار گردانیدند
و آسیبی از انها به اردو نرسید و از موضع سیوالور که از قصبه سرول
هشت کروه است مخیم جنود ظفر قرین گردید چون پایان سیوالور
و بونه نزدیک بموضع کرادی کوهی است که از آن بالیست گذار کرده در
راه مشهور زدار که هر باب بغایت صعب المرور است چنانچه
سواری بصد تعب عبور تواند نمود و خبر رسید که مخالفان در پای
کتل فراهم آمده بسلیح و ساز آماده بکام مدافعت و مقاومت ایستاده
اند بنابران امیرالامرا برای ساختن راه و تدبیر عبور از مضیق کوه
در سیوالور قرار اقامت داده شمس الدین خان را با جمعی از
بیلداران و تبرداران بیشتر از آن دو راه فرستاد که ملاحظه نموده اگر
قابل توسیع باشد بساختن آن پرداخته وسیع سازد و خود
با گروهی بدین راه در رفته جوقی باطراف و نواحی آن کوه
تعیین کرد که بتحقیق طرق و مسالک آن پرداخته راه دیگر تفحص نمایند

که از ولایت عماد الملک خان بتصرف سیوا آمده بود رسید و قلعه آنرا
که غنیم لئیم چون بنا بر دولت منهدم ساخته بود مقرر نمود که بتجدید عمارتش
کرده جمعی آنجا باشند و در آن موضع سه چهار مقام نموده چون آگهی
یافت که در اطراف قلعه راجگده که از قصبه سیرول ده کروه مسافت
دارد چهار پنج قلعه دیگر از سیوای بدگهر در نواحی آن واقع است
جمیع کثیر و فرقه انبوه از مخاذیل متفاوت منشش ادبار بر برده فراهم
آمده بخیال محال اراده مدافعت و قتال دارند شمس الدین خان را
با فوج همراه خود و راو بهاو سنگه را با همراهان او و شرزه خان را با جمعی
از دکنیان و میر عبد المعبود داروغه توپخانه را با هزار تفنگچی بدفع آنها
تعیین نمود و ان بادیه پیمایان مقهور از سطوت افواج قاهره پای قرار از جای
رفته راه فرار سپردند و مبارزان جیش مسعود دیهای اطراف
راجگده را تاخته از مرز و در آنچه در بوده بودند روز دیگر لوای معاودت
افراخته شب هنگام بمعسکر نصرت اثر پیوستند و حاجی ان لشکر
ظفر پیکر از آنجا کوچ کرده جمعی مخذولان جسارت نموده بر سر اردو
آمدند راو بهاو سنگه که سردار چنداول بود خبر یافته خود در آن وقت

الس

وست برد میگویند مقرر نمود که هر روز یکی از آن سه لشکر منصور با شش

چهار هزار سوار بنوبت برای محافظت جمعی که بجهت آوردن

همه وکاه وسایر ما یحتاج از اردو بیرون میرفتند و باصطلاح اهل هند

ندراگاهی میگویند رفته بجراست بردازند و از انجا بعزم قصبه بونه گران

نیز از معمورهای انولایتست و محال اقامت و مسکن سیوای

ضلالت آئین بود چهارم شعبان بموضع بارامتی از اعمال پرگنه

بونه که قلعچه کلینی دارد نزول نمود و جمعی انجا گذاشته مقرر شد که قلعچه که

شکست و ریخت بسیار بان راه یافته بود درست نموده بلوازم

محارست و خبرداری قیام نمایند و از انجا بکنار دریای نیرا منزل

گزیدند و چون خبر رسید که فوجی از سیوای مقهور ربده گرد هی لشکر

منصور آمده و در کمین فرصت اند شرزه خان را با شش هزار سوار

بدفع آن جمع بد فرجام تعیین نمود و مخاذیل تیره ایام تاب ثبات

و پایداری نیاورده براه فرار شتافتند و چند روزی در انجا

بسر برده بانزدهم ماه مذکور بموضع رهان از اعمال پرگنه بونه کنار

دریای تیبرا است نزول نمود و از انجا لطفی دو مرحله بقصبه سرول که از

صادر شد که با عساکر قاهره الصوبه بگر همت بدفع آن بدرگهال و
وانتزاع حصون و قلاع ولایتش گماشته اخذ و در از غبار تمرد و فساد
او برآرند بنابران امیرالامرا بموجب فرمان والا بست و پنجم جمادی
الاولی از دویم سال جلوس همایون با تنجزیمت صایب با جنود
مسعود که از خط فیض بنیاد اورنگ اباد بر آمده مختار خان فوجدار
ناسک بیر را بحکومت و حراست شهر مقرر ساخت و نهم جمادی
الاخره با حمد نگر رسیده برای نظم و نسق بعضی مهمات روز چند انجا
توقف نموده بود و سیوم ماه مذکور از انجا کوچ کرده غره رجب بموضع
سون بری که از محال ولایت سیوا است نزول نمود و از انجا بقصبه
پونه که از معمورهای دکن است و حصاری از گل دارد و مقام بود است
در محافظت آن کشیده خانه گذاشته بود و بنداده جا و جروی را
با جمعی انجا گذاشت که بحراست آن پرداخته از اطراف و نواحی
باخبر باشند و در اهتمام رسیدن غله و آذوقه بلشکر ظفر اثر نماید و چون بو
ضوح پیوست که افواج مخذولان در اطراف و نواحی چنو در اقبال بر رسم
قزاقی چنانچه عادت و کهنیان روبه خصال است جولان مینمایند فرصت

و معانقه نخست خود حربه برآورده و در دوش رکین برآمده کار او تمام ساخته

و دو پسرش که رفیق پدر بودند دستگیر شدند و جمعی که جا بجا در کمین نشسته

بودند از اطراف و جوانب بر سر بنگاه و لشکرش ریخته دست جسارت

بقتل و غارت کشودند و چون سرزمینی که انجا نزول داشت اطراف

آن کوهستان و جنگل بود و لشکریانش غافل بودند اکثر بقتل رفته معدودی

از آن مهلکه برآمدند و احتمه و اموال وافر و مراکب و اقبال متکفلش بدست

سیوای شد برآمد و بعد ازین قضیه عادلخان لشکری بسرداری رستم

نام یکی از نوکران عمده خویش بدفع او تعین نمود و در نواحی قلعه پناله که

از معظمات قلاع سیواست میان هر دو طایفه جنگ رویداده

شکست بر لشکر بیجاپور افتاد و باجمعیات مقهور را از سنوح این قضایا

قوت و استقلالی تازه بهم رسیده تقلیه خاطر از توهم و ملاحظه که از جانب

بیجاپور داشت به پرداخت و شروع در قزاقی و تاخت و تاراج اطراف

و نواحی ملک گرده بعضی اوقات که قابو می یافت برخی از محال بادشاهی

نیز دست جرات دراز مینمود و چون این وقایع بمسامع حقایق مجامع

رسید یرلیغ گیتی مطاع از پیشگاه خلافت با امیر الامرا صوبه دار دکن

و تزویر باظهار خجالت و ندامت استغفار تقصیر نمود و افضل نام یکی از
ارکان دولت بیجاپور را که بوفور جمعیت سپاه و حشم و مزید جلادت
و سپاهگری موسوم بود و انقهور رئیم از روی کمال ملاحظه و بیم و دهشت از راه
احتیال میکشید است برای استمالت خویش طلبید و بعادلخان نوشت
که اگر او بجهت دیدن آید و با من عهد و میثاق در میان آورده خاطر رسیده
با اطمینان سازد بوساطت او به بیجاپور آمده ملاقی شده بهم و بافضل
نیز در این باب خطوط متعدد نوشت بنابران عادلخان از خامی
و معامله نافهمی افضل را که دو هزار سوار جلادت شعار در نشست باوردن
او تعین کرد و چون بکوکن رسید مقرر شد که او و سیوای هر یک با جمعی دو
بی سلاح و یراق در مکانی که سیوا معین نموده بود با یکدیگر ملاقات
کنند و باهم عهد و پیمان در میان آورده قول و قراری که باید بعمل آرند
سیوای غدار نابکار بنهانی مردم خود را مسلح ساخته جنگی را
نزدیک همگان ملاقات و باقی را بر اطراف لشکر افضل در کمین
گاهها نشانده بود و خود نیز حربه در آستین پنهان داشت چون افضل
بموجب قرار رو داد با آن پرفریب بدنهاد برخورد و در اثنای مصافحه

و معانقه .

طغیان برانگیخت و آغاز سرکشی کرده جمعی از مفسدان خویش بر خود گرد آورد و نخست بحیله و تدبیر قلعه چند را متصرف شده دست غلبه و استیلای بما بقی قلاع که از وجود حراست پیشگان و ذخیره و سامان تهی بود دراز نمود و در آن زمان محمد عادلشاه روزگار حیات سپری شد علی عادلشاه پسرش که در آن وقت طفل بود کسوت نیابت پوشیده از اینجهت او را استقلالی در امور حکومت بهم نرسید فتور و اختلالی در احوال بیجاپور راه یافته بود بخبر این قضیه سیوا نشست برداخت و سیوای مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع حصون آن ولایت دست تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ بال ساما اسباب بغی و تمرد نمود و باستظهار کوه و جنگل و حصانت و رفعت قلاع سرکشی و مخالفت را سامان بست و احداث حصون تازه کرده از سابق و لاحق چهل قلعه مشحون بسامان قلعه داری بهم رسانید و با عادلخان اعلان خلاف کرده گردن از اطاعت پیچید و چون عادلشاهان را فی الجمله استقلالی در مراتب حکومت و ایالت بهم رسید در صدد دفع او شده رسل و رسایل میان آورده از روی تاکید

آن تصرف اولیای دولت سپار و در آنحضرت بنابر الحاح و اقتراح
او ولایت مذکوره باو عطا کردند در انوقت بارکل کوکن در تصرف
محمد عادل خان بود و در اواخر زمان حکومت او اکثری از انولایت
باقطاع سیوا جد احمد نائیه که از عهد های او بود تعلق داشت و در پرگنه
که یکی موسوم بموپسه دو گیری به پونه است بجاگیر ساهوی پدر سیوا
که بیشتر از اتباع نظام الملک بود و بعد انقراض دولت او بعادلخان
گرائیده در سلک نوکران او در آمده داده بود و ساهو انجا بر رسم
زمیندار ان وطن گزیده جون خود در سمت کرناتک معین بود
سیوا پسر کلانش به نیابت انضلالت پرور انجامی بود در اواخر
اخر زمان اعلیحضرت جون عادلخان را عارضه مرضی که بان در گذشت
طاری شده کوفتش بامتداد کشید و ازین رهگذر انقلابی در مملکت
بیجاپور بهم رسید بلا احمد ساهجی که در کوکن در دولت نزد خود به بیجاپور طلبید
دران ولایت و قلاعش از لشکر و حشم ه ضبط و محافظت ان کما
ینبغی تواند نمود خالی ماند در ان فرصت سیوای مردود که جلادت و بی
باکی با مکر و حزبه فراهم دارد از اینها فرصت نموده دران ولایت غبار
طغیان .

از عالمگیرنامه . فتح قلعه‌ها چند از ولایت کوکن بسعی امیرالامرا [illegible]

تبیین این مقال آنکه قلعه مذکور از قلاع حصینه ولایت کوکن است و آن و
لایت در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه و بندرهای زرخیز است از آن
جمله بندر چیول و دو رست و پاره از آن کوهستان دره و سنگلاخ
و بعضی بیشه و جنگل است و در سوابق ایام برخی از آن ولایت که بملک
بیجاپور متصل است بعادلخان و اکثر بنظام الملک تعلق داشت و در
زمان فرمانروائی اعلیحضرت که قلعه سپهر بنیاد دولت آباد با جمیع
ولایات نظام الملک بحیطه تسخیر اولیای این سلطنت ابدی
دوام درآمد و از دولت و حشمت آن بی نظام اثری نماند محمد عادلخان
که از عاقبت بینی و مصلحت گزینی حلقه اطاعت و انقیاد در گوش
کرده و غاشیه اخلاص و اعتقاد بر دوش گرفته در مقام خدمت گذاری
و فرمانبرداری بود و پیشکشهای شایسته بجناب خلافت فرستاده
از خدمت اعلیحضرت التماس کرد که باقی ولایت کوکن که مسخر
جنود قاهره شده بود بنابر آنکه متصل ممالک بیجاپور اتصال دارد
باو مرحمت فرمایند و تقبل نمود که بعضی از ولایات خوب نیز در عوض

به عالمگیر ثانی هم صفا ندرشت و سبب آنست که این بادشاه درّانی
مخفی سلسله رسل و رسایل دارند و نیز نجیب الدوله بر و تا
منجوا شهداء اول خان خانان را بقتل رسانید و بعد سه روز هشتم ربیع
الآخر روز پنجشنبه سنه ثلث و سبعین و مائه و الف عالمگیر ثانی
را هم جرعه شهادت چشانید و در تاریخ مذکور پسر محی السنه
بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشاندند و شاهجهان
ملقب ساخت و بعد قتل بادشاه و خان خانان بر طبق طلب
و نا نکه زود شتافت در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله
در اول نواحی انگشت و تا از جوالی لشکر نال بر قاسنه باراده
مقابله بادشاه درانی جانب سرهند رسید و عماد الملک
به شاهجهان آباد آمد و چون خبر مقابله با قرار اول شاه شنید
که در زبان لقوت ترکتازی تجسیم و هاشم ... باس خفتند
عماد الملک دریافت که عنقریب شاه غنیم را بر در نشسته بر سر شاهجهان
آباد میرسد از خوف دو بادشاه تازه را در دهلی گذاشته نزد سورجمل
جات رفت

از ناحیه حالتش بر تو ظهور رسید او عماد الملک در سرکار خویش پیش آورد

و چون شاه درانی بهندوستان آمد بنابر خود بر دوقی و هم قوم شاه

تقربی بادشاه پیدا کرد تا بجائی که اختیار الامرا شد و با عماد الملک

طرف گردید القصه عماد الملک در فکر نجیب الدوله از فرخ آباد عازم

دهلی گشت و در گشت را ... برادر ... بالاجی و هلکر را بمبالغه

تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلی را محاصره نمود و عالمگیر ثانی و نجیب الدوله

محصور شدند و چهل و پنج روز در جنگ توپ و در هنگامه در میان ماند

و آخر بهلکر رشوت سنگینی از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت

و نجیب الدوله را با بر و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمه خود

جا داده و به تعلقه خود الطرف آب جمن که عبارت از سهارنپور

بوریا و جابر پور ... و تمام قصبات بارهه باشد رخصت نمود و عماد الملک

بتقویت غنیم رفیق و رتق مهمات سلطنت به تمام بدست

آورد و چون دتا سردار غنیم نجیب الدوله را در سکرتال محاصره کرد

نوعی که در ترجمه شجاع الدوله خواهد آمد عماد الملک را از دهلی بکمک

خود طلبید عماد الملک که با جانجانان انتظام الدوله خان خود ناخوش بود چه

قرار نمود شاه درانی بر جناح استعجال بجهت کردهی دهلی علم

افراز شد عماد الملک که سر و سامانی نداشت جز التجا چاره

نیافته بلا ز دست شاه نمود اول معاتب شد آخر بسفارش بیگم مذکوره

و سفارش اشرف الوزرا شاه ولیخان محفوظ ماند و وزارت

هم بقرار پیشکشی باو مسلم شد و چون شاه درانی جهان خان را

به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه خان

جهان خان شد و دولت نمایان بعرصه ظهور را اورد و مورد آفرین شاه

گردید چون طلب پیشکش وزارت در میان آمد عماد الملک از شاه

التماس کرد تو را از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من باشد

که از انتر بید از خطیر معرض وصول در آورده واصل سرکار سازم

شاه درانی و شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی

دوم میرزا بابر خویش اعز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلی سر

طلبیده با جانباز خان که یکی از سرداران رکاب شاه بود

همراه عماد الملک کرد عماد الملک با شاهزاده و جانباز خان در محال میسر انجا

محصول حسن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش

معین الملک حکومت لاهور نزد او عاید شد چنانچه در واقعات شاه درانی
مفصل می آید عماد الملک عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده
عالی گهر را همچو ترکی برداشته از راه هانسی و حصار روانه لاهور گر
دید و به لودهانه رسیده حسب الطلب ادینه بیگ خان فوجی را
بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عباد الله خان کشمیری
مدار المهام شبانه شب بلاهور که از انجا چهل کروه مسافت دارد
رخصت کرد اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند
و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را که در کمال غفلت خوابیده
بود بیدار کرده مقید ساختند و از عمارت برآورده در خیمه
جا دادند بیگم زن تغائی عماد الملک است و نیز دختر او بعماد الملک
نامزد بود عماد الملک صوبه داری لاهور به ادینه بیگ خان در بدل
پیشکش سی لک روپیه مقرر کرده بدهلی معاودت نمود
و چون این اخبار بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق
آمد و از قندهار باشتاب کوب خود را بلاهور رسانید ادینه بیگ خان
چون طفل ابجد که از مکتب رم کند از لاهور بصحرای هانسی و حصار
فرار نمود.

آمدند هر چند هولکر اختیار را بدست نگاه داشت اما خاک بر سر
این حرکت عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافت
شتافت جی اپا جو چون دید که این هر دو سردار هر جا ساکته رفتند و
تنها جهیده برای محاصره نمیتوان شد او هم دست از محاصره برداشته
بنارنول رفت و سورجمل خود بخود از کسوف محاصره بر آمد عماد الملک
بزور هولکر دستارش اجرای حضور خصوص صمصام الدوله میر آتش و
وزارت از تغییر انتظام الدوله خود گرفت و اخیر الامرای صمصام الدوله
میر آتش را شد روزی که وزارت گرفت صبح خلعت پوشیده
وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیز الدین خلف
معز الدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه سبع و
ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت اجلاس نمود و عالمگیر ثانی
ملقب ساخت و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه مادرش
را که تمام فتنه ها از او زائیده بود میل کشید بعد ایامی برای انتظام
صوبه پنجاب قصبه لاهور بکر مخفی نماند در سنه احد و ستین و مائة
و الف صوبه داری لاهور بمعین الملک قرار یافت و بعد فوت

ن ندعماد الملک وجی آبارا خبر
ب سیم ایم وشنه یک بکرسی
کروه تا اراده شبخون از رهگذر شهر احمد رود رپای چمن کرده شبی
ه عاقبت محمود خان ملازمت نموده به جو رجه برگشت هوکر قریب
معکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سرداد و مردم
گمان کردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده
آتش افروز هنگامه رست امر سهل دانسته استعداد جنگ
نکردند و فکر فراهم ننمودند و الآخر اسبابیش نمی آید آخر شب متحقق
شد که هوکر آمده است و دست و پا گم کردند که وقت استعداد
جنگ نماند و نه فرصت فرار ناچار احمد شاه و مادر او و صمصام
الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خان دوران ناموس و
احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافت برگرفتند
و از طفلی و نا تجربگی و بی حمیتی پادشاه چشم رحم عظمی به ناموس
تیموریه رسید هوکر آمده بی ممانعی تمام اثاث سلطنت را
غارت کرد و ملکه زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه که زوجه فردوس
آرامگاه بود و دیگر بزرگیان سرادقات پادشاهی به اسیری در
آ...

بعمل می آید با خود متفق ساخته خود است که انتظام الدوله را بر دارد و
روزی یا قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه دار و گیر گرم
ساخت و همان روز کاری ناساخته روی گریز بجانب داشته
نهاد و از روز قطاع الطریقی در آمده بتاخت و تاراج محالات
خالصه بادشاهی و جواگیر منصبداران که در نواحی دار الخلافت بود
غبار فتنه بر انگیخت درین ضمن سورجمل جات که از دست اهل محاصره
بحالت کوفت رسیده بود از احمد شاه آمد و التماس کرد احمد شاه
در ظاهر برای شکار و نظم و نسق انتربید و در باطن برای کمک
جات از دهلی بر آمد در سکندره مضرب خیام ساخت و عاقبت
محمود خان را که در هنگامی بر دار بود استمالت نموده بحضور طلبید
عاقبت محمود خان از مقام خرجه جریده آمده ملازمت بادشاه
نموده بخورجه برگشت از مقدرات الهی اینکه هولکر بخاطر آورده
که احمد شاه در دادن اضرب توپ در تغافل زوال الحال برید
بر آمده است رفته رسد غله جگاه لشکر او در بنده باید کرد و قافیه او را
تنگ نموده اضرب توپ باید گرفت و خود است که این کار را

ستی را
قرار

یم نامی را بجای رسانند که صفدرجنگ برسر ترحم آمده امیرالامرا را
ر احمدشاه باخود ساختند آخر این نقش راست از نگین اخلاص
لج نشست عماد الملک خواست که صفدرجنگ را بهم زند شش
اه باخود جنگ کنید تفصیل آن در ترجمه صفدر خواهد آمد عماد الملک در ایام جنگ
مذکور هولکر را از مالوه و جی آپا را از ناگور بکمک خود طلبید اما
بیش از رسیدن با صفدرجنگ مصالحه درمیان آمد عماد الملک
و هولکر و جی آپا با هم باتفاق برسر سورجمل جات رفتند و مرهته بور
و کمبیر و دیگ را که هر یک از قلاع حصینه ملک جات است محاصره
نمودند و چون عمده اسباب قلعه گیری اضراب توپ است عماد الملک
بالتماس سرداران مخیم عرضه بدرگاه احمدشاه مشتمل بر استمداد
اضراب توپ مصحوب عاقبت محمود خان کشمیری که مدارالمهام
او بود ارسال داشت انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله فخرالدین خان
مرحوم بقصد عماد الملک بادشاه را از فرستادن اضراب توپ
مانع آمد عاقبت محمود خان انگیزی منصبداران بادشاهی و مردم توپخ
را بوعده این که وزیر اعتماد الدوله شده با شما مراعات چنین و چنان
بعمل می آ

و بعد طی مسافت بیستم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد

امیر الممالک برادر رسید پیش از که در حیدرآباد تسلط بود و اقبحمد مقابله مسافتی

دور دید غنیم تا بود نیافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و حواله

از توابع اورنگ آباد و ذخیره استند نمانمو و امیر الامرا وجبلی توامده نا

واقف بود و کار عمده مقابله با امیر الممالک در پیش و رشت سند ملک

خاندیس با مهر خود حواله غنیم انچنین ملک عظیم مفت در دست غنیم

رفت چون قلم قضا برین رفته بود که ریاست دکن بر امیر الممالک

بحال باشد امیر الامرا العبد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد

هفتم ذی الحجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات در گذشت و

بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصفجاه غفران پناه

و دختر زاده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم نام اصلی

او میر شهاب الدین است او هم بخطاب موروثی غازی الدین خان

بهادر فیروز جنگ ماموری دارد وقتی که پدرش امیر الامرا در دکن

رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این خبر وحشت افزا

بدار الخلافت عماد الملک بخانه وزیر الممالک صفدر جنگ رفته گذشت

خود به امخاطب نواب بہادر کہ مدار علیہ سلطنت بود و دیگر امرای

حضور پیش از رسیدن نواب وزیر بادشاه در دنی صلح کردند و ہرچہ

شاه خواست بذیرفتہ عہد پیمان درمیان آوردند وقلندر خان ایلچی را رخصت

کردند نواب وزیر الہم پیچیدہ کہ حسن ہولکر را باجائی بادشاه و ارکان حضور بود

زر بسیاری ہمراه آورده ام حالا تقاضائی ہولکر راجہ بعلاج کنم از فرط بیدماغی

داخل شهر نشده و بیرون شهر لب دریائی جمن خیمہ ساخت دران ایام

نواب نظام الدولہ ناظم دکن تازه شہادت رسیده بود امیر الامرا

فیروز جنگ خلف کلان نواب آصفجاه خواهش میداشت کہ صوبہ داری

دکن باو مقرر شود امرای حضور پیشکش می طلبیدند او سوداری مفت

میخواست امیر الامرا خفا بود ساختہ با رکان حضور گفت کہ اگر صوبہ داری

دکن بی پیشکش بمن مقرر شود ہولکر را لقسمی کہ میدانم میفہمانم او

تقاضائی زر موجود از شما نمیکند امرای حضور بجان راضی شده

صوبہ داری دکن را بامیر الامرا تفویض نمودند امیر الامرا سیوم رجب

سنہ خمس ستین و مائہ و الف از محمد شاه بخلعت حکومت دکن

قامت مباہات آراست و درین موسم بزرگان جانب دکن قطره زد

البدلی .

و بعد طی مسافت بیستم ذی قعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد
امیر الممالک برادر رسید و این که در حیدر آباد تسلط بود بقصد مقابله مسافتی
نوردید چنانچه قابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال حواله
از توابع اورنگ آباد و غیره استدعا نمود و امیر الامرا چون بر آن آمده نا
واقف بود و کار مجدده مقابله با امیر الممالک در پیش داشت سند ملک
خاندیس با مهر خود حواله نمیم اینچنین ملک عظیم مفت از دست نمیم
رفت چون قلم قضا برین رفته بود که ریاست دکن بر امیر الممالک
بحال باشد امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد
هفتم ذی الحجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت ح
بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصفجاه غفران پناه
و دختر زاده وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم نام اصلی
او میر شهاب الدین است او هم بخطاب موروثی غازی الدین خان
بهادر فیروز جنگ ماموری دارد وقتی که پدرش امیر الامرا در دکن
رفته بمرگ مفاجات درگذشت بمجرد وصول این خبر وحشت افزا
بدار الخلافت عماد الملک بخانه وزیر الممالک صفدر جنگ رفته گفت

خود به استخلاص نواب بهادر که مدار علیه سلطنت بود و دیگر امرای
حضور پیش از رسیدن نواب وزیر بادشاه در دهلی صلح کردند و مرهته
شاه خورسند نبرفته عهد پیمان درمیان آوردند و قلندر رضا ایلچی را رخصت
کردند لهذا صبح رنگهم بهجید که جن هولکر را بجای بادشاه و ارکان حضور بوعده
زر بسیاری همراه آورده ام حالا تقاضای هولکر را چه علاج کنم از فرط بیدماغی
داخل شهر شده و بیرون شهر لب دریای جمن مخیم ساخت دران ایام
نواب نظام الدوله ناظم دکن تازه بشهادت رسیده بود و امیر الامرا +
فیروز جنگ خلف کلان نواب آصفجاه خود هوس حکومت که صوبه داری
دکن باو مقرر شود و امرای حضور پیشکش می طلبیدند و او سودای مفت
میخواست امیر الامرا خاموش یافته با ارکان حضور گفت که اگر صوبه داری
دکن بی پیشکش بمن مقرر شود هولکر را بقسمی که میدانم میفهمانم او
تقاضای زر موعود از شما نمیکند امرای حضور بجان راضی شده
صوبه داری دکن را بامیر الامرا تفویض نمودند امیر الامرا سیوم رجب
سنه خمس و ستین و مائه و الف از محمد شاه بخلعت حکومت دکن
قامت مباهات آراست و در همین موسم بزرگان جانب دکن قطره زد
البرطی •

و اسباب بغنیمت در آمد و فوج نواب وزیر متعاقب افاغنه شتافت

افاغنه در کوه بداریه که شعبه ایست از کوه کمائون پناه گرفتند و فوجها تمام

ملک افاغنه را بی سپر نموده و دقیقه از دقایق نهب و غارت فرو

نگذاشتند و فوج غنیم جا بجا نے در ملک افاغنه گرد نواب وزیر در جلدوی

این جنگ غنیم را از سرحد کول و جلالی و مینهو و فرخ آباد و قنوج تا اکره جهان

آباد و حوالی نمود رفته رفته غنیم تا سواد اله آباد متصرف گردید آخر الامر افاغنه

در نهایت مرتبه بعاجز آمده وسائط در میان انداختند هرچه نواب وزیر

خواست پذیرفته نفوس خود را از هلاک محفوظ داشتند نواب وزیر

بعد فراغ این مهم رونق افزای صوبه اوده گردید در همین ایام آمد آمد شاه

درانی از لاهور جانب دهلی ارکان حضور را مضطرب ساخت شاه

درانی قلندر خان را بطریق ایلچیگری پیش احمد شاه فرستاد احمد شاه و امرای

حضور نواب وزیر را بالحاح و ابرام تمام نوشتند که هولکر را با خود متفق

ساخته بهمعنانی برق و باد خود را بحضور باید ساخت و بدفع شاه درانی

باید پرداخت نواب وزیر هولکر را بوعده زر خطیر همراه گرفته در ماه رجب

سنه خمس و سبعین و مائه و الف خود را بشاهجهان آباد رسانید جابجا خیمه

ی که در دست مرتبهٔ افغان و محاسب اندیشه در احصای آن وقت
قد اموال بازدید ار و از آنجمله قماش نزده لک روپیه و در این
صه نواب وزیر و فوج جات هم با غنیم آمیخته احمد خان را در گذر حسین پور
ر میه طرف تنگ کردند و توپ و بندوق در از طرفین بسر گرم
کار نمودند چون افاغنه رسد غله و کاه از طرف گنگ بر کشتی ها میرسید
نواب وزیر حکم فرمود که پل از کشتی ها بر روی آب گنگ مرتب
باید ساخت میر نور الحسن خان کشتی ها فراهم آورده زیر سنگی رام پور
که از فوج دوازده کروه بیست دوم جمادی الاخر سال مذکور صراط
مستقیم بر روی دریا نزد قایم گره محمود خان پسر محمد خان بنگش جرات
که مزاحمت نماید از سلک توپچیانه که متواتر گولها بارش میکرد و نتوانست
هنوز یک آید روزی که پل بسته شد فردای آن سعد الله خان پسر علی محمد خان
رسیله با جمعیت فراوان بکمک احمد خان در رسید و چهار روز سورجمل جاث
بموجب حکم نواب وزیر از پل عبور نمود و جنگ عظیم بوقوع آمد شکست
بر افاغنه افتاد احمد خان و سعد الله خان نقد جان را از معرکه بسلامت بردند
تقریب ده هزار افغانان قتیل و جریح و اسیر شدند و اقبال و افراس و خیا
و اسبا

از نسخهٔ پیره‌لوره

نور درین مراتب ... ابوالمنصور صفدر جنگ در اوایل جمادی الاول سنه ۱۱۶۴ هجری

هنوز محمد احمد خان در هر دو صوبه قیام نگرفته که بقصبه بدارک بهو لکروجی آ اپاپند چنکو

را که هر دو سردار ان عمده از مرهته بودند باخود متفق ساخته از دهلی بر آمد

با کبر آباد رسید و باسورجمل جات هم ساخته فوجی از همراه گرفته اول

فوج غنیم را بابت نزد رسود ریرسادلخان افغان که از طرف احمد خان

حاکم کول و حالیسر و غیره بود فرستاد و غنیم در بای جمن را عبور کرده بر سر

شادلخان رفته جنگ انداخت شادلخان گریخت و جمعی کثیر از جانبین

قتیل و اسیر گشتند و غنایم بسیار از فیل و اسپ و خیمه و اسباب و مت

لاف غنیم شد احمد خان که در مدت چهار ماه بقلعه اله آباد رسیده بود

از خبر شادلخان محاصره را گذاشته بر جناح استعجال جریده با جمعیت قلیل

خود را بفرخ آباد رسانید غنیم فرخ آباد را قتل کرد احمد خان قابو ندیده

از فرخ آباد به حسین پور که از دخیابه نه کرده لب دریای گنگ

واقع است آمده مورچال قایم کرده آماده جنگ شد و چون جهت آنکه

حسین پور این طرف گنگ جای محاصره نبود رسد غله از آن طرف میتواند

رسید غنیم فرخ آباد مسور خالی یافته غارت کرد و در این غارت است

برکن از کثرت مردم و اسپ فراوان در آب گنگ طعمهٔ نهنگ فنا

گردیدند صبح آن شجاع الدوله از هلدوه کوچیده و سه روز از آن واقعه

هم در جنگل کوه کمائون پناه گرفته بودند و بالاخره دریافت آمده ملحق

گشتند و نجیب الدوله را از ضبط برادر رهانیدند و با وصف شکست

یافتن غنیم چون بلهٔ غنیم بنابر کثرت سپاه و ملک و مال سنگین بود

شجاع الدوله و از واقعه یافته تا جنگ طرح صلح انداختند و هنوز صلح باتمام

نرسیده بود که خبر قدوم شاه در ورانی مسامع جهانیان را برافروخت

و تای خون گرفته صلح را نیمکاره گذاشته بطرف شاه رفت

و نفس خود را هلاک عرض کرد و شجاع الدوله بصوبهٔ خود برگشته

هفتم جمادی الاول سنه ثلث و سبعین و مائه و الف وارد بلگرام

شد و [illegible] در خاک لکهنو گردید

اینجبر اوایل ربیع الاول سنه ثلث و سبعین و مائتین والف بسرعت

برق و باد خود را بچاندپور قریب محاصره گاه نجیب الدوله رسانید

گویند بیندیت از روز عبور کردن دریا قرق رسید حمله نموده نجیب الدوله

را با سایر محصوران بحالت نزع رسانیده بود که شجاع الدوله

از چاندپور کوچیده در اثنای راه فوج مرهته کم کم سپاهی نمود شجاع الدوله

پنج کروه راه رفته بر موضع هلدوه فرود آمد هلدوه بفتح ها و سکون لام

و ضم دال مهمله و فتح واو و ها زده از موضع توابع چاندپور است در

انجا خبر آمد که بخشی سیم سراکثر گهی فوج اسلام دست انداز ی کرده

شجاع الدوله همان وقت انوپ گرسائین و راجنبد گرسائین را

که از سرداران رکاب بودند به تنبیه غنیم بان سمت تعین نمود

و میر نجف علیخان برادر خاله زاده خود را با پنج هزار سوار و میر باقر تمولی را

با چهار هزار سوار مغلیه بر فرودگاه غنیم فرستاد هر چهار سردار حمیر دستها نمودند

خصوص انوپ گرسائین صد کس را زنده اسیر کرده و صد کس را

بجای کشت و غنائیم بسیار و رسپان بیشمار بدست آورد و غنیم بر

سر شکست فاحش یافته از راهی که گنگ را عبور کرده بود سرکن

الدوله
رتو به وقعه علاج باید کرد در خارج استعجال بکمک باید رسید شجاع
این قباحت را فهمیده در عین موسم برشکال باوصف شدت
باران و کثرت گل و لا در ماه شوال سنه اثنین و سبعین و مائه و
الف از لکهنو برآمده بر سر بلگرام گذشته بشاه آباد رسید و از انجا
چند ماه توقف نمود که از طغیان گنگ وصول به نجیب الدوله که در
سکرتال الطرف گنگ میجنگید امکان نداشت تا آنکه برشکال
آخر شد و تا یکی از سرداران خود گوبند پندت نامی را با جمعیت
هشت هزار سوار پیاده تعین نمود که از دریای گنگ گذشته ا
نطرف غبار نالان برانگیزد و گوبند پندت از تنها کرده داره که
پایین کوه راست دریای گنگ را پایاب گذشته جاندپور و
دیگر برگنات را تا سواد امروهه هزار و سه صد قریه را آتش زد
و دورنگر تاخت آورد و چون بر سر سعد الله خان و حافظ رحمت خان
و دوندیخان و دیگر افاغنه که برای کمک نجیب الدوله از انکه خود
حرکتی کرده بودند شد اینها در بازوی خود زور مقاومت ندیده
زیستان در جنگل کوه کمایون پناه گرفتند شجاع الدوله مجرد و
اینجا

رند گشاب بسم طوماری ترجمه چونه بر نماتی شجاع الدوله بهادر

غنیم مرهٹه که تمام انتربید را متصرف شده از جهت عدم دخل صوبه اوده
همیشه دست تأسف بدندان میگزید تا آنکه چون شنیدند که حکم جنگجو که در محرم
سنه احدی و سبعین و مائتین والف از دکن بهندوستان رفته به بندوبست
نواحی دهلی می برد رخت خود است که از معبر دریای گنگ پایاب گذشته
اول در ملک روهیله دخل کند و بعد از آن صوبه اوده درآید باتفاق جنگجو برادر
زاده خود اول جمن راو مجبور کرده برسر نجیب الدوله رفت نجیب الدوله تاب
خبر رسیدن ایشان نیاورده در سکرتال نام جائی از انتربید کنار دریای
گنگ که مکانی خالی است مورچال قایم کرده گذشت چند ماه برشکال
علی الاتصال صدای توپ و تفنگ و لمعان شمشیر و سنان چون
رعد و برق رسید و نجیب الدوله و سعد الله خان و حافظ رحمت خان و
دوندی خان و دیگر افاغنه بشجاع الدوله نوشتند که غنیم بمیان انتر
بید رسیده حالت که برشکال آخر شد و آب گنگ رو بکمی آورد
از آب گذشته ملک ما را متصرف می آرد چون بر این ناحیه دست
یافتند دندان طمع بملک شما هم تیز میکنند صلاح دولت اینکه پیش

بلدارہ گردید بالاجی چند ماہ پیش از فوت خود رسوم حقداران ۴
دیہات مثل مقدم و پتواری و دہیرہ گاؤ و رجام و نکار و حدود و دیگره
ہم ضبط کردہ باجارہ داد و مبالغ گزاف ازین وجه داخل خزانه ویرانه شد
آخر مبارک نباید شد زاین بدبخت در تمام برگنات عمل او جاری
و ساری نشده بود که حق تعالی دست او را از دستار دیگر با کوتاه ساخت
و شاه بعد حصول این فتح عظیم از نادر درگاه که بمبید آن باقی بیت بود
خراجیده سواد دهلی را برافروخت و ایامی معدود توقف کرده
شانزدهم شعبان سنه اربع و بانیه والف از باغ شالامار دهلی
بقصد قندهار شنبه نزدهمت بجولان در آورده و لعبه طی یافت
بلاهور رسید و در لاهور نایب گذاشته و دفنه پیشتر گردید

و دو لک گاو و چندین هزار شتر و بانصد فیل کوه پیکر بدست غازیان

منصور افتاد و تاریخ این فتح چنین بخاطر مولف رسیده تاریخ شاه باؤ

در دلیس از دست تا بگشت ؛ گرد در آغاز و در انجام فتح ؛ سو زنای خانۂ تا

ریخش بود دخت ؛ شاه درانی نموده بار فتح ؛ مولف گوید تاریخ

باؤ و با فوج خود تلف شد از دست مجاہدان قتال ؛ تاریخ شکست

فوج کفار فرمود ه خرد بخیم پایال ؛ بقیة السیفی که آواره دشت ناکامی شدند

مردم دیہات خبر انہا گرفتند و از قتیل و اسیر و غارت و قبضہ ہمہ نگذاشتند

شمشیر بہادر برادر عیانی بالاجی که از شکم لونڈی بود در اثنائی راه

رقص بسمل نمود و از سی هزار ان محمد بخیم احدی جان بسلامت نبرد

الا دو سه کس از ان جمله سوارکه بصد خرابی خود را بمالوه رسانید و از انجا

بپونه آمد و بعد وقوع این شکست تا حشر بالاجی بحسیه مرگ شد و

پس از پنج ماه سیزده روز نوزدهم ذیقعده سنه اربع وسبعین و مائیه

والف بالسر دبرادر ملحق گشت چند روز پیش از تلف شدن باؤ

و با فوج و مردن بالاجی پسر اینها باسه لوناجی بلقب مدحت که در اود هر

رنگ اباد سکونت داشت بمقر اصلی خود شتافت و معتقدان خود را

خود را برخلاف رنیم در قسمت پایتخت راست یافته بتاریخ ششم

جمادی الآخره روز چهارشنبه سنه اربع و سبعین و مائتین والف و چهار ترتیب

داده در توپخانه فرنگ پیش انداخته از سنگر خود برآمده در ولشکر شاه -

• آورده بودند مبارزان اسلام که مهیا و در کمین کرده انتظار چنین جنگ کشیدند الغرض

فرصت ندادند نخچیران مضطر رام رام گویان از احاطه سنگر یکدو میدان

بیرون آمدند بعد از آن تکیه بر عون وصون مالک الملک تعالی شانه

کرده دست بشمشیر خون آشام برده حمله آوردند و در طرفة العین صفوف

اعدا را برهم زده خلق کثیر را بخراب آباد عدم فرستادند اول مکواس

را که در عالم شباب بود بزخم تفنگ مقتول گشت و برادران باوجود

جنگ و سرداران دیگر پیش از حصد علف تیغ بیدریغ گشتند و ابراهیم خان

گاردی که بدتر از نمرود و شداد بود دستگیر آمده بیت مرغ مقفص نگاه داشتند و

عنقریب بشمشیر یاس آتشم گذرانیدند الله اکبر زهی معرکه از خون قتلی

همه گلرنگ و عرصه عدم از کثرت موتی خیلی تنگ گردید بیست و دو هزار

غلام و کنیز دکنی نژاد بر شیر مردان اسلام تقسیم یافت و غنایمی که دیده

انحصار نموده اند گنجید از جواهر و نقود و گرانمایه و دیگر اجناس و توپخانه و پنجاه هزار -

فرمود تا الیهما از گذر ادره و باکت بیت محبوس کرده و بایلغار شتافته
روز دوم بشاه دره رسیده نایب ناروسنگر که در آنجا بود جمیع مرد
مالش بقتل رسانیدند و بر اثر آن بغازی الدین نگر که شش کروه از
شاهجهان آباد واقعست شتافته مردم قریه را که در آنجا بودند قتل نموده
بجلال آباد فرودگاه گوسپندان دست که همان روز پنجم شوال سال مذکور
در آنجا رسیده بود درگذشتند و او را با همراهانش طعمه شمشیر خونخوار
ساختند و غنایم بسیاری از نقد و جنس و دواب بدست آوردند و
سر گوسپندان را بریده با خیام حضور شاه آوردند این گوسپندان
همان است که سید گنگ را محبوس کرده اطراف آتش فتنه برافروخت
و کیفیت آن در ترجمه وزیرالممالک شجاع الدوله گذشت چون ایام
محاصره و حصار به امتداد کشید و کثرت جیفه و بول و غایط فرودگاه مقیم را
لبریز تعفن ساخت و انسداد رسد غله قحط و غلا را بجایی رسانید
که هر روز جمعی از مردم و دواب بعلت گرسنگی قالب تهی میکردند
محصوران به تنگ آمده باالاتفاق قرار دادند که رخ خود را احاطه عسکر سواد
قوت تحلیل یافته خود بخود متلاشی شود چه بهتر است که یکمرتبه بهیئت مجموعی

بسیار که شروع جنگ از اول وقت ظهر شده بود و دو گهری روز باقی
مانده روهیلهای پیاده همراهی نجیب الدوله که در جوهر شجاعت ضرب
المثل اند قریب ده هزار کس بعد برق اندازی در لشکر در آمده بگوله
یراق پیوستند بلونت راو خسر بوره بهاو که مدار المهام و قوت
بازوی او بود در ضرب زخم تفنگ از اسپ بر زمین افتاده توپسن غمارا
همین کرده روهیلها هم روزگار غنیم آخر کرده بودند لیکن شب پرده ظلمت
فرو هشت و امتیاز در بیگانه و بیگانه نماند ناچار روهیلها چهره دستبردهای نمایان
کرده از لشکر بر آمده رو بلشکر خود آوردند گویند بهبت مکاسد از جهوه
آباد را با جمعیت ده هزار دو هزار سپاه دو رسد کلا الطرف دریای جمن
بشاه دره محاذی شاهجهان آباد رسید مشهور است که دیرث را که تعلق
به نجیب الدوله داشت تاراج نماید و بهراه آن بسید بالا بالا رفته از گنگ گذر نموده
محصور کرده شال فوج مرهته مشهور از شاهدره کوچیده بپرگنه جلال آباد
که دوازده کروه از شاهجهان آباد واقع است رسید چون از سابق
خبر آمدن رو بسب مع شاه رسیده بود عطائی خان دررانی و پسر
محمد الصمد خان ابدالی را با جمعیت پنج هزار سوار برای تنبیه گویند
بلوز

که اینرا اکره ناری توان گفت و در لشکر خود کشیده مستعد پیکار گشت
بست و یکم ماه مذکور موکب منصور مقابل لشکر مرهته رسیده در رسن چهار
را بعد بسم الله تیغ آغاز کرده هر روز از اسلامیان و اصامیان با هم تلاشهای
نمودند و بتوپ و رهکله و بان و بندوق و شمشیر از طرفین جمعی راه بادیه
فنا می پیمودند و گرد اینان هر طرف و اپیروسا پر شدند و رسد غله را بر
مخالفان از جمیع جهات مسدود ساختند لکن سمت لاهور پس
گشت مرهته که از الطرف الاجات که مشاهیر مرزبانان نواحی سرهند اند
غله می فرستادند بیران هم در ره اینان تا لو یافته میر بخشیدند چون شاه درانی
دید که مرهته با وصف تنگی قافیه از زنجیره توپخانه بر نمی آید لاجرم بست و هشتم
ربیع الآخر سنه اربع و سبعین و مائه و الف جمله بر زنجیره توپخانه مقرر کرده
سواری فرمود و جهان خان و شاه پسند خان نجیب الدوله هراول و عقب
اینها شجاع الدوله با فوج خود و احمد خان بنگش و حافظ رحمت خان
و دوندیخان و فیض الله خان پسر علی محمد خان روهیله در التمش اینها شاه
سه اشرف الوزرا شاه ولیخان از آن طرف افواج غنیم نیز مستعد نبرد
فاصله یک بان بر تاب از لشکر پیش برآمده ایستاد و بعد گشت و خون

کار سپاهی است باندک زد و خورد قلعه بدست آمد باقو و عبد الصمد خان
و قطب خان را بدرجه شهادت رسانید و دست بتاراج
گنجپوره دراز کرده نقیر و قطمیر انجا را نگذاشت شاه درانی را بمجرد استماع
این خبر شعله غضب در جولان آمد با وصف آنکه هنوز دریای جمن پایاب
نشده بود حکم فرمود که افواج ظفر امواج از آب بگذرند بتاریخ بست و سیوم
ربیع الاول سنه اربع و سبعین و مائه و الف درالاوران اسلام
زرگذر باکپت قریب شاه جهان آباد اسپان را در دریا
انداختند بعضی بایاب و بعضی بشنا گذشتند برخی که پیمانه عمر اینها
پر شده بود در آب فرو رفتند باقو از عبور سواران افواج
قاهره در یارد با این دلیری و بیباکی رنگ هوشش باخت از گنجپوره
بقصد غارت سرهند مسافتی طی کرده بود از استماع این خبر طاقت
رو با آورده سرهند فتح نموده در رد و کوچ بپانی پت آمد و از نهضت
همراه باقو چهل هزار سوار جرار کار آزموده جنگها دیده و توپخانه فرنگ
معتمدیه حاضر بود باقو چون دید که در جنگ شمشیر فیروزی ان عهده برآئی
و ترا ابتان نمتوانند ناچار در سواد شمالی پانی پت حصار از توپخانه

اخراجات بزرگان خود است که از مشهد برآمده و دست بتاراج آبادیها

کشید و وبال رعایا و برایا را که بدایع ودایع الهی اند بر گردن خود

گرفت وقت برآمدن از مشهد بیست و نهم صفر سنه اربع و سبعین

و مائتین و الف شاهجهان بن محی السنه را موصوف کرده میرزا جوان

بخت خلف شاه عالم عالی گوهر را در قلعه شاهجهان آباد بر تخت

نشاند و وزارت نمائیانه به شجاع الدوله مقرر کرد غرض اینکه

شاه درانی با شجاع الدوله بدگمان شد و سنگ تفرقه در

اجتماع و اتفاق اینها افتاد و بعد ازان نادر و لشکر برهمن را در

شاهجهان آباد گذاشته خود با تمامی فوج بطرف کنجپوره حرکت

نمود که در انجا عبد الصمد خان ابدالی و قطب خان روهیله و نجابت خان

زمیندار آن سرزمین اقامت داشتند و رسد غله و غیره از اطراف

به لشکر شاه میرسانیدند و این عبد الصمد خان ابدالی همان است

که در وقت فوجداری سرهند بدست سکهیه افتاد آخر خلاص یافت

و دیگران بالاگذشت هفتم ربیع الاول سنه اربع و سبعین و مائتین و

الف مهم قلعه کنجپوره را محاصره کرد چون گرفتن قلعه پیش آتشخانه فرنگ

حفظ ناموس و الوس خود شاه درانی را از ولایت طلبداشتند
صاحب مکتوب بارها بوساطت شجاع الدوله در لشکر شاه آمد
ورفت کرد و تمهیدات صلح درمیان آورد لیکن بجائی نرسید و
نیز برهمن مذکور مینویسد که از جمله وجوه صورت نگرفتن مصالحه این که
سروران مرهته همه نخوت و فهم زور و ریح درون همت مصروف خام
طمعهای خود و اذیت خلق الله چنانچه سورج مل جات اوضاع اینها
معاینه کرده دریافت که انجام این قوم بخیر نیست بیرخصت از
انجا برخاسته ببلبگده یکی از قلاع او رفت
باؤ و با آنکه سلطنت رکن و هند درشت تنگ چشمی و پست
فطرتی او بجائی رسیده که سقف دیوان خاص بادشاهی که از نقره
بود انرا کنده زر سکوک ساخت و طلاآلات و نقره آلات
وقف قدم نبوی و نذر سلطان المشایخ نظام الدین و مرقد فردوس
آرامگاه محمد شاه مثل عود سوز و شمعدان و قنادیل و غیره طلبیده
متصرف شد الحاصل القصه چون باؤ و با فوج خود چندی در شاهجهان آباد
کرد و قامت ورانه و ملف حال سپاه رانتنگ ساخت او

افرا باؤ

برزنده در حویلی علیمردان خان فرود آمد و برگشتی ها نشسته الطرف

آب جمن خود را به شاه دورانی رسانید نوزدهم ذی حجه سنه

ثلث و سبعین و مائه و الف قلعه بدست باو درافتاده و حرم بادشاه

وجمیع کارخانجات سلطنت باختیار غنیم رفت ذالک تقدیر

العزیز العلیم باو قلعه دار را بنا رو سنکر برهمن تفویض نمود

وجمعی را بنابر حراست قلعه همراه او کرد برهمنی از تلامذه فقیر که

جوهر قابلیت و مصاحب مدار علیه باو بود و مکاتبت محتوی بر حقایق

هندوستان متواتر بفقیر نوشت در مکتوبی منتویسید که بنده بحکم باو

ومرسبیل سفارت از طرف آب جمن نبز و شجاع الدوله

رفت شجاع ما فی الضمیر خود را که نفس الامر و بیان واقع

است ظاهر نمود و حاصل گذارش اینکه مدتی است مرهته ومرابهه مرکن

مرملک هندوستان مسلط شده اند الحال این همه فتنه ز بدعهدیهای

وطماعی و سختگیری این برخاسته یعنی امرا و راجهای این سرزمین

از بدعهدی ها و بدسلوکیهای کرنات را و دتاجی مقتول و

هولکر و انتاجی و جرو اخذ مقصد یان اینها جان بلب آمده برای

قایم کردند عماد الملک و سورجمل که بنابر وقت پرستی سبیل رفاقت
باؤ پیموده بودند درین درنگیر اصلاح نداده از دور تماشای میکردند
غنیم محاصره را تنگ گرفت و ابراهیم خان گاردی که باؤ واو را
از دکن همراه برده بود و دو توپخانه فرنگ همراه داشت شصت
ضرب توپ در ریگستان زیر قلعه آورده بکار داشت گولهای
توپ برنگنکه رسیده برج و برج مثمن و محلات بادشاهی مثل باران
بارش کردند و بعمارات دیوان خاص و رنگ محل و موتی محل
وشاه برج شکست عظیم رسانید اما بحصانت و رصانت
قلعه ضرری نرسانند همچنین ضربکه عظیم در میان بود و هر روز زد و
خوردی در بندوق میشد یعقوب علیخان بامی زی برادر اشرف
الوزرا شاه ولیخان قلعه دار بود و چون ذخیره قلعه مفقود و وصول
کمک از شاه درانی بسبب طغیان آب جمن متعذر بود
بجانب تلنگان پیغام نمود که بشرط حفظ ناموس و مال قلعه را
تسلیم میکنم باؤ در آیین صلح را غنیمت دانسته انگشت قبول بر دیده
نهاد بتاریخ نهم شهر ذی حجه سنه مع اهل و اثقال از قلعه
برآمد

گاهی گاهی گلوله اش میرسید از سلیم گده یک ضرب توپ سر
میدادند که گوله آتش تا باسمان میرفت درین وقت هولکر و
جنکوجی بدروازه حضری ایستاده سعی وافر در شکستن دروازه کردند
چون دروازه تخته های مرنجی و میخهای آهنین و نهایت استحکام
داشت در هر حمله چهار پهری هم کاری پیش نبردند درین اثنا قریب
پانصد کس از مردم بیتل را و بکسر بای موحده و سکون یای تحتانی
و فتح تای فوقانی آخر لام عقب اینها مردم هولکر و جنکو از جانب اسد
برج بالای فصیل قلعه برآمده تا محالات سلطانی دست بردی با
کردند آنچه بدست می آمد از بالای قلعه بپائین می انداختند درین
غارت کسی باحتیاط قلعه نپرداخت درین ضمن ده ازده مشعل دار
بندوق در دست گرفته از جانب قلعه سلیم گده آمده ده دوازده
کس را بضرب بندوق و شمشیر یکبارگی غلطانیدند هرزه درایان
حواس باخته از بالای فصیل قلعه خود را بزمین انداختند و دست
و پا پیش خود را می شکستند و قلعه مفتوحه را از دست دادند ناچار رو بها
بخیمه در حویلی سعد الله خان که قریب قلعه است جمع شدند و گرد قلعه مورچال

باجو برادر رحم زوده بالاجی راؤ با سرداران نامی و سپاهیان
کار آزموده و فوج سنگین و توپخانه فرنگ بعزم تدارک از دکن
رهگرای هندوستان شد بعد طی مسافت چون بحوالی اکبرآباد
رسید سورجمل جاٹ بوساطت هولکر و جنکو ملاقات باؤ واکد
و باؤ بنفس خود یک کروه استقبال کرده سورجمل را دید و
عماد الملک هم بوساطت سورجمل در حوالی متهرا آمده بباؤ
پیوست باؤ قرار داد که بالفعل طغیان آب جمن مانع عبور و تقابل
بادشاه درانی است شاهجهان آباد اگر بدست آید باید گرفت
باین اراده کوچ بیشتر کرده نهم ذی الحجه روز سه شنبه سنه ثلث
وسبعین ومائة والف دو گهری روز برآمده در ربض شاهجهان آباد
شد متصل حویلی سعدالله خان رفته ایستاد و فوج بر قلعهٔ ارک
یورش کرده باسد برج و دروازه خضری رسیدند و چندی بر
دهلی دروازه مشغول زد و خورد بودند ازین طرف ده هزار مغل
در رنی ز بالای قلعه بندوق اندازی میکردند فوج جنکو رنجور که
دیوان خاص متصل فصیل قلعه ایستاد و ازین جانب صدای بندوق

گاهگاه

پانزده هزار سوار به تنبیه هولکر تعین فرمود تا مبردها از نارنول بشاهجهان

آباد که هفتاد کروه راه راست در یک شب و روز رسانیدند و

روز دیگر در دهلی آرام کرد نصف شب دریای جمن را عبور نموده

شبا شب جلو ریز وقت صبح صادق بسکندره رسیده بر هولکر ریختند.

هولکر با سه صد کس بر اسپان پشت برهنه سوار شده گریخت

باقی سرداران فوج همه قتل و اسیر و اموال و اثقال همه تاراج

شده شاه درانی بعد ازین از نارنول بشاهجهان آباد آمد

وچون ایام برشکال قریب رسیده بود شاه الطرف دریای

جمن محاذی شاهجهان اباد در سکندره چهاونی کرد لفظ چهاونی

که مکرر درین اوراق گذشت بزبان هندی عبارت از گذرانیدن

ایام برشکال در مکانی است چنانکه در ولایت ییلاق کردن و

قشلاق کردن گویند ییلاق جا سرد سیر که در آنجا تابستان

گذرانند و قشلاق جای گرم سیر که در آنجا زمستان بسر برند و

این هر دو لفظ ترکی است چون خبر قتل و تاراج و غارت و غارت

شدن افواج اودو فوج هولکر بدکن رسید سداشیو راو عرف

گفت تاریخ این ظفر از ادهٔ نصرت پادشاه علیجاه شاه درانی
بعد قتل و تاراج تعاقب جنکو مرد رخت و همان روز بعد جنگ پانزده
راه پاشنه کوب رفته متصل سرای الله وردی فرود آمد همین
قسم تا نزول جهان باز نکشید درین اثنا خبر رسید که هولکر که در
ملک دره فریب جی نگر اقامت ورزشت بعد استماع قتل و تا
خود را به سرعت تمام نزد سورجمل جات رسانید و در خورست
کرد که باتفاق یکدیگر فکر شاه دررانی نمائیم سورجمل جواب داد که
با درانیان طاقت جنگ میدان نداریم هرگاه شاه درانی
می آید مقیم در آن ایام افاغنه بعد از تربیه خزانه و رسد غله برای
شاه درانی از حلاوت خود آورده به سکندره که از دهلی است کرده
جانب شرق واقع است رسیدند هولکر بر سر خزانه و
رسد غله دوید لیکن افاغنه پیش ازین مجرد استماع خبر هولکر نزد
سورجمل جات از راه دوراندیشی خزانه و غله را هر قدر تو رستند
از طرف کنگ بردند تتمه را هولکر تاراج نمود شاه درانی این خبر
شنید شاه پسند خان و شاه قلندر خان درانی را با جمعیت

پانزده

زنبر بید و وقوع شده خود را به شاه رسانیده شرف ملازمت به

اند و حقیقت به شاه خود را زره زنبر نبید خبر رسش نموده و فوج قراولی

را فرمود که برده متعارف مقابل دتا سپهی شوند و تا مسافتی

طی کرده چون بجوار سرهند رسید با قشون قراولی شاه مقابله

واقع شد و درانیان بزدور ترکتازی غنیم را از جا بر در شته روانه

تعاقب کردند و دتا جنگ کنان بجانب شاهجهان آباد رجوع

القهقری نموده بمیدان بادلی که در سواد شاهجهان آباد است

رسید اگرچه فوج غنیم طور قزاقی دارد لیکن درانیان از غنیم قزاق تراند

در میدان بادلی درانیان اطراف فوج دتا را فرو گرفتند و دتا جنکوبرادر

زاده خود را با جمعیتی قلیل گریزانید و خود با سایر فوج از اسپان

فرود آمده با درستیزه قایم کرد درانیان بضرب شمشیر و بندوق ،،

دمار روزگار غنیم بر آوردند و دتا با جمع همراهیان بقتل رسید و فتحی که

بسمله فتوح روزگار توان گفت نصیب شاه درانی گردید و

این واقعه در جمادی الاخره سنه ثلاث و سبعین و مائه و الف روی نمود

آمد مولف گوید تاریخ کرد سلطان عصر درانی ؛ قتل دتا بتیغ دشمن کاه ؛

زرکتاب مسطور

ت دهلی کشید و چندلک بنگشان و زنان بنگشان هم مسلک فرا پیمودند
اه در ماه صفر سنه ثلث وسبعین ومائه والف بجوار توابع لاهور
ت و پیشکش از راجه آنجا گرفته روی توجه بدهلی آورد و دران
ایام فیمابین وی و شجاع الدوله پیغام صلح درمیان بود و منشور تکمیل
آشتی ترتیب نیافته بود که خبر رسید که الوبه شاه درانی از لاهور
انطرف خواهد رسید و ناصلح را ناتمام گذاشته با فوج خود که دران وقت
هشتاد هزار سوار جرار بود باراده مقابله بادشاه درانی روان
شد شاه چون از لاهور انطرف آمد دید که بسبب آمد و رفت
افواج مرهته دانه و علف دواب درین راه کم است
دریای جمن را عبور کرده در انتربید در آمد انتربید عبارت
از ملک مابین دریای گنگ و جمن است چون هر دو دریای از
کوه کماؤن که شمالی هند است برآمده مبدء انتربید دامن کوه
کماؤن است و منتهای آن الهآباد که در انجا گنگ و جمن باهم
پیوسته اند چون شاه بانتربید رسید سعد الله خان و نجیب الدو
فظ رحمت خان و دوندیخانی که ملک را انهار د
انز

چند روزه بعازم دکن شده جنکو باجی یکی از سرداران خود را که برای
تسخیر ملک راجهای صوبه اجمیر تعین بود باطراف دهلی مشغول رخصت
اتفاقاً در محرم سنه اثنین وسبعین ومائتین والف ادینه بیکخان فوت
شد جنکو فوجداری سرهند بصدیق بیک خان را که از رفقای ادینه بیکخان
بود تفویض نمود و ساباجی مرهته را صوبه داری لاهور در روزه رخصت
کرد و ساباجی بلاهور رفته قرار گرفت و در فوج او تا قریب اتک رسید
ترجمه زمین که راجهای قدیم هندوستان از تسلط غنیم بجان آمدند
و دو تا سندیه از دستی قافیه نجیب الدوله تنگ کرده بود بنحوی که در
ترجمه وزیر الممالک شجاع الدوله گذشت نجیب الدوله و دیگر افاغنه
برای تقویت اسلام عموماً و صیانت خود خصوصاً و راجهای هندوستانی
برای حفظ ملک خود عرایض بشاه درانی فرستاده آمدن هندوستان
التماس کردند شاه درانی بنابراین دو وجه اعلام ظفر انجام بایلغار
از کابل جانب هند شده برافراشت غدری جنگ با اخراج ساباجی که
الطرف لاهور بود در وقع شد آخر افواج مرهته استخراج تاب
نیاورده در محل لاهور شده و ساباجی معه فوج از لاهور گریخته رفت

با فوجی جرار از دکن بهندوستان در حدود شاهجهان آباد رسانده
روپیه بیکیان متواتر نوشتجات فرستاده رهبار را طلبیده سرداران
غنیم که چشم براه اینچنین تقریبات میباشند ره بلاهور آوردند اول
با عبد الصمد خان که از طرف شاه دررانی فوجداری سرهند مامور
بود جنگیده او را دستگیر ساختند واز آنجا جلو ریز بلاهور شتافتند
قراولان غنیم رفته با فوج جهان خان مقابل شدند جهان خان بنابر قلت
جمعیت ستیزه در آویزه صلاح ندیده با تیمور شاه باضطرار تمام در
شعبان سنه احدی وسبعین ومایه والف راه کابل گرفت تا
تجدید که سامانی که در چند سال فراهم آورده بود همه را واگذاشت
بحسب غنیمی بدست غنیم افتاد و تیمور شاه تا دریای اتک
عنان باز نکشیده زود از اتک رمجبور عبور کرده خود را بمیان رسانید
قراولان غنیم تعاقب کرده برگشتند بعد از این عمل غنیم تا ملتان و
دیره غازیخان بطرف دیگر تا آب جناب همین شد غنیم بنابر موسم بر
شکال صوبه لاهور را باد بینه بیکیان بقرار پیشکش هفتاد و پنج لک
روپیه سالیانه سپرده زود بشاهجهان آباد برگشت و بعد توقف

چندان

[illegible]

آمدن احمد شاه [illegible] [illegible]

اینکه چون شاه پسر خود تیمور شاه و جهان خان را در لاهور گذاشت جهان خان

ادینه بیگخان را که در ریگی جنگل خزیده بود بنابران که شناسای عمل و ارای

آنملک بود استمالت نموده بارسال سند و خلعت حکومت دو

آبه آب رفته او را بجا آورد و ادینه بیگخان این را قوز عظیم دانسته

(در بلد) ضبط دوآبه بر درخت جهان بجد جدی ادینه بیگخان را پیش خود

طلبید ادینه بیگخان که از جهان خان سراپا اطمینان نداشت پهلو تهی

کرده خود را بکوهستان کشید جهان خان مراد خان نامی را بحکومت دو

آبه نصب کرد و بلند خان و سرفراز خان را بکمک او تعین نمود

ادینه بیگخان قوم سکه را اتحاد نموده بر سر مراد خان فرستاد و

فوجی از خود هم همراه کرد بعد صف آرائی بلند خان کشته شد و

مراد خان و سرفراز خان تاب نیاورده خود را نزد جهان خان +

رسانیدند قوم سکه تمام پرگنات دوآبه خصوص جالندر را بانسار و

ادینه بیگخان دستخوش تاراج ساختند درین اثنا پرگنات راو

وشمشیر بهادر برادر بالاجی راؤ [illegible] سرداران

آبادی هجوم بر همین سوخت تمام ∴ تاریخ شد ز شور شعله طبع ذکا ∴
آتش زد و بود به در سپاه اسلام ∴ رگنات راو بحیدرآباد
رفته غره ذیقعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن
شهر از حد گذرانید شجاع الدوله بهادر و خان اورنگ آبادی
ناظم حیدرآباد با جمعیتی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر
کرده بود و او در هجوم او قدم همت در مقام حمایت افشرده نصب
توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند و بسیاری از رذالان
سپاه را لقمه آتش جهنم ساختند از آنجا هم رگنات راو بی
نیل مقصود برگشت

شهر پناه ریخته دست تاراج و .. را دراز کردند رکنات را و خود با فوج

جانب شمال شهر ایستاده و سپاهیان او نیز در پناه پایه دیوار قایم کرده

و فیلان را متصل دیوار آورده چند کس بر آمدند و تخته های دروازه

را که در دیوار کلافی باخ ارک است دوختند که شکسته در آیند ۱۱

همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان مشهد مبارکش

تفنگ و تیر و سنگ و نفط آن قدر تردد و تلاش بظهور رسانیدند

که فام خانان بسیار در پای دیوار از راه ورک الشکل گرفتند

و در اطراف دیگر هم جمعی کثیر از غارتیان هر دست شهریان ۱۱

قتیل و جریح گشتند و در همین گرمی معرکه تیر تفنگی بقبلیان رکنات را

رسید و همان تیر خارج مسدن جرار و گیر شد رکنات را دولت

حسرت خائیده و خاک تنور بر رو مالیده از دیوار شهر برگشت

و خبر قرب نواب آصفجاه شنیده رخت ادبار گری جانب کلانه کشید

بیست و ششم شعبان ندلور موکب آصفجاه جرار جاوه رنگ آباد

شد چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج

برانگیزد نواب آصفجاه غره رمضان بمنازل طول مسافت قریب بالاپور رسید

علم طلبیده ملازم رکاب نواب اصفجاه ساخت و نظام الملک بر
تشمین نواب اصفجاه غفران پناه که بطرف تخیم رفته بود و از ناقدردانی
کبیده چهاردهم شعبان سال بنواب اصفجاه ثانی پیوست رایات
نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگنات راو شد رگنات راو.
طاقت مقاومت در خود ندیده آوارگی و تاراج ملک که اصل
شیوه غنیم است اختیار کرد و با سی هزار سوار بر سر اورنگ آباد
آمده در سواد جنوبی شهر نازل شد و زر معتدبه از شهریان طلب
کرد موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد باوصف قلت سپاه
و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاری باستحکام برج و باره
حصار شهرپناه پرداخته مورچه‌ها را بهمت خان بهادر برادر اخیافی
محمد مراد خان بهادر و دیگر منصبداران و مردم شهر تقسیم نمود و بانتظار
ورد نواب اصفجاه باغنیم بلطایف الحیل گذرانید رگنات راو
انیعنی دریاخته گرفتن شهر تصمیم کرد و مردم بانبای قلعه کبری مرتب
ساخت صبح بیستم شعبان سال حال همین که آفتاب
در کمیه مشرق سر بر زد و تمازت آن بر آمد او در بادی خارج حد
شهرپناه

بنابران جمعی شایسته با رگنات راؤ فراهم آمده از رده اورنگ آباد

با احمدنگر شتافت مادهوراؤ هم از پونه با فوجی برآمده بر وی وارد کرده هفتم

از احمدنگر ایت پنجم ربیع الاخر سال حال ستیزه رو داد مادهوراؤ

شکست یافته از میدان کناره گرفت و دامان خور بسته روز دیگر

خود در پیش عم خود رگنات راؤ رسانید نواب اصفجاه بکمک رگنات

راؤ از بید برآمده قریب تا ور رو گاه رسیده بود که اینجا مبنا قضیه انفصال

یافت چون موکب اصفجاهی بموضع بید کانور رسید رگنات راؤ هم

آنجا شتافته در نخستین عشره جمادی الاولی سال حال باهم ملاقات

نمود و ضیافتها بعمل آمد رگنات راؤ ملک پنجاه لک روپیه و قلعه دولت آباد

در جلدوی این عنایت بنواب اصفجاه گذرانید و دستاویز ترتیب کرده

بوکلای سرکار حواله نمود و چون این امر جلیل القدر بحسن تدبیر محمد مراد خان

بهادر بمربرسی نشست راجه برتاونت نتوانست دید پیش

ازان که عمل و دخل در ملک و قلعه دولت آباد و شود صلح را برهم زده

نواب اصفجاه را بران داشت که رگنات راؤ را در اعطل باید کرد و جانوجی

بسرلکهوجی بهونسله مکاسد را برابر رد بطمع اینکه ترا بجای رگنات راؤ قایم

تازه وزرد وررجه برتا نونشت راکه بهجر بیدی ساکن سنگمیر مختار
کل کرده جمع جماعت ماسے و ملکی باجرا گذرشت بعد مصالحه ننشتم
جماوی الاخر سال گذشته نحوی که بتقریب گذرش یافت رگنات
راو وباجی هور راو بدار الحرب بجهه نهجا وسے کردند درین ایام میان
هردو مخالفت بهم رسید مقصدیان باد هور راو خور رستند که قابو یافته رگنات
راو را مقید سازند رگنات راو ازین معنی اطلاع یافته سیوم محرم
ست وسبعین وماتیه والف جریده با سواران معدود از پونه برآمده
راه ناسک گرفت محمد مراد خان بهادر اورنگ ابادی که از عمده نوکران
اصفجاه ثانی است دراستمالت غنیم از نواب مامور بود خبر
سرزده برآمدن رگنات راو شنیده جهاردهم صفر بکور با جمعی از
اورنگ اباد دویده در نواحی ناسک بارگنات راو برخورد رگنات
راو که کمال بی سامانی و سراسیمگی در رسیدن آمدن محمد مراد خان بهادر
را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمد سرداران غنیم از
رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب اصفجاه جانب رگنات
راو رست اکثران باو گرویدند در رفاقت باد هور راو تهاون ورزیدند

بنام

و مائتین و الف واقع شده طرفه آنکه سال گذشته در همین تاریخ شاه دوران

بر بانوی ظفر یافت نواب آصفجاه از هفت کروهی بونه کوچیده جانب

بیجا حمله بحالات راجه رام چندر رسیده در باد رکن حرکت مذبوحی که از

بوقوع آمده ملک او را زیر سم عساکر پامال گردانیدند و زمانه موسم بر

شکال چهاردهم ذی حجه سنه خمس و سبعین و مائتین و الف باراده جهاد و سفر

بابر الممالک داخل قلعه بیدر شده و چهار روز امیر الممالک را در قلعه مذکور

مقید کرد یکسال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید و بعد

تحریر این کتاب بستم ربیع الاول روز پنجشنبه سنه سبع و سبعین

و مائتین و الف از قید زندان هستی بر آمده در جوار مرقد شیخ محمد ملتانی

قدس سره مدفون گردید میر او را محمد ذکا ال عمره گویند خدیو دکن

روح پاک او بیرون از دام محنت شده رقم کرد تاریخ فوتش ذکا

امیر الممالک بجنت شده [illegible] بعد از فوت او قلعه بیدر

را و اسپره مرکز نزول ساخت فرمان شاه عالم ثانی که حاوی که بنام او

مشتمل بر تفویض صوبه داری دکن از تغییر امیر الممالک صادر شده بود در استقبال

نموده بدست تعظیم گرفت و مسند نیابت را بالاستقلال آرایش

داده

بود و بنابر جمعیت با غنیم ساخته شب بیست و هفتم جمادی الاولی سال
مذکور از لشکر اسلام برخاسته بلشکر غنیم پیوستند و کاری که نکرده بودند
بعمل آوردند بعد وقوع این قصه غنیم بلشکر اسلامیان بسیار متبدر گشته
روز دیگر از هر چهار طرف یورش کرده جنگ انداختند و توپها را
آورده باز از گوله اندازی گرم ساخت مجاهدان اسلام از زنجیره
توپخانه خود بر آمده دست بجنگ کوتاه یراق دراز کردند و به نیروی
شمشیر آبدار صف مخالفان را بر هم زده بسیاری را بر خاک هلاک
انداختند غنیم تاب نیاورده از میدان خود را واکشید و چون رایات
منصور را منقد راه ورود ارنلی کرده بر هفت کروهی پونه رسید هر
چند سد راه شدیم فایده نبخشید ضرور است که پونه را زرق آتش
بی زنهار نشود و کلانهای پونه هم پیش رگنات را و آمده فریاد برآوردند
که منجر آنست که خانمان ما را از دست مسلمانان بر باد رفته است ناچار رگنات
راو و مادهو راو کفیران را فرستاده پیغام صلح کردند و ملک بیست
و هفت لک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و صوبه بیدر بدل صلح با صفجاه
ثانی تسلیم نمودند و این مصالحه ششم جمادی الاخر سنه خمس و سبعین
و مائة و الف .

خستگی بسیار راه یافت و بعالمی راه نور جز کوکبه شهادت ندید در بیست و ششم جمادی الاخره سال مذکور
بهادران اسلام از زنجیره توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند و شمشیر جلادت بسیاری
از غنیم افغانان را مقتول و مجروح ساختند و یازده علم از جمله ابراهیم خان گرفته آوردند و بدین
منوال جنگیده تقدیم رسید و شکر و ظفر هار در رسیدند غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدینها رو رسیده فوج انبوه
با خود ملحق سازند بحیله برای متعذر خواهد شد پانزدهم جمادی الاخر سال مذکور
قریب چهل هزار سوار به هیئت مجموعی بر جنداول فوج اسلام ریختند چون جمعیت غنیم بسیار
و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشش و کوشش بسیار جنداول ثبات
ورزیده چشم زخمی عظیم بلشکر اسلام رسید روز دیگر بساط مقاومت برچیده شدند تا اگر چه صلحی ایستمن برابر
فساد بود انعقاد یافت غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات صوبه خجسته بنیاد تمام و کمال گشود
شهر بته چولی و برول و ستاره و تمه از صوبه بیدر و بیجاپور و قلعه دولت آباد و قلعه اسیر قلعه بیجاپور که از
لازم پای تخت سلاطین اسلام بود گرفت و جاگیرات خالصه سرکار و جاگیرات امراء منصبداران بسیار
در تنخواه غنیم رفته بحکم تقدیر قتل تمام بجبن لشکر فوج آمد خبر صوبه حیدر آباد و بعضی از صوبه برار و بعضی
از صوبه بیجاپور و قلعی از بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند نهم نمالیانه چهارم حصه هر جنبیده چین
عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن از همت ذکر حسب خواهشها و ریاست اسلام اقلیم از علمرو دکن برخیزد جون
جون انها از بین هر زرافتن قلعه احمد نگر است تشخص تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه چنین یافت

مدار ملک دکن بود و جهت کار و انصرام و رونق مهام ابراهیم خان کاردی را که بتدبیر از
آزمودگی ترتیبش بود نوکر گرفته و این ابراهیم خان ایلچی زقومی اراذل بود که در فرنگیان تربیت
یافته جنگ بطور اهل فرنگ میکرد و سامان حرب و توپخانه شایسته با خود داشت اول در سلک نوکران
آصفجاه نظام منسلک بود آخر از نوکری جدا شده بنیم مروت غنیم از روی بره آمده بیست و دوم جمادی
الاولی سال مذکور از راه دهلی در مقابل عساکر اسلام رسیده و در این وقت فوج
غنیم شصت هزار سوار بود و فوج اسلام هفتاد هزار از عبدالملک آصفجاه نظام خود رستند که از
او در کیر بدبار روز پیاپی و بعضی افواج سرکار را که قریب بار روز بود با خود گرفته بر سر
دار الحرب جنگ نه رود مخفی نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقی بود و غنیم تنها همین که رسید
حمله و نهب لشکر اسلام مینمودند و چابک و ریزه نکته مراق میکشیدند و در فوج اسلام هر توپخانه بود
ند گرد لشکر حصاری از توپخانه کشیده بدفع میپرداختند این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان جنگ قزاقی جنگ
فرنگی یعنی آتشکاری توپخانه جمع شده اضراب توپ کلک تیز و همراه گرفت چون فوج اسلام در
زنجیره توپخانه بیت احتیاج راه طی میکرد و تیر توپخانه جانب غنیم کم کارگر میرفت و فوج غنیم بر آراسته
راه عبور دید تیر توپخانه فوج اسلام با تمام اتفاقی میرسید ابراهیم خان با آنکه خود را مسلمان میگرفت
طرفه که از شکست اسلام بر بست و در حالت کوچ و مقام لب دریا غیر توپخانه را مقابل آورده در
کار روت تمه و حرکت تو لشکر خوب میبرد و تو بسیار ازاده آتش فرصت نمیداد و از این جهت در لشکر اسلام

مصوبه خود که بیجاپور باشد شتافت نهم ربیع الاول سنه ثلث و سبعین

و ثمانیه و الف فتنه عجیب کل کرد که قلعه احمدنگر پای تخت سلاطین نظام شاهیه

شد اسیو بادو و برادر در تحم زاده بالاجی با قلعه دار ساز رشتی گرفت

و بتاریخ مذکور در دم او داخل قلعه شده قابض گشتند شهر احمدنگر

آباد کرده احمد نظام شاه است که در سنه تسعمائه طرح انداخت

و بنام خود موسوم ساخت در دو سه سال شهری بکمال خوبی آباد

شد و بعد اندک فرصت حصاری از سنگ و گل تعمیر نمود و درون

آن عمارت دلکش و قصور منقش برای سکونت خود ساخت

و بعد فوت او خلف او این قلعه را متوارث بودند شاهزاده

دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خانخانان در اوایل سنه

تسع و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه متصرف شده

اند و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریه بصیانت

این قلعه مامور شدند بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این قلعه از

دست اسلامیان بدر رفت و صاحبیا اقتدار و در این سال

باو خیال فاسد در سر خود پخت خورست که ریاست اسلام

شناختند و نواب آصفجاه ثانی پس از فتح کردن حیدر جنگ راه
برهان پور گرفت و ابراهیم خان گاردی که جبراً قهراً حیدر جنگ را از
نواب آصفجاه جدا کرده بود در این وقت بنواب پیوست نواب آصفجاه
بیست و هفتم رمضان مذکور رسیده برهان پور را مرکز نزول ساخت و متولان
شهر محمد انور خان برهان پوری و خبره در مصادره محبوس و این محمد انور خان
بهار است که باتفاق سنکرجی ملهار در ربط صلح امیر الامرا حسین علی خان
و غنیم بقرار چوتهه شده بود در این وقت از غم مصادره و شدت محصلان
هفدهم ذی قعده سال مذکور از زندگانی دست کرد و در درگاه
شاه عیسی جند الله مدفون کردید نواب آصفجاه از برهان پور به برار
رفت و در قصبه باسم که از قصبات عظیم برار است چهاونی کرد
و بعد چهاونی با جانوجی بهونسله مکاسه در برار محاربات
در میان آمد و صلح انجامید و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک که در
نواحی حیدرآباد بود شد و بعد ملاقات در میان هر دو برادر جنگال
شروع بسیار بوقوع آمد آنچه انجام کار صورت گرفت این نواب
امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی یکی شدند و نواب برهان الملک

بعد روز

مطبوعه خود که بیجاپور باشند شتافت هژدهم ربیع الاول سنه ثلث وسبعین
و ثمانیه والف فتنه حبشی کم گردید که قلعه احمدنگر پایه تخت سلاطین نظام شاهیه
شد اسیر باجو و برادر رحیم زاده بالاجی با قلعه و ارسال زنشی اگرفت
و بتاریخ مذکور دوم او داخل قلعه شده قابض گشتند شهر احمدنگر .
آباد کرده احمد نظام شاه است که در سنه تسعمائه طرح انداخت
و بنام خود موسوم ساخت در دو سه سال شهری بکمال خوبی آباد
شد و بعد اندک فرصت حصاری از سنگ و گل تعمیر نمود درون
آن عمارت دلکش و قصور منقش برای سکونت خود ساخت
و بعد فوت او خلاف او این قلعه را متوارث بودند شاهزاده
دانیال بن اکبرشاه مع سپه سالار خانخانان در اوایل سنه
تسع و الف قلعه را از طبقه نظام شاهیه متصرف خود
آورد بعد ازین قلعه داران بادشاهان تیموریه متعلقات
این قلعه ماخوذ شده بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این قلعه از
دست اسلامیان بدر رفت والحال اتفاقاً در این سال
با وجود خیال فاحشی در سر خود بخت خورست که ریاست اسلام .

سنه سبعین و مایه و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان
الملک که از صوبه بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباد آمده بود تقرر
یافت و در همین سال آصفجاه ثانی با فوج شایسته از برار به اورنگ
آباد تشریف آورد و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست
خود آورد و چون اطلاق لقب وکیل مطلق بر برهان الملک بود لقب
ولی عهد مقرر گردید و در همین سال با بالاجی راؤ باراده برخاش ورزید
اورنگ آباد آمد آصفجاه ثانی امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد
گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر که قریب سی کروه
از اورنگ آباد است رفت انجام کار مصالحه بقرار دادن جاگیر
[illegible] بمبلغ بیست و هفت لک روپیه از صوبه جات
[illegible] نمودند و شرکت حکومت اسلام از این محالات برخاست
[illegible] بعد مصالحه از سندکهیر باورنگ آباد تشریف آورد
[illegible] موسی بوسی سرکرده نصاری که بعهد آصف
[illegible] درست تهور نموده است و برگشته نواب
[illegible] و سایر فوج نواب آصفجاه را
[illegible]

فوت امیرالامرا با امیرالممالک که بقصد مقابله امیرالامرا از حیدرآباد برآمده بود
میجید و ملکی که از امیرالامرا گرفته بود و سند آن از امیرالممالک هم حاصل کرد
و بعد از آن رکن الدوله از کربله برآمده با امیرالممالک پیوست و مهر وکالت
مطلق قایم شد و صمصام الدوله معطل ساخته با اورنگ آباد فرستاد و چون ایام
مرزنگال قریب رسید امیرالممالک با رکن الدوله با اورنگ آباد آمد عمدة الملک
موسی بوسی با رکن الدوله مد شد و چهاردهم صفر سنه سبع وستین ومایه والف
وکالت مطلق از تغیر رکن الدوله بصمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادی
مقرر گردید صمصام الدوله چهار سال بسرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت
و در ایام وکالت خود بتدابیر صایبه توجهی چنیم را بر حدود خوخرگاه داشت
که اصلا سر شورش بر نه داشت تفصیل آن در دیباچه کتاب مآثرالامرا بزبان
قلم داده ام میر نظام علی و میر محمد شریف که تا این مدت معطل با امیرالممالک
بسر میبرد از صمصام الدوله در سنه تسع وستین ومایه والف اولین را صوبه داری
برار و دومی را صوبه داری بیجاپور داد امید امیرالممالک هر کدام را بصوبه
فرستاد میر نظام علی را خطاب آصفجاه ثانی شد و میر محمد خان شریف اجل
بشجاع الملک و آخر بر امان الممالک مخاطب گردید و بتاریخ ششم ذیقعده

فرزند رسید به نجابت خود بخت داد و دولت و امارت ظاهری بوجه الغنیمت رسید میاز

آمده بالسبب نفاق خانه برانداز انجام اینهمه زور و تلاش مصالحه مرد بر بود امیرالممالک

بعد انفصال جنگ متوجه حیدرآباد شد و فوج سپاه در رسیدن آنها لکی سنبر و هم جا

الا فرخنده حسن و رعایت الفت را جز کلفات در مسیر گشتند نواب امیرالممالک بحیدرآباد

شتافت و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله باتفاق از اورنگ آباد

خود را بحیدرآباد رسانیدند وکالت مطلق به رکن الدوله تفویض یافت ناگاه

خبر رسید که امیرالامرا فیروز جنگ پسر نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه داری

دکن پوشیده عازم دکن است رکن الدوله از وکالت پهلوتهی کرده بکربلا رفت

جانوجی نبالکر وغیره را به سالحت بالاجی که با او از عهد نواب آصفجاه غفران پناه

رابطه درست با امیرالامرا سررشته موافقت مدت آمد و رفت کرد رکن الدوله

از حیدرآباد در رود شد صمصام الدوله همانجا ماند و بصوبه داری حیدرآباد

از امیرالممالک امتیاز یافت و چون امیرالامرا باورنگ آباد رسید هفده روز

زندگانی کرده درگذشت و درین هفده روز چه خبرها پیدا که رو نداد و در ختیم که در سرکار

امیرالامرا صاحب اختیار و واقعه ارد و ملک خاندیس و سرکار سنگمیر و جاله و گجره

رنگ اسلام از زمین دکن بر رفت و الداز

کافورانه و در هندی مُشرد و در دکهنی بتیانه نام بند صاحب تحفة المومنین گوید تخم
ماکول است در اول گرم و در دوم خشک و صاحب برهان قاطع گوید انرا مقشر
کرده بکافور میدهند کاور اجاق و فربه بند طرفه تر انکه بالرجیان را مقشر
ناکرده تناول میکردند و تور بضم تای فوقانی و فتح واو و رای مهمله دانه ایست که انرا
در هندی ارهر خوانند و در دوم حار و در سیوم یابس است و مرچ سرخ در
فارسی فلفل خراسانی خوانند رضی الدین قزوینی مصنف عقاید رفیعه بعبارت
عربی گوید ترجمه اش انکه فلفل خراسانی غلافی است مثل غلاف تخم ترب
وقت پخته شدن سرخ میشود و در شدت حرارت مثل فلفل سیاه است
و حلیت در چهارم گرم و در دوم خشک است و زردچوبه که انرا در عربی
عروق الصفر نامند در سیوم گرم و خشک است و از مخصصات غنیم است
که در روضة الطاهره رستاق خود سنین هجری یا سیصد نوشتند بزبان عربی و خط مرهٹی و
ظاهرا این قاعده از سلاطین دکن اخذ کرده اند

غذای اینها خواه امیر باشند خواه فقیر مرداول تور است و باین حال عملی از روغن
که او را بهندی لگار بکاف فارسی میگویند نمیکنند و از خارج هم روغن داخل نمیسازند
که پیوسته فرار از و میسازند و اگر احیاناً روغن مجبور شدند اقل قلیل که حکم عدم دارد و
و مرچ سرخ و هلیلت و زرد چوب هم داخل در هر ماکول حساب زنند و مرچ سرخ
تنها نیز فرو میبرند بنا برین لطافت اینها است و رعایت از دوال تور بی روغن یا
کم روغن و مرچ سرخ و هلیلت و زرد چوب مسکون میشود و از جهت غذای حار
اکثر امراض اینها صفراوی یا از جهت احتراق مواد سوداوی است و اطبای
هندی موافق قاعده خود که مثل معالجه میکنند ادویه حار نخورانیده هر هفته اخراج این
قوم خیلی حار بالسن و رتبه شده و ملایمت و حسن خلق اصلا اگر و طبیعت اینها
نگردیده و در این ده بیست سال که قدم اینها بسرزمین هندوستان رسیده
برخی مردم هندوستان هم استعمال مرچ سرخ آموختند بیشتر رواج این مرچ بیت
الملال در هندوستان شد و حق علیم است حرکتی به شهید اگر اینجا مراتب مطابق //
واقع بقلم آمده تعصب و تصنع اصلا و فی قدر و مخفی نماند که باجیه که سابق مذکور
شد آنرا به زبان هندی میگویند و گرسته بفتح کاف تازی و سکون رای
فتح سین مهمله اسم عجمی و آن است که انرا در هندی حب البقر و در فارسی

قدیم را از بیخ برکنده بنیاد تصرف خود قایم میکنند و میخواهند که مالک تمام روپیه
زمین براهمنه گوکینه نشوند رزاق مطلق تعالی شانه که روزی رسانندهٔ
مسلمان و هندو است برات اصناف خلایق بر همین زمین تمام این ممالک مگر
تحوم چه قسم مسلم توانند شد و شرافت مزاج و لطافت طبیعت این قوم باید دید
که بالاجی با آن اقتدار که سلطنت دکن و هند در قبضهٔ خود داشت نان باجره و جوار
میخورد و با نان گندم خوشی نداشت و به بادنجان خام و بامیه خام و کرسنه
سبز خام تنقل میکرد حال سایر الناس برین قیاس باید کرد و چون اصل پیشهٔ براهمنه
گدائیست و در کیش هندوان مقرر شده که صدقه را به براهمنه باید داد و طبیعت
این قوم نسلاً بعد نسلٍ بدریوزه گری خوکرده و طماعی و ابن الغرضی لازم
ماهیت گردیده بعد از حصول مرتبه سلطنت و امارت لوی گدائی از
طینت نمیرود و هر محتاجی که بحکام و متصدیان براهمنه رجوع میکنند نظر اینها با وجود
تمول عظیم همین که مردی با چه آورده است و هر چه دارد تا بحدی که دستار و
پای افزار او در کشیده میگیرند و بر آرند کار او [illegible] احوال عالم بالا میکنند خوب گفته
است کسی که گفته [illegible] مدتیست خلق عالم کاسهٔ دریوزه می بینیم گدا چون پادشاه گردد گدا
سازد جهانی را [illegible] و بسبب خشکی مزاج این قوم آنچه دریافت شده است که در

دو واز گجرات برآمد هرچند مبارز الملک نصایح بقلم آورد و نواب صفجاه هم
از دکن بعم خود در باب مدخل دادن مبارز الملک نگاشت چون حامد خان از مرد
لا ابالی بود و نصیحت مشفقانه حامد خان ایمان بیگ بخشی خود را با فوج غنیم بجنگ
مبارز الملک فرستاد و جنگ عظیم میان آمد ایمان بیگ بقتل رسید و شیخ الله یار بلگرامی
بخشی و سر فوج مبارز الملک زخمی گردیده دیگر دخل قلعه احمد آباد و تسخیر شهر را بتصرف
آورد و ناگزیر حامد خان ومت از ملک گجرات برو رشته بدکن نزد نواب صفجاه
رفت و بعد از آن غنیم در ملک گجرات سرایت کرد و رفته رفته عمل بادشاهی
بالکلیه برخاست و ظلمت کفر تمام صوبه را فرو گرفت و در سنه خمس و خمسین و مایه و الف
غنیم در بنگاله هم دخل کرد و سررشته این واقعه چنین است که در سنه هم و لحجه سنه احدی و
خمسین و مایه و الف شجاع الدوله ناظم بنگاله رخت زندگانی از جهان فانی بربست
پسرش سرفراز خان نایب مناب شده و بسبب بخل طبیعت که منافی ریاست
است اکثر سپاه را برطرف کرده و در خانه مهابت جنگ که از نوکران
شجاع الدوله بود و از جانب او به نیابت صوبه پتنه می پرداخت هوای تسخیر
بنگاله را در سر خود جا داد و با فوجی سنگین به تقریب حصول ملازمت سرفراز خان
عازم مرشد آباد شد چون خبر به مسند سرفراز خان متنبه شد که مهابت جنگ بجهه

نزد خود را به حضور پادشاه رسانید و در ایام اشتغال نواب به سواد بوپال محاربه

با جیراو در نواحی بیوپال که مکانیست از صوبه برار و در زمستان ایام ساهو راجه بود و شجاعتها

داده بادی راو از جانب نواب نظم و نسق صوبه برار می پرداخت در ماه رمضان سنه

خمسین و مائه و الف شهید ساخت و چون رهنی در سلطنت هندوستان از ایلغار نادرشاه

راه یافت باجیراو جاگیرات مقصد دکن را که از جانب پادشاه و نواب آصفجاه

مقرر بود ضبط کرد و چون نادرشاه از هندوستان بولایت خود معاودت نمود نواب

نظام الدوله ناصر جنگ نایب دکن سفیری نزد باجیراو فرستاده پیغامهای وعید کرد

باجیراو دست از ضبط جاگیرات برداشت و در سنه اثنین و خمسین و مائه و الف باجیراو

قصد ممالک نواب نظام الدوله ناصر جنگ صوبه دار دکن را از راه بیت

اسلام خاص ساخته بی شرکت اهل اسلام بکوس کفر برافرازد و فوجی را فراهم آورده

جنوبی سواد اورنگ آباد و نازل شد نواب نظام الدوله با جمعیتی که در شهر داشت

برآمد و قصد کرد که بتاخت دارالمملکه الحرب پیش خود نشین نماید غنیم را از دو رو

دریای گنگ را عبور نموده از بست و ششم شوال تا قریب جبله الضحی یک ماه و چند روز

محاربه هیجا بگرم انگیختن و رتبه باآنکه فوج غنیم پنجاه هزار سوار بود و فوج اسلام

بده هزار نمی کشید هزاران نفر از دلاوران اسلام جهره وسیله منهزم شدند باجیراو صرفه خود

عادر ملک مالوه در آمده تا سرونج رسید باجی راو روبرو شده بدکن برگشت و مظفرخان

بیو فوج جنگ نشده بدار الخلافت عطف عنان نموده و در سنه سبع و اربعین و مایه و الف

باز باجیراو اراده هندوستان کرد و اعتماد الدوله قمرالدینخان وزیرالملک و امیرالامرا

صمصام الدوله از حضور به تنبیه او تعین شدند اینها با او که تمام تر هر کدام متفاوت

بست سه کروه بملک مالوه خرامیدند باراجی دو فوج کرد فوجی به سرداری پیلاجی جادو در

مقابله وزیرالممالک فرستاد و سه چهار بار جنگ واقع شده هر بار وزیرالممالک

غالب آمد و فوجی دیگر به سرداری هولکر در مقابله امیرالامرا فرستاد و امیرالامرا بر تجم

رفته رخت و بعد صلح

اعتماد الدوله طرح صلح هر دو بدار الخلافت رجوع نمودند راجه جیسنگه برای تقویت کفر

منجو است که صوبه داری مالوه از تغییر خودش بباجیراو مقرر شود متواتر عرایض بدرگاه

فردوس آرامگاه نوشت بعلت امیرالامرا نوشت امیرالامرا در سنه ثمان و اربعین و مایه

والف پادشاه را بمعنی راضی ساخت و صوبه داری مالوه بباجیراو تفویض یافت و اسلام

در آن صوبه حالت عجیب بهم رسانید و در سنه تسع و اربعین و مایه والف باجیراو با فوج

عظیم از دکن عازم مالوه شد و نظم و نسق آنجا پرداخته بر سر راجه بندله رفت و موضع

ارتیره دارالاقامت راجه بندله در محاصره کرده مفتوح ساخت راجه خود در آن مکانهای

صعب المسالک کشید باجیراو بعد تاراج ملک بندله از خوب است که باتر بیدیه که عبارت

صوبہ داری دکن مقرر کردہ از حضور مرادر دولعد وصول امیر الامرا بدکن بادشاہ

باغوائی دولت مراند از ان بہ سرداران دکن خصوص ساہو راجہ بن سنبا

در باب مخالفت امیرالامرا نوشتجات مقرر ستادہ درحضور با قطب الملک

عبد اللہ خان ہر روز ہر جاش تازہ برمی انگیخت قطب الملک ہمیشہ امیرالامرا را

باہدن دہلی تاکید می نوشت لاعلاج امیرالامرا از دشمن خانہ بد شمن بیگانہ ساختہ

در سنہ تسع و عشرین و مایہ والف با ساہو راجہ بتوسط محمد انور خان برہان پوری

و سنکر رجی ملہار صلح کرد و بشرط عدم تاخت و تاراج ملک و عدم قطع طریق و نگاہداشتن

پانزدہ ہزار سوار در رکاب ناظم دکن اسناد چوتہ و سر دیسمکہی شش صوبہ دکن گرفتہ

بمہر عہدہ با تنخواہ دکن و غیرہ ملکی کہ در راج قدیمش نامند حوالہ نمود و بالاجی بن بسونات

از برہمہ کوکنی وکیل ساہو راجہ مقرر شد و در ہر پرگنہ و عامل از جانب عنیم نصب

گشتند یکی مکاسدار کہ چہارم حصہ وصول کند و یکی باشد سر دیسمکہی بعد انعقاد

این صلح ملک دکن کہ بعلت تاراج غنیم خراب بود اگرچہ رو بآبادی گذاشت

اما ضبط بادشاہی بر خارت و نحوست این ترتیب سخت سرایت کرد امیرالامرا

بعد مصالحہ در سنہ ثلثین و مایہ الف عالم علیخان برادر زادہ خود را در دکن نایب

گذاشتہ با سپاہ سنگین قریب بنجاہ ہزار سوار از خود و فوج مرہتہ بسرداری بالاجی

نموده بیست و هشتم ذیقعده سنه ثلث و تسعین و الف در اکبرآباد بدولت زمین‌بوس اندوخت مخصوص

و مورد عنایات خسروانه گردید اما بنابر عدم مناسبت و عدم ادراک صحبت سلاطین

عنایت بادشاهزاده بر مرتبه خود توقع داشت بکورنش رفته بار دوم بملک بیرون رجه

جنگه اظهار رنجش کرد حکم شد بعد از دولت حضور رحجر و حرم باشند محافظان

بابیده آزار و تعین شدند اما سنبا بیرنشی که بی تقصیر بود از بار یابی ممنوع نشد

و مرکوز خاطر بادشاهی بود که بعد چندی سنبا را از تعلیم خانه ادب بر آورده

مشمول عواطف ساخته رخصت انصراف ارزانی فرمایند اما او در رخصت ... جمعی

در بادیه بعد سه پاس روز هشتم صفر وضع تغیر داده با سنبا راه فرار پیش

گرفت و به دکن رفته همیشه هنگامه آرای فساد بود و صوبه‌داران دکن به تنبیه

و تادیب او می‌پرداختند تا آنکه بیست و چهارم ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و

الف فتنه هستی او فرو نشست سنبا هم خیره سری بدر بر باد داشت آخر حلال نمکان

منفس نفیس خود متوجه دکن شده بیست و سیوم ربیع الاول سنه ثلث و تسعین و الف

اورنگ‌آباد را کامیاب نزول ساخت و تا آخر عمر خود مدت بیست و پنج سال در

گوشمال مرهته صرف کرد تا از نهادن بعضی اجرا که برای اغراض نفس خود بیجا بستند

که همه مرهته انفصال نپذیرد و استیصال این شجره ملعونه صورت نه بست سنبا را دو لبر

اطراف و نواحی کوکن کرد و چون ولایت کوکن متصل بدریای شور است
را تصرف در آورده رهزنی بحر ضمیمه راه زنی بر ساخت و بعضی اوقا[ت]
که قابو می یافت بر برخی مواضع بادشاه هند یعنی خلد مکان نیز دست جرا[ت]
• دراز میکرد چون این خبر بسامع خلد مکان رسید یرلیغ والا بامیر الامرا شا[یسته خان]
صوبه دار دکن صادر شد که بدفع سیوا بردازد و مهاراجه جسونت نیز باتفاق
امیر الامرا برین مهم مامور شد امیر الامرا جند و جند دا فرود و تادیب سیوا و تخریب
ولایت او بتقدیم رساند سیوا در سنه ثلاث و سبعین و الف بر اردوی امیر الامرا
شبخون آورد و ابوالفتح خان پسر امیر الامرا شهید ساخت امیر الامرا معزول شد
و صوبه داری دکن بشاهزاده محمد معظم تفویض یافت و چون مهم دکن از مهاراجه
جسونت خاطر خواه بادشاه بکفایت نرسیده خلد مکان او را بحضور طلبیده
ائی او راجه جی سنگه را تعین فرمود و راجه جی سنگه سیوا را گوشمالهای واقعی داده
ه او را تنگ ساخت سیوا جز اطاعت چاره ندیده بی سلاح آمده بار راجه
ت کرد و بیست و سه قلعه و ملک ده لک هون پیشکش سرکار بادشاهی نمود
تماسی راجه جی سنگه فرمان بادشاهی مشتمل بر عفو جرایم بنام او صادر شد
س بمنصب پنجهزاری سرفرازی یافت و خود با پسر آمده بتقبیل عتبه خلافت مصور بادشا[ه]

پسرش سیوا او رجا گیر به نیابت قیام ورزید وچون ابراهیم عادلشاه عارضه مرض

صحبت تا عرض دو سال بطول کشید تقلبات بسیار در ممالک آن دولت راه یافت اکثر

سپاه کوکن مرهاته به بیجاپور رسیده وارد شد و قلاعی از لشکری که محافظت

کماینبغی تواند کرد خالی ماند ودرین اوقات سیوا که در سلب النوع غنیم سیه کلیم است

و نتیجه از هوشیاری و حیله سازی و سپاهیگری بود جمعیتی فراهم آورده شیوه

تمرد آغاز کرد و قلاع [illegible] را که از وجود [illegible] واسباب قلعه داری تهی بود

متصرف او شد ودرین اثنا روزگار ابراهیم عادلشاه بسر آمد و پسرش علی عادلشاه

جلوس نمود وچون او بنابر ابتدای سلطنت وصغر سن استقلال بهم نرسانیده بود

فتور بسیار در ممالکات آن راه یافت و سیوا روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع کوکن

استیلا یافت وحصول تازه منفس خود راحدث نموده قریب چهل قلعه سابق ولاحق

مملو از سامان قلعه داری بهم رسانیده وباستظهار حصون وکوه وجنگل بجمعیت خاطر فراخ

بال سر از اطاعت علی عادلشاه پیچیده عازم جاده خلاف او شد [illegible] وافضل خان

را که رکن رکین سلطنت علی عادلشاه بود به [illegible] او را ایلغار نموده و

رستم خان را که او هم از عمده‌های آن دولت بود شکست فاحش داده بعد

از آن خاطر بالکلیه از وعده عادلشاهیه پرداخته شروع در قزاقی وتاخت وتاراج

از تذکرهٔ عماد حالات مرهٹه

مجملاً احوال این فرقهٔ باغیه گوش گذار اخبار جویان نموده میشود که از قدیم الایام
فرمان روایان هند پیش از عهد اسلام و بعد آن بر اهل دکن چیره دست
بودند و همیشه افواج قاهره فرستاده تمام قلمرو دکن را تا لنکا و سراندیپ زیر
دست نیز ساخته الا درین عصر که قوم مرهٹه در ممالک فسیح المسالک هندوستان
عجب کارها کردند و مجموعهٔ کشور دکن و مالوه و گجرات و صوبجات ... هندوستان
به تصرف آوردند مگر صوبه اوده که بسبب حیلولت دریای گنگ و جد و توجه مرزبان
الملک و اخلاف او محفوظ ماند و صوبه ملتان و صوبه تته که بسبب دوری دور دست بودن
از دکن بضبط غنیم در نیامد اگرچه ... غنیم در ملتان هم رفته بود اما از ورود
موکب شاه درّانی فرصت تحمل کردن نیافت و در صوبه بتنه و بنگاله هم غنیم
بواقعی نشد ناظم بنگاله بعد محاربات مصالحه قرار داده هر سال پیشکش مقرری
میفرستاد چنانچه مفصل می آید مرهٹه عبارت از دکن و اطراف ... ساکنان
این سرزمین را دکهنی گویند و زبان مرهٹی مخصوص این الکا است و در باب غنیم
در قوم بهونسله باشد نسب بهونسله به راجهای اودیپور میرسد و راجهای اودیپور
فوق جمیع راجهای سرزمین راجپوتانه اند از راجهای دیگر هر راجه که به مسند